

Des: @sayeh00m



به قلم: زهرین

بیداشکستم

بیداشکستم
نویسنده: زهرین

" هرگونه کپی از آثار نویسنده ممنوع میباشد "

:آیدی چنل تلگرام

<https://t.me/joinchat/s1TSxL9e0gQ1YTBk>

: خلاصه

عسل دختری که ناخواسته میفته وسط ماجرای که
ربطی بهش نداره
اما با تجاوزی که بهش میشه ناخواسته دست به کارهایی
... میزنه که

بی صدا شکستم#

#part_1

#ترنم

هوف دیگه واقعا از بیکاری خسته شدم... کاش با مامان
میرفتم ولی از اون پسر خواهر هیز و ایکبیریش بدم
میاد... این آشور هم که سرش به شرکتش گرمه نه یه
زنگ میزنه نه یه پیام میده

خب بگم آشور کیه آشور پسر عمو و عشق بنده اس، منو
آشور با امسال میشه دوسال که باهمیم آشور منتظره که
کارای شرکتش درست بشه و بیاد خاستگاریم

خب خب یکم از خانوادم بگم تا برسم به آشپزخونه؛ خب
من بیست سالمه و یه خواهر دارم که بیستو سه سالشه و
از دواج کرده اما متاسفانه چندان از دواج موفقی هم نبود
و جدا شدن

من عاشق مامانم و بابامو کمتر دوست دارم چون بابام
دریا خواهرم و بیشتر از من دوست داره

مامانم چهل و دوسالشه بابام هم پنجاه و یک سالشه مامانم
چشمش رنگیه و چشمای منم به مامانم رفته
خب یکم از ظاهر م بگم من چشمم به رنگ دریاس

و موهامم طلائی همین باعث شده که آشور به من بگه
جوجه رنگی
چشمم که به یخچال خورد جون گرفتم حالا برم ببینم چی
پیدا میکنم

اوم نوتلا با نون وای عاشقشم ولی وقتی یاد رمانای
صحنه دار میوفتم چندشم میشه یه لقمه بزرگ درست
کردم و شرو کردم به خوردن یدفعه گوشیم شروع کرد
به زنگ خوردن و عکس آشور رو صفحه خودنمایی
کرد ...ولی من باید ادبش کنم ک نباید منو فراموش کنه
....

ادامه_دارد#

بی صداشکستم#

#part_2

ولی من باید ادبش کنم ک نباید منو فراموش کنه

سلام زندگیم خوبی!؟_

!عليک ب ت چ؟!+

عه یعنی چی_

یعنی اینکه از صبح رفتی شرکت یه زنگ نزدی به من+

اها به جون خودت اصلا حواسم به ساعت نبود_

باورت میشه حتی ناهار هم نخوردم

خب آشور چرا اینجوری میکنی با خودت اگه دوباره+

معدت خونریزی کنه چی

خب من میخوام بخورم ولی میل ندارم_

خب بیا با من بخور+

چی میخوری??_

نوتلا+

با چی؟_

وا یعنی چی که با چی خوردی با نون+
..تا او مدم بقیه حرفمو بزخم منظور شو فهمیدم
آشور خیلی خیلی بیشوری+

شروع کرد به خندیدن

عه اونجوری نخند اون منشی سلیطت اونجاس میشنوه+

عه خانومم اون که اینجا نیست تازه صدام که بیرون_
نمیره

صدای در او مد
گوشی دستت خانومی_

داشتم ب حرفاشون گوش میدادم

بله کاری داشتید خانوم شکیب؟_

صدای پر ناز و عشوه منشی اومد

منشی:اقای کیانمهر باید چندتا پرونده رو امضا کنید

زندگیم قط کن زنگ میزنم_

آشور حق نداری قطع کنی وقتی اون دختره هرزه تو+
.....اتاقته شنیدی

ادامه_ دارد#

بی صداشکستم#

#part_3

زندگیم قط کن زنگ میزنم_

آشور حق نداری قطع کنی وقتی اون دختره هرزه تو+
اتاقته شنیدی؟؟

!.از دست تو باشه_

صدای منشی اومد از پشت تلفن ببخشید آقای کیانمهر

بفرمایید_

منشی:میخواسم بگم که وای واقا نمیدونم چطوری بگم

خانوم شکیب برید بیرون هر وقت تونستید درست_

صحبت کنید بیاید بگید

منتظر بودم ک ببینم این دختره چی میخواد بگه

داشتم با خودم حرف می‌زدم که صدای دختره اومد هوف

منشی: آشور اینطوری صحبت نکن دلم میگیره ازت

چشام داشت در میومد از تعجب با صدای آشور از
فکر اومدم بیرون

کی بهت جرعت داده ک من و به اسم صدا کنی؟؟ _
با صدای داد آشور من از جا پریدم چه برسه به دختره
گوشیو قطع کردم هرچی لباس دم دستم اومد و پوشیدم
و راه افتادم به سمت شرکت خداروشکر راه زیاد نبود
ولی تا برسم هزارتا فکر کردم از اینکه مثلا الان اون
دختره هرزه زیر اشور آه و ناله میکنه و... از ماشین
خوشگلم پیاده شدم رفتم سمت شرکت به ماشینم فکر
کردم یه ۲۰۶ آلبالویی ک پارسال اشور برای تولدم
گرفت

چقدر برای کادوی اشور به خانوادم توضیح دادم ولی
قبول نکردن که نکردن اخرشم زنگ زدم آشور بیاد
ماشین و بیره ولی زنگ زد به بابام نمیدونم چی گفت که
بابام راضی شد و دیگه به ماشینم گیر نداد

با صدای زنی که اعلام میکرد به طبقه هفتم رسیدیم از
فکر بیرون اومدم که به طرف در برم صدای داد که نه
صدای عربده آشور و شنیدم به سرعت رفتم طرف اتاق
اشور درو باز کردم رفتم داخل که دیدم آشور یدونه
کشیده به منشی زد آشور به من نگاه کرد، منم ب منشی
نگاه کردم که یه طرف صورتش قرمز بود

گفتم: آشور چی شده؟؟

هیچی_

آشور؟؟+

...جانم_

ادامه_ دارد#

بیصداشکستم#

#part_4

فکر بیرون او مدم که به طرف در برم صدای داد که نه
صدای عربده آشور و شنیدم به سرعت رفتم طرف اتاق
اشور درو باز کردم و رفتم داخل که دیدم آشور بدون
کشیده به منشی زد آشور به من نگاه کرد
منم به منشی نگاه کردم که یه طرف صورتش قرمز بود

گفتم آشور چی شده؟؟

هیچی_

آشور؟؟+

.....جانم_

چی شده؟+

این هرزه او مده میگه دوست دادم معلوم نی تا الان_
زیرچند نفر بوده وای من اخه نمیدونم این چی پیش
خودش فک کرده به من ایطوری گفته

یعنی داشتم میترکیدم ولی فقط میخواستم آشورو و اروم
کنم رو به دختره عوضی گفتم

.ترنم:گمشو بیرون

رفتم سمت آشور دستش و گرفتم بردم سمت میزش رو
صندلی نشوندمش خودمم نشسم رو

پاش یکم با مردونگیش فاصله داشتتم نمیخواستم یه کاری
کنم اینم بشه قوز بالا قوز آشور فهمید منظورم از اینکه
نزدیک زانوش نشستم و متوجه شد چپ چپ نگام کرد

گفت مگه من عین این تازه به دوران رسیده هام که رو
زانوم نشستی که نزنه بالا؟

گفتم: نه

گفت: پس چی؟

گفتم: از خودم میترسم

گفت ای جوون خانومم حشر*یه من

گفتم: عهه آشور اذیت نکنم

آشورگفت: چشم زندگیم

دستم و گذاشتم رو صورتش نوازشش میکردم بهش
گفتم کی فکرش و میکنه اشور مغرور اینطوری با من
صحبت میکنه کمتر از زندگیم و عشقم بهم نمیگه
چشماش شیطون شد و
گفت من هی میگم تو من و با جادو جنبل اینطوری
کردی تو میگی نه

خندیدم گفتم دلتم بخواد خانوم به این خوبی گیر آوردی
گفت بله بله اگه شما نبودین منم نبودم نمیدونم چرا ولی
اشک تو چشم جمع شد

..اشور گفت :خانومم چرا گریه

آشور؟؟+

ادامه_دارد#

بی صدا شکستم #

#part_5

آشور: خانومم چرا گریه میکنی قربون اشکات برم آروم
باش

گفتم: آشور؟

آشور گفت: جون دلم قشنگم

گفتم: آگه خواستی ازم جدا بشی خودت بهم بگو چون آگه
از کسی دیگه بشنوم من میمیرم

آشور گفت: کی گفته ما قراره از هم جدا بشیم ما تا
اونجایی ک بتونیم قراره باهم باشیم

گفتم: نمیدونم ولی اینو مطمئنم ک آگه این آغوش گرم
که فقط واسه منه واس گس دیگه باشه من نمیتونم
دووم بیارم

آشور گفت: عه خریا این آغوشم فقط و فقط واسه خودت
و دختر مونه

اینو ک گفت بعدش یه چشمک زد منم خندیدم

دوباره گفتم: آشور این منشیتو ردش میکنی بره ها

آشور گفت: اونوقت کی بیاد جاش؟

!منم گفتم: خودم پس من اینجا چیم؟؟

آشور گفت: جون خانومم بشه منشیم اوف چه کارها که
نکنیم

!گفتم: مثلا چیکار؟

گفت: همونا که تو ذهنتِ منحرف خوشگل من

...گفتم: خیلی بی ادبی آشور

گفت: من بی ادبم یا تو که منحرفی؟!؟!؟

گفتم: اصلا من گشمنه

...گفت: بیا اینو بخور

...ناخودآگاه چشمم زوم شد به خشتکش که بلند قهقه زد
تازه فهمیدم ک چه سوتی ای دادم. سرمو انداختم پایین که
...خندش تموم شدو

گفت: خانومم اینو نگفتم که اینو گفتم
ب بیسکوییت اشاره ای کردو داد دستم... دوباره بخنده
اش ادامه دادو

...گفت: وای دختر تو چقدر منحرفی

همینطور که حرف میزد اومد نزدیکتر دقیقا

صورتش مماس با صورتم بود که پدفعه...یکی مثل خر
اومد داخل سریع از آشور فاصله گرفتم که تازه تونستم
ببینم کی اومده آرمان داداش آشور بود ک این دو برادر
بدجور به خون هم تشنه بودند نمیدونم سر چی اما خوب
میدونستم ک با تیر سایه همو میزنند

آشور روبه آرمان بلند گفت: اینجا تو یله نیست که عین
خر سرتو میندازی میای تو

آرمین نگاه کردو یه پوزخند زد و گفت: اوه شرمنده زود
...رسیدم نشد ک بیاد زیرت

.....اومدم چیزی بگم که دیدم

ادامه_ دارد

بی صداشکستم#

#part_6

آرمان نگاه کردو یه پوزخند زدو گفت:اوه شرمنده زود
...اومدم نشد که بیاد زیرت

تا اومدم یه چیزی بگم آشور زودتر از من به خودش
اومد رفت به طرف ارمان یقش و گرفت با کله کوبوند
تو دماغ ارمان سریع رفتم سمتشون به ارمان که جرعت
نداشتم نگاه کنم به خاطر اشور پ همون دست اشورو
کشیدم

گفتم چته زدی دماغش و ترکوندی رگای گردن اشور باد
کرده بود رو به ارمان

گفتم:ارمان تروخدا بلندشو برو

گفت:برا چی برم مثل اینکه یادتون رفته نصف این
شرکت برا منه؟

اشور بلند داد زد:اخه اسکل یوری اگ من نبودم که تا
الان چارتا مثل این شرکت و فروخته بودین

دود کرده بودین اینم عه صدقه سری من دارین

ارمان گفت: میخواسی نکنی مگه ما گفتیم بکن
اشور گفت: اون بابای سگ صفتت اومد التماسم و کرد
ک ندارم شرکتش به گا بره مثل اینکه ورشکست
شدنتون و یادت رفته؟؟

چشما اشور سرخ شده بود بغلش کردم گفتم؛ اشور
عشقم اروم باش سخته میکنی ها جون من اروم باش
دیگه داشت میلرزید جیغ کشیدم و رو به

آرمان گفتم: کوری حال و روزش و نمیبینی گمشو
بیرون دیگه

پوزخند زد رفت بیرون به اشور گفتم

اشورم زندگیم اروم باش مرگ من بخدا دیگه ظرفیتم
پر شده واسه امروز بشین من برم یه

لیوان اب بیارم

گفت یه مسکنم بیار رفتم ابدار خونه اب بردارم که دیدم ارمان یکی از کارمندای شرکت و چسبونده به دیوار یه دستش تو شلواره زنه هست اون دستشم پشت زنه هست یه لحظه با دیدن زنه هنگ کردم شکیب بود معلوم بود جندس دید اشور پا نداد بهش رفت با داداش اشور داشتن لبا همو میخوردن من و ندیدن منم لیوان و برداشتم کوبوندم زمین که نزدیک بود، سخته بزنین

پوزخند زدم

گفتم این هرزه بازیاتون و بذارید برای بیرون از شرکت.

!رو به شکیب گفتم :اخراجی

....گفت:تو کی هسی که دستور اخراج من و میدی؟

ادامه_دارد#

بی صدا شکستم#

#part_7

!روبه شکیب گفتم: اخراجی

گفت: تو کی هستی که دستور اخراج منو میدی؟

گفتم: احتمالاً نسبت منو آقای کیانمهر و که میدونی؟

.گفت: اره! پسر عموته

گفتم: عه پسر عموی تو هم بغلت میکنه و دم گوشت

ز مزمه عاشقانه میکنه.؟؟

شکیب با پوزخند گفت: هه! آشورو ز مزمه عاشقانه

!محاله؟

گفتم: میخوای نشونت بدم؟

گفت: آره خب معلومه که از خدامه ببینم دوروغ داری
!میگی

گفتم: باشه پس من میرم تو عم دنبالم بیا پشت در اتاق
خوب گوشاتو باز کن

رفتم یه لیوان آب با یدونه مسکن برداشتمو رفتم داخل
اتاق آشور ک دیدم سرشو میون دستاش گرفته

گفتم: آشور جونم یعنی انقدر سرت درد میکنه؟

انه-

دوروغ نگو! بلندشو بریم دکتر +

مسکن من تویی خوشگلم بیا بغلم ببینم_

رفتم تو بغلشو گفتم: من برم دستو صورتمو یه آب بزنم و
بیام.

گفت: باشه زود بیا عشقم که میخوایم بریم

گفتم: چشم آقامون

لبخندی زد و گفت: اقاتون فدات بشه

به گفتن یه خدانکنه بسنده کردم و رفتم بیرون از اتاق

که دیدم منشی ماتش برده. پوزخندی زدم و گفتم حالا
... اخراجی. زودتر گورتو گم کن از اینجا برو

گفت: من به حرف تو کاری انجام نمیدم

!گفتم: باشه میل خودته

داد زدم.. آشور! از صدای بلند من سریع بلند شد و او مد
بیرون و

گفت: چپشده؟ چرا داد میزنی؟

گفتم: نمیخوای اخراجش کنی؟؟؟

یه ابروشو انداخت بالا و رو به شکیب

!!گفت: فکر می‌کردم تا الان گورتو گم کرده باشی

شکیب: آقای کیانمهر، خودتون ک میدونید من به این کار
چقدر احتیاج دارم؟!؟!؟

آشور گفت: اگه دست از این هرزه بازیات بر می داشتی
!... الان سرکارت بودی

بعدش روبه من کرد و گفت: بریم

میخواستم بگم کیفم تو اتاقه که با دیدن کیفم تو دستش

...گفتم:بریم

ادامه_دارد#

بی صداشکستم#

#part_8

آشور گفت:اگه دست از این هرزه بازیات بر می داشتی
...الان سرکارت بودی

بعدش روبه من کردو گفت:بریم

میخواستم بگم کیفم تو اتاقه که با دیدن کیفم تو دستش

...گفتم:بریم

با هم دیگه از توی دفترش زدیم بیرون

راه رفتن کنار اشور بهم حس غرور میداد از کنار
هرکی رد میشدیم خم و راست میشد جلوش حس خوبی
...بهم میداد

رفتیم توی اسانسور اشور سرش و کرد توی گوشیش
منم از فرصت استفاده کردم شروع کردم به
دیدنش: چشم ابرو مشکی، قدشم بلند بود تا جایی که من
به زور تا سرشونه هاش میرسیدم، موهای مشکی که
همیشه به طرف صورتش میریزه

وای عاشق اینم که همش دستمو ببر لا به لای
موهایش... وقتی بلوزشو در میاره بادیدن سیس پک هاش
از خود بی خود میشم

یادمه به روز که رفته بودم خونه اشور با دیدن بدنش از
خود بی خود شدمو شروع کردم به بوسیدن
لبهایش... منو انداخت رو تخت و خودش خیمه زد روم
جوری که وزنشو رو دستاش نگه داشته بود از اینکه
حتی موقعه

شهو*تشم مراقب من بود که اذیت نشم ، من بیشتر از هر
موقعی عاشقش میشدم

اشور بلوزمو دراور دو شروع کرد به دست کشیدن و
نوازش بدنم، منم موهاشو نوازش میکردم لبهاشو اروم
و نرم می بوسیدم. ولی یدفعه از روم بلند شد و دستشو
برد داخل موهاش، عادت همیشگیش بود که هر وقت
عصبانی یا کلافه می شد دستشو میبرد داخل موهاش
...برای بار اول ضدحال بدی خوردم

با لحنی ک شهو*ت و ناراحتی توش موج میزد اسمشو
...صدا کردم

...بسه خانومم دیگه واقعا کنترلم دست خودم نیست-

خوشحال بودم که کاری دستم نداد، ولی ای کاش همون
موقعه منو زن خودش و خانوم خونش

...میگرد... اما حیف که ادم از ایندش خبر نداره

ادامه_دارد#

بی صدا شکستم#

#part_9

آشور#

ترنم اونقدر توی خودش بود که حتی چندبارم صداش
... زدم متوجه نشد، که اسانسور ایستاده
دوباره صداش کردم

ترنم؟! -

:یدفعه ب خودش او مدو گفت
وای اقایی اونقدر محو جذابیت شده بودم که حتی +
.متوجه ایستادن اسانسور هم نشدم

ایستادم و نگاهش کردم، انگار که تازه متوجه

سوئی که داده بود شد

کامل مشخص بود که حول کرده و میخواد قضیه رو
ماسمالی کنه

... واسه همین تند تند گفت: نه چیزه... امم، چیز
اصلا منظور من این نبود بیا بریم که دیرمون نشه

ریموتو زدمو نشستیم داخل ماشین
همین که ترنم در ماشینو بست برگشتم سمتش و

گفتم: پس منظورت چی بود؟؟؟ _

اونی که تو فکر میکنی نیستش +

:یکی از ابروهامو طبق عادت همیشگیم انداختم بالا و گفتم

من به چی فکر میکنم؟_

دیگه کم آوردو گفت

عه آشور+

جون دلم_

یکم مکث کرد و بعد ادامه داد

عه آشور اذیتم نکن دیگه من که عشقه تو عم ... من که+
تورو دوس دارم... اصن نمیگی که من گناه دارم

یکم نگاهش کردم بعد ماشینو ب حرکت دراوردم
...میدونستم که الاناست که ترنم شروع کنه به غُر غُر
:هنوز حرفمو کامل نگفته بودم که گفت

... هوف اشور چرا ساکت شدی؟! حوصلم سر رفته+

بالبخند به غُر غُر هاش گوش میدادم
که دیدم جلوی خونه عمو رسیدیم
:ترنم برگشتو صورتمو بوسید و گفت

... مواظب خودت باش عزیز دلم. رسیدی یه زنگ بزن

... چشم تو عم مواظب خودت باش_

ادامه_ دارد#

بی صداشکستم#

#part_10

بالبخند به غُر غُر هاش گوش میدادم
که دیدم رسیدیم دم خونه عمو رسیدیم
:ترنم برگشتو صورتمو بوسید و گفت

...مواظب خودت باش عزیز دلم. رسیدی یه زنگ بزن

.چشم تو عم مواظب خودت باش_

از ماشین پیاده شدو منتظر شدم ترنم بره تو در که باز شد

ترنم برگشت عین دختر کوچولوهای تخصص دسش و

تکون داد و زبونش و در آورد

.که خندیدو بوق زد م ترنم ک رفت تو منم حرکت کردم

حدود یکساله که با ترنم و چی از این بهتر ترنم هر روز

بیشتر از دیروز عاشقم میشه و این به نفع منه

رسیدم به خونه البته خونه که همیشه بهش گفت عمارت

بهتر بود یه خونه دوبلکس 750متر طبقه پایین 360متر

طبقه بالا خب دیگه حسش نی بقیش و توضیح بدم منم با

ترنم گشتم مثل اون تنبل شدم ماشین و پارک کردم رفتم

تو سالن که

طوبی خانوم اومد جلوم
طوبی: ببخشید اقا مهمون دارین

گفتم: مهمون؟ _

طوبی گفت: بله اقا

کی هس؟ _

طوبی: نمیدونم اقا اسمش و نگفتن گفتن میخوان سوپر
سوپز ایرتون کنن

!منظورتون سوپز ایزه؟ _

طوبی: بله اقا

خندیدم و گفتم باشه یه شربت خنک بیار بخوریم گفت اقا
مشروب بردم اخم کردم و گفتم مگه این خونه بیصاحب
صاحب نداره که هرکی

از این در بیصاحب اومد تو هرچی گفت بگین چشم
...سرشو انداخت پایین گفت ببخشید اقا اشتباه از من بود
...گفتم برو به کارت برس
ادامه_دارد#

بی صدا شکستم#

#part_11

طوبی: اقا مشروب بردم

اخم کردم و گفتم مگه این خونه بیصاحب صاحب نداره
که هرکی از این در بیصاحب اومد تو هرچی گفت
بگین چشم سرشو انداخت پایین گفت ببخشید اقا اشتباه از
...من بود
...گفتم برو به کارت برس

رفتم تو سالن با دیدن کسی ک پشت به من بود تعجب
کردم یه دختر با موهایی که تا سرشونش بود با یه تاپ
رو به تابلو عکسی که از خودم بود

و ایساده بود یه سرفه مصلحتی کردم که برگشت با دیدن
...میترا تعجبم دو برابر شد

اینجا چه گوهی میخوری؟؟؟؟ _

میترا: دلم خیلی تنگت شده بود

پوزخند زدم و گفتم: اینجا جای جنده ها نیست گمشو
بیرون

اروم هلم داد ک چون ناگهانی بود افتادم رو مبل
خودشم سریع نشست رو پام و دسش و گذاشت رو
مردونگیم هولش دادم که چون توقع نداشت پرت شد رو
...زمین

گفت: اشورم این چ کاری بود کردی

داد زدم گفتم تو گه میخوری که به من میگی اشورم من
...فقط مطعلق ب یکیم پَ دهننت و ببند

اشک تمساح ریخت گفت :من دوست دارم

جنده بازیات و یادت نره گمشو بیرون تا ندادم پرتت_
کنن بیرون خودمم رفتم به سمت اتاق و دراز کشیدم
...نفهمیدم چی شد که خوابم برد

ادامه_دارد#

بی صد اشکستم#

#part_12

ترنم#

رفتم توی خونه و ااای بوی فسنجون تمام خونه رو پر
کرده بود

من عاشق این غذام

وجدان درونم گفت:اگه اشور بفهمه عاشق گسِ دیگه ای
جز خودش شدی پوستت و میکنه

من گفتم :وجدان جون خفه بشی ممنونت میشم

...گفت:جهنم بای

هووف این وجدانم واسه من ادم شده
رفتم اشپزخونه دیدم مامان جونم پشتش به منه
منم شیطنتم گل کرد اروم اروم رفتم پشتش با صدای بلند
گفتم یوهاااااااااا

مامانم ریلکس برگشت نگام کرد تعجب کردم

گفتم: مامان نترسیدی؟

اسکول جان ب اسکول بازیات عادت کردم_

...جااانم الان مامان با من بود

گفتم: مامان با منی؟

به جز تو اسکول کس دیگه هم مگه تو اشپزخونه _
هس؟؟

گفتم: اره مامان تو

ینی منم اسکولم؟؟ _

خندیدم هیچی نگفتم مامانم گفت برو لباسات و عوض کن
بیا شام گفتم مامان نگرانم نشدی که تا الان کجا بودم؟
!! اره_

گفتم پس چرا زنگ نزدی؟؟

مامانم گفت: نگران تو نشدم نگران اینکه یارانت و قطع
...کنن شدم

!!!وا رفته به مامانم گفتم: واقعا مرسی

واقعا خواهش. حالا گمشو برو زود بیا به بابات گفتم با_
دوستای اسکول تر از خودت کتابخونه بودی سوتی ندی
...گفتم

ادامه_ دارد#

بی صداشکستم#

مامان: حالا گمشو برو زود بیا به بابات گفتم با دوستای
!! اسکول تر از خودت کتابخونه بودی سوتی ندیا
گفتم: چشم عشقم

برو بچه کمتر زبون بریز _

... صورت خوشگلش و بوسیدم و رفتم به سمت اتاق
من و مامان همیشه همینطوری بودیم اصلا احساس
اینکه مامان هست و نمیکنم عین دوتا دوستیم باهم رفتم
تو اتاقم یه اتاق به رنگ بنفش با رو تختی ساتن بنفش
بسه دیگه خستم حال توضیح دادن و ندارم خودتون
هرطور میخواین تصور کنید

فقط خوشگله اتاقماااا لباسم و با یه تیشرت

مشکی که عکس یه دختر جلوش بود با یه شلوار تنگ
مشکی عوض کردم موهامم باز گذاشتم و دراز کشیدم
...رو تخت یک نفرم

بابا مهندس ساختمان بود و همیشه دیر میومد خونه دریا
هم که هر شب تا موقعی که بابا میاد با دوست پسر اشه
بعضی موقع ها که بابا زودتر میرسه دریا دیر تر میاد

بابا فقط بهش میگه: دختر بابا زودتر بیا، ولی یادمه که یه
شب که من با اشور بیرون بودم ساعت از دستمون در
رفت ساعت ۲:۳۰ رسیدم خونه بابا محکم کوبوند تو
گوشم که چرا دیر اومدی منم هیچی نگفتم مامانم یک
... هفته باهش قهر بود بخاطر سیلی که من خوردم

روز بعدش که اشور صورتم و دید اخم کرد
گفت: کی جرئت کرده سیلی زده بهت؟؟

گفتم: کسی نزده... صورتم خورد به کابینت

اشور گفت: یک بار دیگه بخوای من و خر حساب کنی
!!من میدونم و تو حالا جواب من و بده

گفتم: بابام

دلیلش؟؟ _

...بخاطر دیشب که دیر رفتم خونه+

از ماشین پیاده شه که نداشتم دسش و گرفتم و گفتم
اشور جونم و لش کن اشکالی نداره

...گفت: صورتتو دیدی چقدر قرمز شده

ادامه _ دارد#

بی صداشکستم#

#part_14

...بخاطر دیشب که دیر رفتم خونه+

از ماشین پیاده شه که نداشتم دسش و گرفتم و گفتم
اشور جونم ولش کن اشکالی نداره

...گفت:صورتتو دیدی چقدر قرمز شده

.گفتم:ولش کن جون من

...اخم کرد نشست تو ماشین

با صدای گوشیم به خودم او مدم اشک چشمام و خیس
کرده بود حتی متوجه اشکام نشده بودم با دیدن عکس
خودم و اشور و اسمش که عشقم سیو کرده بودم لبخند
زدم گوشی و جواب دادم گفتم جونم عشقم گفت اووف
اینطوری که میگی میزنه بالا، که گفتم اشکال نداره با
فکر کردن بهم بخوابونش

پشت گوشی خوب حرفای سکسی میزنی جلوم مظلوم_
میشی

من الانم مظلومم+

...اره معلومه_

اومدم چیزی بگم که یکی عین چیز درو باز کرد اومد

.تو دیدم دریاس

گفتم:چته عین گاو میای تو؟؟

دریاس؟؟_

+اره

بش بگو خیلی گاوی تازه میخواسم سکسی حرف_

...بز نیم

خندیدم وگفتم:ساکت شو گوشی دستت+

باش_

!رو به دریا گفتم :خب

دريام گفټ: څښه.

اټگټم منټنرم

دريا: منټنر چي؟؟

گټم: دريا څنگ شديا منټنرم اينه چيکار داشتي اومدي
!!اتاق من؟

گټ: اها به دوتا لباسي ک دستش بود اشاره کرد

دريا: اين قشنگتره يا اين؟؟

يه بلوز مشکي با يه ليمويي مانند بود

گټم: چيشده که دريا خانوم از من سوال ميپرسه؟

دريا: قراره اشور اينا بيان اينجا گټم څښه بازم

ربطی نداره

دریا: اچه میخوام به چشم اشور خوشگل پیام حالا بگو
!!کدومش

گفتم: به چشم اشور؟

...دریا:اره

ادامه_دارد#

بی صدا شکستم#

#part_15

دریا: اچه میخوام به چشم اشور خوشگل پیام حالا بگو
کدومش؟؟

گفتم: به چشم اشور؟

دریا گفت:اره

گفتم: تا اونجایی که من میدونم اشور خودش دوست دختر
...داره

دریا گفت: خو منم دوشش دارم من گفتم به هر حال اشور
...امشب نمیاد

صدای اشور و دریا همزمان بلند شد

اشور گفت: من چرا نباید پیام خونه عموم؟؟+

دریا گفت: چرا نمیاد اصلا تو از کجا میدونمی؟؟

به اشور گفتم: اگه بیای قلم پاتو میشکنم... اشور قش
...قش میخندید، گفتم: کوفت نخند

دریا که دهنش وا شده بود چیزی بگه گفت: این کیه
...داری باهش حرف میزنی؟؟

!!منم گفتم اشوره

دریاگفت: اشور خودمون؟؟

...گفتم اره

دریا: زر نزن کسی جرئت نداره به اشور بگه بالا
چشمت ابرو حالا تو بش میگی قلم پاتو میشکنم.؟!؟!!

...گفتم: اوکی بصبر بعد گوشی و گذاشتم رو بلند گو

!گفتم: اشور؟

با خنده گفت: جونم سکسی من؟!+

.گفتم: قطع کن فردا میبینمت

باش مواظب خودت باش یه لباس درست حسابیم+
بیوش جلو اون مرتیکه(منظورش ارمان

...بود (گفتم چشم اقامون خدافظ

قطع کردم و رو به دریا گفتم دیگه اسم اشورو به زبونت
نیار وگر نه تیکه تیکت میکنم حواست به خودت باشه
دریا

...داشتم همیطوری حرف میزدم که در اتاق باز شدو
ادامه_دارد#

بی صداشکستم#

#part_16

.داشتم همیطوری حرف میزدم که در اتاق باز شد

..مامان گفت پرسگا شما که هنوز اماده نشدین

گفتم ترانه جون یکم با ادب باش به ما میگی پرسگ
...ینی به شوهر خودت گفتیا

دمپایش و او مد در بیاره که گفتم غلط کردم

.خندید گفت الان میان حاضرشید

دریا که انگار تو این دنیا نبود مامانم چیزی به روش
.نیورد گفتم مامان تو برو ما هم آماده میشیم

دراز کشیدم رو تخت که دیدم دریا زل زده بهم
. . . . رو بهش گفتم: خور دیم بسه دیگه

دریا: ترنم

گفتم: جانم

گفت: تو واقا اشور و دوست داری؟

گفتم: ن

به وضوح دیدم که خوشحال شد

... گفتم همدیگه و دوست نداریم عاشق همیم

تو چشمای دریا اشک جمع شد و گفت: خوشبخت
گفتم: دریا ابجی جونم ترو خدا اشورو فراموش کن من
... و اشور بدون هم نمیتونیم زندگی کنیم

دریا گفت: منم نمیتونم میدونی چیه من هر روز به اشور
پیام میدم هر روز عکساش که پروفایلش گذاشته و تو اینسا
... با تو گذاشته و میبینم و زار میزنم

چشام گشاد شد گفتم: دریا

گفت: ساکت شو فقط گوش بده
ساکت شدم که ادامه داد اصلا میدونی چرا از کامیار
جدا شدم؟

گفتم:خو کامیاد یه هوسباز بود گفت نه
...کامیار یه مرد به تمام معنا بود

گفتم:چی میگی دریا واضح بگو بفهمم

گفت :یه روز به اشور گفتم عاشقشم ولی جوابم یه
پوزخند شد . هر روز کارم همین بود تا اینکه فهمیدم
کامیار بهترین رفیقه اشوره منم یه کاری کردم که کامیار
... بیاد سمتم
ادامه_دارد#

بی صداشکستم#

#part_17

گفتم:چی میگی دریا واضح بگو بفهمم

گفت :یه روز به اشور گفتم عاشقشم ولی جوابم یه
پوزخند شد . هر روز کارم همین بود تا اینکه فهمیدم
کامیار بهترین رفیقه اشوره منم یه کاری

...کردم که کامیار بیاد سمتم که اومد

این ماجرا گذشت تا اینکه یه روز زنگ زدم به اشور
همه چیزو گفتم با صدای در برگشتموبه کامیار با
صورت سرخ و رگ گردنش که متورم شده بود نگاه
. . . کردم و جیغ کشیدم

هر روز به اشور زنگ میزدم ولی جوابمو نمیداد وقتیم که
میداد با حرفاش دلم و میسوزند. ترنم تو نمیدونی من چه
دیوونه ای شده بودم هر روز عکساش و که میذاشت اینسا
میدم حتی اونایی که با تو انداخته بود و میدیدم و اشک
...میریختم

از حرفای دریا شوکه شده بودم
!چرا اشور این حرفا و به من نگفته بود؟؟؟

با صدای در به خودم اومدم دیدم که دریا نی منم بلند
شدم شروع به آماده شدن کردم معمولا خانومای فامیل
لباس پوشیده نمیپوشیدند و

راحت بودن ولی اشور بهم گفته بود که دوست ندارم
مردای فامیل تن و بدن من و ببین

منم لباس پوشیده میپوشیدم چه توی بودنش چه توی
نبودنش بگذریم یه سارافون یاسی رنگ تن کردم با یه
شال شیری رنگ یه برق لبم زدم همین

دوست نداشتم به چشم ارمان قشنگ بیار در حالی که
...اون همیطوری من و با چشاش قورت میداد
ادامه_دارد#

بی صداشکستم#

#part_18

دوست نداشتم به چشم ارمان قشنگ بیار در حالی که
...اون همیطوری من و با چشاش قورت میداد

رفتہ پایین کہ با دیدن اشور زل زدم بہش یہ تیپ سرتاپا
مشکی پوشیدہ بود ولی جذاب شدہ بود یہ تیشرت کہ
عکس یہ گرگ روش بود با شلوارلی تنگ مشکی و
دستمال دستی کہ دور دستشہ تتوی روی بدنش کہ فخر
میفروخت خیلی از تتوش خوشم میاد اسمش و با لاتین
نوشتہ و دورش کار شدہ کہ حروف اسم منم توش ہہ
کہ بہ خوبی معلوم نمیشہ چی روی دستشہ و یہ مار
...بزرگ پشت کمرشم تتو کردہ

بعد سلام و احوال پرسی با ہمہ رفتہ روی تنہا مبلی ک
میشد بغل اشور نشستہ ہمیطوری کہ سرش پایین بود
گفت چطوری زندگیم؟
ب ت چ۔

دوبارہ کی گارت گرفتہ؟
ب ت چ۔

!و!ا!ا ترنم_

جونم؟_

خندید گفت، :چی شده؟

یہ سری حرفا و چرا بہم نگفتی؟_

مثلا؟_

...مثلا اینکه دریا ہروز بہت زنگ میزنہ_

انگار توقع نداشت من بفہم کہ گفت کی بہت گفتہ؟

!دریا_

!...باشع بعدا دربارش صحبت میکنیم_

باشه و هیچی نگفتم بعد چند دقیقه گفتم چرا رفتی خونه _
بهم زنگ نزدی؟

... گفت به جون خودت کلا یادم رفت؛ گفتم
ادامه_ دارد#

بی صداشکستم#
#part_19

چرا رفتی خونه بهم زنگ نزدی؟_

به جون خودت کلا یادم رفت؛_

... واقعا که_

خندید گفت نوکرتم_

محلش ندادم صدای دریا اومد

!دریا: اشور؟

اشور جواب داد: بله؟

دریا: کامپیوترم ریخته بهم میتونی یه زحمت بکشی
!درسش کنی؟

اشور گفت: باشه.

چاره نداشتیم بشینم اون وسط بزنم تو سر خودم که با
حرف اشور انگار دنیا و بهم دادن که
گفت: ترنم تو اینجا بیکار نشین بیا بریم بالا بلند شدم که
بابا گفت: ارمان عمو تو برو پیش بقیه جونا بلند شد
...دنبالمون اومد از سالن اصلی که دور شدیم

مگه نگفتم نیا؟ _

اشور گفت: نشد دیگه پدر زن گرامی زنگ زد جدا
دعوت کرد

چشام گرد شدوگفتم:بابام زنگ زد تورو دعوت کرد؟؟
اره_

سرمو چسبوند به سینش که نفس عمیقی کشیدم
اشور_

جونم خانومم

عطرت سکسیه؟_

. . . خندیدوگفت:ن عشقم من خودم سکسیم

ادامه_ دارد#

بی صداشکستم#

#part_20

اشور_

جونم خانومم_

عظرت سکسیه؟_

خندیدوگفت؛ عشقم من خودم سکسیم

خندیدمو.فتم:اووووه یکی سقف و بگیره خراب نشه بی
خانمان شیم

دلتم بخواد_

معلومه که میخواد مگه الکیه که نخواد رفتیم تو اتاق_
...که دیدم دریا و ارمان رو تخت نشستن

منم تکیه دادم به دیوار اشورم وایساد جلو میز کامپیوتر
حتی مدل ایستادنشم جذاب و خواص بود دریا با چشماش
داشت اشور و میخورد رفتم با دیدن صفحه کامپیوترش
مات موندم این عکس تا صبح رو صفش نبود الان که
اشور میخواد ببینه هست رفتم جلو دریا گفتم خیلی
بیشرفی دریا

معنی این حرفات و کارات یعنی چی؟؟؟

چی میگی تو؟_

اشور گفت :ترنم بیخیالش

گفتم :دریا بهت گفتم من و اشور همدیگرو دوس داریم
...انقدر چوب نذار لا چرخمون

ینی چی که عکس سکسی از خودت گذاشتی که اشور
ببینه و مثلا دلش بخواد بیاد با تو؟هه واقا برات متاسفم
...اخه مگه اشور هوله که بیاد با تو

اشک تو چشمای دریا جمع شد پشیمون شدم از چیزی
که گفتم ارمان خوابیده بود رو تخت بلند شد نشست رو
... به دریا گفت اگه میخوای یکی بکنت من هستم

ادامه_دارد#

بی‌صدا شکستم #

#part_21

ارمان خوابیده بود رو تخت بلند شد نشست رو به دریا
... گفت اگه میخوای یکی بکنت من هستم

سایز من و اشورم مثل همه اشور داد زد خفه شو
... نمیبینی حالش و

دریا بی توجه به ارمان رو به من کرد و گفت :مگه من
چمه زشتم؟ جنده پولیم؟؟
میگفت و اشک میریخت بغلش کردم گفتم نه اجی جونم
هیچ کدومش نیسی ولی اشور دوست نداره ترو خدا
بیخیالش شو

...مگه اشور کیع که تو نیسی

یکم مغرور شو بسه هرچی خودت و خورد کردی

داشتم میگفتم که دریا گفت: من اشور و ازت میگیرم
... هرطور که باشه دوسش دارم

محکم هولش دادم و گفتم تو انگار حالت همیشه اشور
عشق منه

تا الان هیچی بهت نگفتم فک نکن میترسیدم ازت نخیر
فقط احترامت و داشتم

ولی پای اشور که وسط باشه تیکه تیکت میکنم دریا این
!... و یه بار دیگه هم بت گفتم یادت نره
دریا: مگه من چمه؟

چون زنی دست خورده ای_

گفت: ترنم ازت توقع نداشتم این حرف بزنی و بکوبی تو
... سرم ولی حالا که اینطوری شد باشه منم میگم

چیو؟_

...با پوزخند گفت :این که من زن نیسم

ارمان پوزخندی از خنده زد و گفت پ مردی؟

ادامه_دارد#

بی صداشکستم#

#part_22

... دریا:باشه پس منم میگم

چیو؟ _

...با پوزخند گفت این که من زن نیسم

ارمان پوزخندی از خنده زد و گفت پ مردی؟

...اشور فقط نگاه میکرد

دریا گفت :من دخترم یه دختر دست نخورده

چرا چرت و پرت میگی_

...دریا:چرت و پرت نیس

کامیار بهم گفته بود تا خودم نخوام بهم دست نمیزنه و
همین کارم کرد حالا که فکر میکنم میبینم اشور خان
کامیار خیلی از تو مردتر بود من خر شدم که به خاطر
تو عوضی از دستش دادم

اون دوسم داشت، عاشقم بود، ولی منه خر چیکار کردم
زنگ زدم به تو گفتم دوست دارم جواب تو چی
بود...گفتی نداشته باش

چرا؟؟ به خاطر یه جنده؟؟

این و که گفت اشور محکم سیلی زد بهش گفت :به
خودم توهین کردی هیچی بهت نگفتم ولی حق نداری در
مورد ترنم بد صحبت کنی

خواهرم مظلومانه اشک میریخت

ولی من این وسط چیکاره بودم؟ چیکاره بودم که خواهرم
به من گفت جنده؟؟

اشکایی بود که یکی پس از دیگری رو صورتم راه
یافته بودن

اشور که نگاش به من افتاد او مد بغلم کرد و شروع کرد
به نوازش سرم و هر از گاهی یه بوسه رو سرم میشوند
بسه زندگیم بلند شو -

چیزی نگفتم
ترنم بخدا یه قطره دیگه اشک بریزی این وسط تیکه -
. . . تیکش میکنم

ادامه_دارد#



تنم



آشور



دریا



ارمان



عسل



هاكان



حامد



هادی



سحراب

بی‌صدا شکستم #

#part_23

اشور که نگاش به من افتاد او مد بغلم کرد و شروع کرد به نوازش سرم و هر از گاهی یه بوسه رو سرم میشوند بسه زندگیم بلند شو -

چیزی نگفتم

ترنم بخدا یه قطره اشک بریزی این وسط تیکه تیکش -
... میکنم

بلند شدم صورتم و پاک کردم که نگام به دریا افتاد مظلومانه گوشه دیوار نشسته بود و به اشور نگاه میکرد... اشور معلوم بود کلافه شده، دست کشید تو موهایش و گفت: بلند شید بریم پایین خیلی وقته بالاییم؛

بلند شدم صورتم و شستم و رفتیم پایین هنوز نشسته بودیم که گوشه اشور زنگ خورد بلند شد رفت توی

حیات بعد چند مین اومد تو

گفت: معذرت میخوام برای یکی از رفیقام مشکلی پیش اومده
... باید برم

عمومم بلند شد گفت مام بریم دیگه بعد اصراری که به موندن
و نموندن بود بلاخره رفتن خودم و انداختم رو تخت امروز
خیلی اعصابم خورد شده بود نمیدونم چقدر گذشت کا به دنیای
... بیخبری فرو رفتم

ادامه_ دارد#

بی صدا شکستم#

#part_24

ترنم... بیدار شو_

مامان ولم میکنی یا نه؟؟_

من نگرفتمت که ولت کنم بلند شو دوست زنگ زده_

دوستم کیه_

!رها_

بگو بره بمیره بذاره منم بکیم_

...هوووف خداروشکر مثل این که رفت

اومدم به ادامه خوابم برسم که شوک بهم وارد شد انگار که
...برق گرفته باشم نشستم

مامان چرا اینطوری میکنی مگه مریضی؟؟_

یدفه دیدم بابا و دریا اومدن تو اتاق اونم با چه وضعی دریا یه
لباس خواب مشکي تنش بود باباهم فقط یه شلوارک وای بابام
چه هیکلی داشت ...اصلا بهش نمیومد که دوتا دختر با سن و
...سال ما داشته باشه

...بابا بلند رو به من گفت چته مگه دارن

اومد ادامه بده که با مامان با جیغ گفت :ساکت شو... علی
ساکت شو

...اشک تو چشم جمع شد میخواس بگه مگه دارن میکننت

مامان بابا و از اتاق بیرون کرد

اومد بغلم نشست و گفت :دخترم ناراحت نشو ازش یکم کاراش
...تو شرکت پیچیده به هم عصابش خورده

گفتم:فقط سر من داد میزنه همیشه همینه

بیخیال دیگه عن نشو__

مامااان تازه داشتم احساساتی میشدم _

... دریا:بول کن اون و تو چرا عین موش اب کشیده

ادامه_ دارد#

بی صداشکستم#

#part_25

...دریا گفت ول کن اون و تو چرا عین موش اب کشیده ای

:اومدم جواب بدم که گوشه زنگ خورد مامان گفت

...ای وای من یادم رفت گوشه و بدم _

.باشه برین بیرون_

بلند شدن رفتن بیرون

گوشه جواب دادم که صدای جیغای رها اومد گوشه و فاصله
:دادم از گوشه و گفتم

چته امازونی؟_

امازونی اون عمه ها سلیطت هستن عنتر کدوم گوری؟_

...با اقامم تو بغلشم_

وای واقعا چرت زودتر نگفتی فوش نمیدادم _

خاک تو سرت _

چرا؟؟ _

مامانم گوشی و نداد؟؟؟ _

اره _

پس الان اشور تو اتاق من چیکار میکنه؟؟؟ _

یکم مکث کرد

گفتم خدا بخواد مردی؟؟

دوباره جیغاش شروع شد که خبر از این میداد که فهمیده

سرکارش گذاشتم

رها بسه دیگه تر و خدا گوشم کر شد _

باشه _

گوشیم زنگ خورد رو صفحش نوشته بود

♡My Love♡

...رها اقامون زنگ میزنه خدافط_
بدون اینکه منتظر خدافطیش باشم قطع کردم گوشیم و جواب
دادم
جونم عشقم_

سلام چرا انقدر دیر جواب دادی؟؟_

داشتم با رها حرف میزدم_

باشه، کجایی؟؟_

!خونه_

چیکار میکنی_

...هچی تازه بیدار شدم و دارم با اقامون حرف میزنم_

اقاتون فدات شه_

خدا نکنه دیوونه_

تو کجایی؟؟_

شرکت_

چیکار میکنی_

تو شرکت چیکار میکنی_

... خیلی کارا_

ادامه_ دارد#

بی صدا شکستم#

#part_26

تو شرکت چیکار میکنی_

خیلی کارا... خندید_

کوفت_

مرسی_

خواهش_

جلسه دارم خانومی کاری نداری !؟؟_

.نچ مواظب خودت باش_

باش خدافظ_

بلند شدم و تاپ و شلوار کم و با بلوز شلوار عوض کردم و
رفتم پایین حال نداشتم از پله برم به همین دلیل نشستم رو
...نرده

یوهااا نمیدونم کجای کارم اشکال داشت که پرت شدم تو بغل
بیکی اولش فکر کردم رفتم تو دیوار اما با صدای ارمان به
...خودن اومدم

هااااا ارمانااا؟؟؟ ارمان!!! اینجا چیکار میکنه؟؟؟

...دختر پاشو خفم کردی

...گفتم واه خوبه وزنی ندارم_

جوون دوس داری روم باشی که بلند نمیشی؟ ولی من_
...دوست دارم زیرم باشی

محکم زدم تو سرش و بلند شدم

که دیدم مامان و دریا و بابا و ایسادن جلومون سرم و انداختم
پایین که... با داد بابا داشتم اب میشدم، تا حالا جلو کسی سرم داد
...نزده بود

ارمان گفت :عمو اشکالی نداره

بابا:افتاده روت بجای اینکه معذرت خواهی کنه میزنه تو
...سرت

رو به ارمان گفتم معذرت میخوام پسر عمو تند به سمت اتاقم
. رفتم هنوز به داد ها و گیر های الکی بابا عادت نکرده بودم

..

ادامه_دارد#

بی‌صدا شکستم #

#part_27

رو به ارمان گفتم معذرت می‌خوام پسر عمو تند به سمت اتاقم
...رفتم هنوز به داد‌ها و گیر‌های الکی بابا عادت نکرده بودم
تصمیم گرفتم که برم پیش اشور حداقل بهتر از تو خونه
موندنه

بلند شدم یه مانتو جلو باز صورتی با شلوار قد نود سفید و
صندل سفید و شال صورتی کثیف پوشیدم و ارایش ماتی کردم
و یه رژ جیگری هم زدم و سوار ماشین خوشگلم شدم اشور
نسبت به سنش جون تر بود سنش ۲۶ بود ولی ولی هرکی تو
نگاه اول میدیدش فک میکرد ۲۰ سالشه جلوی شرکت ماشین
و پارک کردم رفتم تو که نگهبانی دم در که یه مرد ۴۹ یا ۴۸
ساله بود با دیدنم بلند شد و سلام کرد که به تکون دادن سرم
...اکتفا کردم دیگه همه من و به عنوان سوگلی اشور میشناختن
رفتم تو اسانسور و طبقه مورد نظر و زدم در داشت بسته
میشد که ارمان خودش و انداخت تو اسانسور

تو اینجا چیکار میکنی_

ارمان: ببخشید که میخوام برم شرکت

شرکت؟_

ارمان: مگه نمیدونستی طبقه پایین شرکت اشور جونت شرکت
منه

عهه نمیدونستم_

زیر لب یه چیزی گفت که متوجه نشدم
آسانسور ایستاد

:ارمان چشمک زد و گفت
... به امید دیدار لیدی سکسی

بی صدا شکستم#

#part_28

زیر لب یه چیزی گفت که متوجه نشدم
آسانسور ایستاد

...ارمان چشمک زد و گفت ب امید دیدار لیدی سگسی
مات حرفش بودم که اسانسور راه افتاد و ایستاد تو آینه خودم و
نگاه کردم و پیاده شدم با دیدن منشی که هنوز شکیب بود بد
نگاش کردم گفت شبر کنید به آقای کیانمهر خبر بدم

...لازم نی _

...پا تند کردم به سمت اتاق و در و باز کردم بلند گفتم اشور
ولی با دیدن چیزی که دیدم لال شدم دستم و به در گرفتم که
نیفتم اشور هول شد اومد سمتم.گفت ترنم چیزی نگفتم و فقط
...اشک میریختم

رفتم بیرون از اتاق دنبالم اومد خواس دستم و بگیره که جیغ
زدم به من دست نزن برو تو اتاقت عشقت منتظرته برو به
عشق بازیت برس ببخشید مزاحمت شدم

.آشور:خانومم اشتباه فکر میکنی

با صدای دختر برگشتم سمتش

!عسل: اشور اشتباهی نیس رو به من گفت درست دیدی

.اشور داد زد :عسل خفه شو

دختره به من پوزخند زد و رفت منم بلند شدم از پله ها رفتم
پایین پله اول و رفتم به ترتیب به پله پنجم که رسیدم نشستم

روش

ترنم

صدای ارمان بود

ارمان _

جون ارمان چیشده عشقم؟

...برام مهم نبود که میگه عشقم و

ارمان: ترنم بلند شو نشین اینجا

...صدای اشور بلند شد گمشو اونور لازم نی فرشته نجات شی

اومد دستمو بگیره که بلند شدم

...گفتم: به ولای علی دستت بهم بخوره قیدت و میزنم اشور

روبه ارمان گفتم :ارمان من و میبری؟؟

. . . ارمان:باشه بریم

ادامه_دارد#

بی صداشکستم#

#part_29

روبه ارمان گفتم :ارمان من و میبری؟؟

...ارمان:باشه بریم

به حرفای اشور توجهی نکردم و زدم بیرون سوار بنزه ارمان
شدیم

ارمان گفت:نمیخوای بگی چپشده که اشک میریزی؟

ارمان؟_

جونم خانومی؟

من زشتم؟_

!!ارمان: معلومه که نه

من مشکلی دارم؟_

ارمان: ترنم این حرفا چیه؟ چیشده؟

!داشت اون دختر و می بوسید_

ارمان: کیو؟

نمی دونم اسمش عسل بود

... ارمان پوزخند زد گفت: هه زیر خواب سابقشه

ادامه_ دارد#

بی صداشکستم#

#part_30

!داشت اون دختر و می بوسید_

ارمان: کیو؟

نمی‌دونم اسمش عسل بود

...ارمان پوزخند زد گفت: هه زیر خواب سابقشه

یه چیزم زیر لب گفت: که نفهمیدم دوباره گفت: ترنم من دوست دارم

سکوت کردم

واقا عاشقتم چرا نمیفهمی...

هیچی نگفتم

ترنم با توام همه منتظر یه نگاه از طرف منن اونوقت تو... بهم توجه نمیکنی

ارمان من اشور و دوس دارم...

اخه من به تو چی بگم تو اون اسکول و دیدی وقتی داشته... عشق تابقتش و می‌بوسیده دیدیش معلوم نی

اگه دیرتر میرسیدی در چه حالین اونوقت هنوز میگی دوشش
...داری

واقا حرفش راست بود
... ولی چیکار کنم عشق حرف حالیش همیشه
ادامه_دارد#

بی صدا شکستم#
#part_31

اخه من به تو چی بگم تو اون اسکول و دیدی وقتی داشته_
عشق تابقتش و می بوسیده دیدیش معلوم نی اگه دیرتر
...میرسیدی در چه حالین اونوقت هنوز میگی دوشش داری

واقا حرفش راست بود
...ولی چیکار کنم عشق حرف حالیش همیشه
ارمان از اشور چیزی کم نداشت خوش هیکل بود درست مثل
اشور خوش تیپ بود و همچنین خوش قیافه ...فقط من فکر
میکردم ارمان لاشیهو اشور نیست ولی اشتباه فکر کردم اشتباه
...که نه برعکس

ارمان متعلق به کسی نیست با هرکی دلش بخواد
میخواه...ولی اشور متعلق به من بود ولی یه دختر دیگه و
می‌بوسید معلوم نی وقتی من نمیدونستم چه کارای دیگه‌ای
...کرده

ارمان _

جونم زندگیم _

نمیخوام برم خونه _

کجا برم خانومم _

ارمان یه کاری میکنی برام؟ _

جون بخوا عشقم _

من و میبری خونت _

چشاش گشاد شد گفت: خونه خودم

اره_

باشه ولی میتونم بیرسم چرا؟؟

اره!میخوام یکم مست کنم حداقل برای چندساعتم که شده_
...چیزی یادم نیاد

هیچی نگفت

جلوی یه خونه ویلایی بوق زد که در باز شد رفت تو و پارک
... کرد و پیاده شدیم
...ادامه_دارد#

بی صداشکستم#

#part_32

من و میبری خونت؟؟_

چشاش گشاد شد گفت:خونه خودم؟

اره_!

باشه ولی میتونم بپرسم چرا_

اره میخوام یکم مست کنم حداقل برای چندساعتم که شده_
..چیزی یادم نیاد

هیچی نگفت

جلوی یه خونه ویلایی بوق زد که در باز شد رفت تو و پارک
...کرد و پیاده شدیم

به اطراف نگاه کردم حیاطش پر بود از گل و گیاه خیلی
...قشنگ بود

با صدای ارمان به خودم اومدم

پشت حیاط یه تاب هست میخوای بریم؟؟_

باشه_

رفتیم نشست رو تاب

میشه رو پات بخوابم؟؟ _

اره عزیزم چرا نشه _

تاپ تکون میخورد بعد چند دقیقه سکوت گفتم :اشور دوسم
...نداره دلش و زدم

.هیچی نمیگفت فقط گوش میداد

انقدر حرف زدم تا خالی شدم

**

...رفتم تو که تازه به خودم اومدم من داشتم چه غلطی میکردم

برای چی اومدم خونه ارمان

...واای خدا نکنه یه وقت بخواد کاری کنه باهام

گفتم:ارمان

جانم خوشگلم؟ _

از ترس سنگ کوپ کردم صداش از پشت سرم اومد به خاطر
... همین ترسیدم

ادامه_دارد#

بی صداشکستم#

#part_33

گفتم: ارمان؟

جونم خوشگلم_

من و میبری خونمون؟_

تازه اومدی کجا بیرمت لیدی_

ارمان اذیتم نکن_

...جوون قربون ارمان گفتنت بشم زندگیم_

اشکم در اومد_

ارمان او مد جلوم گفٲ:خره من دوست دارم پس اذیتت نمیکنم
نترس باش؟ بریم خونتون

نفس راحتی کشیدم که گفٲ:انقدر بد راجب من فکر کردی که
نمیخوای پیش من باشی؟

پوزخند عمیقی زد و گفٲ من الان چهار ماهه با هیچکس
نیستم اونم فقط به خاطر تو

دروغ نگو ت نمیتونی یک ساعت بدون دختر بمونی_
...اونوقت میگی چهار ماهه که با کسی نیسی

باش ولی این و ببین.گوشیش و گرفت سمتم_
...با دیدن گوشیش دهنم وا موند

.هفتاد و پنج بار ایسان زنگ زده
.سی و نه بار لاله زنگ زده
.چهل و دو بار مارال زنگ زده
.پنجاه و یک بار هم شیدا

گوش کن_
_

زنگ زد به شیدا که با بوق اول برداشت گفت

شیدا: جونم زندگیم؟

ارمان: چندروزه جواب زنگات و نمیدم؟؟

شیدا: وایا چندماهه که نه زنگ زدی نه جواب زنگام و دادی
الانم که زنگ زدی بدون سلام و احوال پرسی میگی چندماهه
زنگ نزدی

ارمان: چندماهه جواب زنگت و نمیدی؟

شیدا: چهار ماه و سه روز. حالا راحت شدی!؟

ارمان پوزخند زد و گفت دلایلش چیه؟

شیدا: وای ارمان این سوالا ینی چی

ارمان: جواب نمیدی قطع کنم

... شیدا با بغض گفت: به خاطر یه دختره اشغال

ادامه_دارد#

بی‌صداشکستم#

#part_34

ارمان پوزخند زد و گفت: دلایلش چیه؟

... شیدا با بغض گفت: به خاطر یه دختره اشغال

ارمان گفت: هوی هوی حواست به صحبتت باشه

شیدا: انقدر دوشش داری که حتی رو اسمشم حساسی؟؟

ارمان به من نگاه کرد و گفت: ااره طوری که اون نباشه منم

... نیستم

شیدا: خوش بحالش کاش من جا اون دختر بودم

یه سرفه کردم که شیدا گفت: اون دختر پیشته

...ارمان:اره حالام خدافطی

گوشی و قط کرد و گفت کافیه یا به بقیشونم زنگ بزnm؟؟

:حرفی نداشتm بزnm واس همین گفتم
نمیریم؟_

ارمان:دوس نداری پیشم باشی؟

ارمان اینطوری نگو معذب میشم_

چشم_

سکوت کردم

ترnm بریم یکم خوش بگذرونیم؟

تا الان کاری نکرده بود که بخوام بهش شک کنم ...پس
!!گفتم:باشه به شرط اینکه بهم غذا هم بدی

نوکر تم هستم۔

...خندیدم کہ زیر لب گفت: فدای خندیدنت بانو

چیزی نگفتم

اول بریم رستوران یا بگردیم؟

زیاد گشتم نی پس بنظرم اول یکم بگردیم۔

...چشم ہرچی شما امر کنید۔

ارمان: از اونجایی کہ ہمہ خانوما عاشق خریدن بریم پاساژ؟

باشہ۔

بعد کلی خرید کہ برام کرد نفہمیدم کی ساعت ہشت شب
...شد

واای ارمان۔

جونم_

بغض کردم

ارمان: عههه ترنم چیشده_

... الان باز برم خونه بابام غر میزنه_

منم باهات میام_

واقعا_

... اره عشقم_

ادامه_ دارد#

بی صداشکستم#

#part_35

ارمان؟_

!ارمان:جونم؟

پس من ميرم تو تا توأم بيای_

.ارمان :باشه

رفتم تو خونه در و که باز کردم دیدم بابا روی مبل رو به
روی در نشسته همین که من و دید
گفت بهبه دختره خراب تا الان کدوم گوری بودی...؟؟

...مامانم جيغزد گفت :علی با دخترم درست صحبت کن

:بدون توجه به مامانم روبه بابا گفتم

بابا من خرابم؟ باشه !هیچ اشکالی نداره ولی یه روز تقاص-
...همه حرفایی که بی دلیل به من زدی و پس میدی

اومد بزنه تو گوشم که با صدای ارمان دستش و آورد پایین

ارمان: عمو به چه دلیلی میخواستی بزنی تو گوش دخترت؟

بابا: ارمان جان تو کجا و اینجا کجا؟

...ارمان با پوزخند جواب داد: ترنم با من بوده

.بابا لبخند زد گفت: یه خبر به من میداد نگرانش نمی شدم

آرمان: هر وقت نگران میشی به ترنم میگی خراب؟؟

...بابا: نه عصبانی شدم یدفه

ارمان خواست چیزی بگه که گفتم ارمان بیخیال شو ...بابا

.امروزم ممنونم ازت خوش گذشت

ارمان: وظیفم بود عزیزم

فکر نمیکردم که جلوی بابا اینا بهم بگه عزیزم گفتم با اجازه و

...به سمت اتاقم رفتم

هوووف نمیدونم چرا بابا از بچگی با من بد بوده بیخیال مهم
نی برام دیگه

(عشقا این پارت از زبان آرمان)

ارمان#

عمو گفت:ارمان جان واقا نمیدونم چطوری ازت تشکر کنم
بابت پولی که دادی

.با پوزخند گفتم با ترنم درست رفتار کن تشکر لازم نی

معلوم بود از حرف و پوزخندم جا خورده که چیزی نگفت بلند
...گفتم خدافظ زن عمو عمو جان خدافظ از خونه زدم بیرون

امروز شارژ شدم

بودن با ترنم اینطوری کرده

من عاشق این دخترم اون نباشه منم نیسم

...نمیدونم باید چیکار کنم و چطوری برای خودم نگهش دارم

... . نمیدونم اگه بفهمه اون دختر

ادامه_دارد#

بی صداشکستم#

#part_36

آشور#

از صبح هرچی زنگ میزدم به ترنم جوابم و نمیداد او مدم
...دوباره زنگ بزدم که گوشیم زنگ خورد

.ارمان بود تعجب آور بود که ارمان بخواد به من زنگ بزنه
جواب دادم :بله

ارمان:به به برادر گرامی، لاشی شدی و خبر نداشتیم...؟

گفتم:بنال چی میخوای

آرمان: به ترنم چی گفتی که اونطوری تو بغل من زار میزد؟؟

گفتم: تو بغل تو؟

آرمان: از کل حرفم فقط بغل من و فهمیدی؟

گفتم: آرمان خفه شو دارم میگم این ینی چی که تو بغل تو...؟
آرمان: آره تو بغل من زار میزد که چی؟ اصلا میدونی چیه
امروز ترنم از وقتی که از شرکت اومد بیرون با من بوده
خیلیم خوش گذشت

داغ کردم گفتم: خفه شو اومد. ادامه بدم که داد زد

آرمان: اشور به ولای علی به جون مامان قسم اگه یک بار
دیگه اشک ترنم و در بیاری تیکه پارت میکنم میدونی که
چقدر دوسش دارم اینم میدونی که وقتی یه کاریو بگم انجام
... میدم پس حواست به خودت باشه

اینم بدون که به زودی زود به ترنم میگم که اون عسل جنده
!چه نقشی تو زندگیت داره

اومدم جواب بدم که با صدای بوق ازاد لال شدم
...من چه گندی زدم که این مرتیکه کسکش تهدیدم میکنه
ادامه_دارد#

#بی‌صداشکستم#

#part_37

اومدم جواب بدم که با صدای بوق ازاد لال شدم
...من چه گندی زدم که این مرتیکه کسکش تهدیدم میکنه

در اتاق بدون در زدن باز شد
...که داد زدم گفتم تو گه میخوری که بدون اجازه میای تو اتاق
صدای منشی اومد ببخشید آقای کیانمهر

داد زدم گمشو بیرون اخراجی
..رفت بیرون که گلدون روی میز و پرت کردم سمت در

...زنگ زدم به ترنم، بلاخره جواب داد

ترنم: بله

وای من چه به روز این دختر آورده بودم که به من که کمتر
از عشقم و... نمیگفت الان میگه بله
با صدای ترنم به خودم اوادم

ترنم: گفتم بله

...ترنم خانومم_

ترنم: پسر عمو لطفا درست صحبت کنید خانومم چه صیغه ای
... هست دیگه؟ یه موقع عشقت بفهمه ناراحت میشه ها

عشق من تویی_

از صدایش معلوم بود که داره اشک میریزه

ترنم: خیلی دوسش داری؟

گفتم: من اصلاً دوشش ندارم و اقا نمیدونم چیشد که بوسیدمش
...ینی اون من و بوسید

ترنم: خیلی تو حس بودین معلوم نبود اگه یکم دیر تر میومدم با
...چه صحنه ای رو به رو میشدم

گفتم: هیس زندگیم نگو این حرف هارو

ترنم: باش نمیگم ولی یادم میمونه

گفتم: کجایی ترنم؟؟

ترنم: به خودم مربوطه

گفتم: ترنم خانومم خواصم ادامه بدم ک با جیغی که کشید ساکت
شدم

ادامه_دارد#

بی_صدا_شکستم#

دیگه از زور گریه به هق هق افتاده بود
از اونور خط صدای دریا اومد

دریا: ترنم چرا جیغ میکشی؟

فهمیدم که ترنم خونشونه . سریع کتم و از روی کاناپه چنگ
: زدم و از در زدم بیرون . دم در به اقا سعید (نگهبان) گفتم

. دارم میرم تو در هارو قفل کن -

چشم آقا -

به سمت پارکینگ پا تند کردم ، حال دست خودم نبود
نمیدونم چی درسته چی غلط
من حتی نمیدونم چی شد که عسل و بوسیدم ولی حالا که بهش
فکر میکنم متوجه میشم که هنوز ته دلم بهش یه حسایی
دارم.....

وقتی ازش لب میگرفتم فهمیدم چقدر دلتنگش شدم
...نمیدونم اگه ترنم نمیرسید چی میشد

وای لعنت بهت عسل .خدا لعنتت کنه با این اومدن یهویت
داد میکشیدم...با مشت میکوبیدم رو فرمون ولی خالی نشدم

بسته سیگار و فندک و از داشبورد برداشتم و شروع به کشیدن
کردم .

نمیتونستم با این اوضاع برم خونه عموم اینا؛

ترجیح دادم یکم خودم و خالی کنم بعد برم

یکم هوا به مغزم بخوره بد نیست؛ بیخیال ماشین رو گوشه‌ای
پارک کردم و از ماشین پیاده شدم، روی جدول های کنار
خیابون نشستم و هوارو بلعیدم

کمی حالم جا اومد ولی از عصبانیت کم نشد
اصلا چه معنی میده که ترنم کل روز رو با ارمان

گذرونده باشه؟

جدیدا یه حس هایی نسبت به ترنم پیدا کردم، سرش غیرتی
میشم، دوست ندارم با مرد غریبه صحبت کنه یا حتی
نگاهشون کنه، یه حس های مزخرف که اگه نمی‌دونستم قراره
پایان این داستان چی بشه، میگفتم حتما عاشقش شدم

ولی این غیر ممکنه، من نمی‌تونم به کسی دیگه‌ای جز عسل
فکر کنم

بیخیال عسل و ترنم شدم. شروع کردم به فکر کردن به گذشتم

به گذشته مزخرفم فکر کردم؛ به حالی که خیلی تخمیه فکر
کردم

به آینده ای که معلوم نیست بهتر بشه یا تخمی تر فکر کردم

... به حسرتایی که به دلم مونده فکر کردم

درسته قشر مرفه‌ای بودیم اما خب همه چی که پول نیست

...یه عالمه آرزوی بچه گونه که هنوز که هنوزه رو دلمه

انقدر فکر کردم که دیگه از روی ناچاری میخواستم بزنم زیر
گریه

چرا نباید مرد اشک بریزه؟

:لابد بخاطر باور غلط مردم؟ که میگن
گریه کنه انگار که ضعفش رو نشون داده -
غرورش خطشه دار میشه
به نظر کسای دیگه کوچیک میشه
جلوی بقیه خورد میشه

بی صدا شکستم #

#part_39

جلوی بقیه خورد میشه
..همه این چیزا و قبول دارم
...اره درسته ولی وقتی دلت تنگ میشه
...تنگه یه نفری که با نامردی ولم کرد و رفت
...اخ دختر

کمرم و شکستی

یه کاری کردی که دشمنم باهام نکرد

من دوست داشتم... نه دوست نداشتم عاشقت بودم ولی تو
چیکار کردی؟! به راحتی ولم کردی و رفتی حالا بعد چندماه
اومدی؟

!! الان میخوام چیکارت کنم؟

اون موقع ای که باید می بودی نبودی
اما حالا اومدی میگی نمیخواسم برم

((فلش بک: شرکت اشور))

سرم درد میکرد زنگ زدم یه قهوه سفارش دادم
سرم و گذاشتم رو میز
در باز شد

!نشیدم در بزنه ولی از بس که سرم درد میکرد توجهی نکردم

:گفتم

قهوه و بذار روی میز یه قرص سردردم برام بیار -

صدای نازک دخترونه ای اومد

دختر: چرا عزیز دلم؟

فک می‌کردم اشتباه شنیدم . سرم و بلند کردم

زل زدم بهش . خودش بود... خودِ نامردش، بلند شدم... داد

:کشیدم

تو اینجا چه غلطی می‌کنی؟؟ -

:خودش و انداخت تو بغلم

اشور! جون من به حرفم گوش بده برای یک بارم که شده -

.بهم گوش بده

:اشور نالیدم

دِ اَخه عوضی من کی بهت توجه نکردم؟ کی چیزی گفتی و -

عملیش نکردم؟ که الان میگی یه بارم که شده گوش کن؟؟؟

:عسل

...ببخشید عشقم غلط کردم فقط بهم گوش بده -

اچطوری؟! اچطوری گوش بدم؟ هوم؟ تو بگو -

عسل زمزمه کرد: اشورم

داغ کردم واقا تحمل اینکه بخواد بعد چندسال بیاد و با چندتا

... عشقم و عزیزم خرم کنه برام سنگین بود

:داد کشیدم

... ببند دهننت و اشور تو مرد -

میدونی کی مرد؟ همون موقع با رفتنت کشتیش ولی تموم شد

.دیگه اون من اشور نیستم

اشتباه نکن اینی که جلوت میبینی اون اشور چندسال پیش

... نیست

الانم رات و بکش برو همون گورستون دره ای که بودی؛

اشکش ریخت... قلبم گرفت... من چطور میتونم اشک عشقم و

ببینم و دم نزنم؟

انمیدونم لاشیم یا ن

... ولی دوشش دارم هنوز بعد رفتنش دوشش دارم

اشور ترو جون خودت اینجوری با من صحبت نکن میدونی -
طاقت ندارم؟

میدونی دوست دارم و اینجوری می‌کنی؟

داد زدم :کثافت میدونسی عاشقتم ول کردی رفتی میدونستی
جونم به جونت بسته‌س ول کردی رفتی؟؟
ادامه_دارد#

بی‌صداشکستم#

#part_40

داد زدم :کثافت میدونسی عاشقتم ول کردی رفتی میدونستی
جونم به جونت بسته‌س ول کردی رفتی؟؟؟
عسل گمشو... منکر اینکه فراموشت کردم نمیشم... نه اتفاقا
هنوز توی ذهنمی... ولی یه فرق بزرگی بینشون هس اونم اینه
...که قبلا با عشق ازت یاد می‌گردم ولی الان با نفرت تو

خواصم ادامه بدم که چیز داغی اومد رو لبام عسل لباش و
..گذاشته بود رو لبام عمیق کام می‌گرفت
.خواستم حولش بدم عقب ولی یه حسی مانع میشد.

هنوز طعم لباش برام ناب بود
از طعم لبای ترنم بهتر بود

والای من کارم به کجا رسیده که دارم ترنم و عسل و باهم
مقایسه میکنم...؟

با صدای هق هق به خودم اومدم

لعنتی

عین همیشه گند زدم

ترنم بود در حالی که دستش و به دیوار گرفته بود که نیوفته
رو زمین از شدت هق هق خم شده بود

رفتم نزدیکش خواستم بغلش کنم ولی نداشت جیغ کشید

...برای یه لحظه سرم و به سمت عسل برگردوندم

. حتی روش رو برنگردوند که ترنم ببینتش

هه حتما میترسید

لعنت بهتون که زندگی‌م و خراب کردین

ترنم تند به سمت بیرون حرکت کرد

دنبالش رفتم

داشت از پله ها میرفت

نزدیک بود پرت بشه پایین که یکی گرفتش

نفسم و آسوده دادم بیرون

زل زدم به آرمانی که ترنم و بغل کرده بود

آرمانم زل زده بود تو چشمام یه برق نفرتی تو چشماش بود که

...برای یه لحظه ترسیدم

جوری نگاه می‌کرد که انگار مرتکب جرم شدم. سریع حالت

خونسردم رو حفظ کردم و به سمتشون رفتم خواستم دست‌های

آرمان رو از دور ترنم باز کنم که ترنم بیشتر مچاله شد تو

بغلش و آرمان هم حصار دستاش رو محکم تر کرد

:از پشت دندون های چفت شده‌ام رو به آرمان غریدم

...دست‌هات رو از دورش بردار -

:بی توجه به چیزی که گفتم سوال خودش رو پرسید
چیکارش کردی که داره مثل ابر بهار می باره؟ -

به تو هیچ ربطی نداره الانم بکش کنار -

آرمان میشه منو ببری از اینجا؟ نمی... نمی تونم نفس بکشم -

ترنم بود که با صدای تحلیل رفته‌ای از زور گریه و تنگی نفس
به آرمان این حرف رو زد

همیشه بخاطر آسمش وقتی زیاد گریه می کرد نفس کم
می آورد

وقتی به خودم اومدم دیدم که آرمان، ترنم رو بغل کرده و داره
با سرعت از پله ها به سمت پایین حرکت کرد

ادامه دارد#

بی صداشکستم#

#part_41

دنبالش رفتم تو پارکینگ سریع ترنم رو گذاشت رو صندلی و
به سرعت خودش هم ماشین رو دور زد و رفت پشت رول، تا
...خواستم سوار شم سریع حرکت کرد و رفت

از زبان آرمان

مسیر شرکت تا ماشین و از اونجا بیمارستان رو نفهمیدم
چطور طی کردم فقط وقتی به خودم اومدم که دیدم دارن می
برنش بخش مراقبت های ویژه و بهش شوک وارد می کنند

به دیوار تکیه زدم و دستمو مشت کردم .از دست آشور
عصبانی بودم.معلوم نبود چه غلطی کرده که ترنم به این حال
افتاده .اصلا ...اصلا اگه چیزیش می شد من می خواستم چه
غلطی کنم؟

جواب مامان باباشو چی می دادم؟ اصلا خودم می تونستم با
!این عذاب وجدان کنار بیام؟

انقدر تو همین فکرها بودم که حتی گوشیمم که زنگ می خورد
رو جواب نمی دادم .روی صندلی توی راهروی

غیر قابل تحمل بیمارستان نشستم و آنجامو روی پاهام گذاشتم
و با دست سرمو گرفتم. کلافه بودم و فضای بیمارستان داشت
خفهم می کرد.

با انبوهی از کمبود اکسیژن مواجه بودم و نمی دونستم دلیلش
چی می تونه باشه جز کسی که بدون اون هوا برام معنایی
نداشت.

چطور می تونستم راحت نفس بکشم وقتی ترنم اون تو داشت
!جون می داد

نمی دونم چند دقیقه گذشته بود که بالاخره اون در باز شد و
پرستار و دکتر ازش خارج شدند. بلند شدم و دو قدم جلو رفتم
:دکتر که خانم مسنی بود با جدیت نگاهم کرد و گفت
شما چه نسبتی باهاشون دارید؟ -

:با تردید گفتم
:همسرشم -

سرشو انداخت پایین و درحالی که مشغول یادداشت چیزی بود
گفت:

همسرتون دچار شوک عصبی شدیدی شده .خودتونم دیدی -
وقتی اینجا آوردینش رنگش مثل گچ شده بدد و نبضش خیلی
...کند می زد .حتی امکان ایست قلبی هم وجود داشت

مکثی کرد و سرشو آورد بالا .از بالای عینکش نگاهم کرد و
گفت:

نمی دونم چه بلایی سرش اومده که اینجوری شده اما لطفا -
دیگه همچین کاری با دختر بیچاره نکنید

نفسمو عصبی بیرون فرستادم .بدم میومد از اینکه کسی بخواد
تو زندگیم دخالت کنه حتی اگه این دکتر زپرته باشه .اخمامو
:توهم کردم و از بین دندونام غریدم

یاد بگیر وقتی کاری بهت مربوط نمی شه دخالت نکنی -
!دکتر دوهزاری

مات و مبهوت نگام کرد و من بی توجه به اون از بیمارستان
خارج شدم

می دونستم زود عصبی شدم و یکم زیاده روی کردم اما اونم
دیگه زیادی داشت پاشو از گلیمش درازتر می کرد
کمی که گذشت دوباره وارد بیمارستان شدم و به طرف پذیرش
رفتم. شماره اتاق ترنم رو پرسیدم و به طرف اتاقش رفتم
در اتاقش باز بود و خودشم از پنجره به بیرون خیره شده بود
کسی به جز ترنم تو اتاق نبود

وارد اتاق شدم و به تخت بغل دستش تکیه دادم

با شنیدن صدام به طرفم برگشت و با دیدن من لب خند کم
...جونی زد، ولی چشماش اشکی بود

ادامه_دارد#

بیصداشکستم#

#part_42

وقتی که ترنم و با اون حال و روز دیدم قلبم فشرده شد قسم
خوردم که یه بلایی سر اشور میارم میدونم باید چیکار کنم؛

رفتم جلوتر دست ترنم و گرفتم تو دستم
،با شصتم پشت دستش و نوازش کردم
با چشمای اشکیش زل زد بهم

!دورت بگردم اینطوری اشک نریز -

:با بغض گفت

- ارمان -

جونم عزیز دلم -

داشت ... داش ..ت ... میبوسیدش -

:انگشت اشارم و گذاشتم رو لبش گفتم

.هییس ایطوری هق هق نکن به قلبت فشار میاد -

- ارمان -

- جانم -

.خواست چیزی بگه ولی هق هق بهش اجازه نداد

سرش و بلند کردم و، چسبوندمش به خودم انگار منتظر همین
بود دسش و چنگ زد به لباسم و شروع کرد به بیشتر گریه
کردن

...گذاشتم خودش و خالی کنه

رفتم تو فکر...اون دختر کیه که اشور بوسیدش
.ذهنم درگیر شده بود
.عجیب باید بفهمم قضیه چیه

وقتی به خودم اومدم دیدم که ترنم تکون نمیخوره یکم از خودم
دور ش کردم که دیدم خوابیده آروم گذاشتمش رو تخت توی
.خواب هم هق هق میکرد دلم اتیش گرفت از مظلومیتش

ادامه_دارد#

بیصداشکستم#

#part_43

زنگ زدم به اشور جواب نداد دوباره زدم
بعد از چندتا بوق جواب داد

الو -

آشور گمشو بیا خونم -

:خواست چیزی بگه که گفتم
...نیای میگم بیارنت و پوزخندی حواله حرفم کردم -

گفت: تا یک ساعت دیگ میام

تا نیم ساعت دیگ تو خونه منی جلوی منی وگر نه من میدونم -
!تو و اون دختر

.بدون اینکه منتظر حرفش بمونم گوشو قط کردم

:رفتم سمت پذیرش، گفتم

خانوم یه کاری برام پیش اومده فوری باید برم مواظب -
.خانومم باشین

.وظیفه ما اینه اقا لازم به یادآوری نیست -

خواستم چیزی بگم که گوشیم زنگ خورد
.با تهدید سری برای پرستار تکون دادم و دور شدم

گوشیو جواب دادم

جانم بابا -

سلام پسر م کجایی -

بیمارستان -

یا خدا ارمان بیمارستان چیکار میکنی -

نگران نباش بابا یکی از رفیقام حالش خوب نبود اوردمش-

بیمارستان.

نمیدونم چرا اما اسم ترنم و نیاردم

ادامه_دارد#

ببصداشکستم#

#part_44

باشه پسر م -

بابا کاری داشتی؟ بگو باید برم جایی -

بابا: اها خوب شد يادم انداختى ميخواستم بگم كه كى مياى خونه
من و مادرت بايد راجب يه مسئله‌اى باهات حرف بزنيم

جانم بابا بگم -

پسرم امشب بيا خونه خودمون-

گفتم: واسه چى

صدای مامان اومد كه به بابا گفت: امير گوشى و بده به من
صدای مامان تو گوشى پيچيد
مامان: الو ارمان

سلام مهربون ترين مامان دنيا-

خوشگل خنديد كه قربون صدقش رفتم

گفتم: جانم دورت بگردم

مامان: خدانکنه پسر جذابم

تک خنده ای کردم

مامان: ارمان جان پسر م

جانم -

مامان: امشب حتما بیا خونه خودمون باش؟

اچطور؟ خبریه؟ -

مامان: اره

خیره؟ -

مامان: خیره پسر م

مگه چه خبره؟ -

مامان:خواستگاریه

چون میدونستم واسه آشوره چیزی نگفتم
... اعصابم تخمی شد عشقم قراره عروس شه
برای بار اول به اشور حسودیم شد

با صدای مامان به خودم اومدم

مامان:ارمان چیشد؟

هیچی کاری نداری؟ -

مامان:واااا!ارمان

بیحال گفتم:خدافظ

منتظر جواب مامان نشدم و گوشی و قط کردم

رفتم سمت حسابداری خرج بیمارستان ترنم و حساب کردم که

اگه بر نگشتم ترنم راحت بره

از یه طرف دلم نمیخواس تنهاتش بذار از یه طرفم اگه میموندم

میترسیدم چیزی بگم ناراحت بشه

بیصداشکستم#

#part_45

رفتم تو ماشین نشستم بطری مشروبم که همیشه تو ماشینم هست رو در اوردم درش و باز کردم و شروع کردم به خوردن .یاده وقتی که این ..بطری و خریدم افتادم

با بچه ها رفته بودیم شمال توی بازارش و اینا میگشتم چشمم افتاد به جایی که رو لیوان و بطری و ...که نوشته روش حک میکنن رفتم به سمت اون مغازه که ارتان (دوست ارمان) هم دنبالم .اومد .بعد یکم گشتن تو مغازه چشمم یه بطری مربع شکل رو گرفت روش به طور قشنگی طراحی شده بود واسم T فقط یه چیز کم داشت دادم به دست فروشنده گفتم کلمه حک کنه

کیه گفتم ترانه T ترنم وقتی که دید گفتم
دیگه بحثش و وسط نکشید ولی من دوس داشتم عین

بچه ها برام ناز کنه بگه اول اسم منه .منم بهش بگم نه و
....حرصش بدم

هوووف خدا اینم شانس تخمی منه
!ولی من ادمی نیسم که عشقم و راحت از دست بدم
.میرم تو مجلس و همه گوه کاریا اشور و رو میکنم
اونوقته که میخوام ببینم ترنم بازم زنش میشه؟

وقتی که مشروبم تموم شد بطری و انداختم تو داشبورده

فکر میگردم که برم پیش ترنم
عقلم میگفت نه دلم میگفت اره
بلاخره دلم پیروز شد و از ماشین پیاده شدم دزد گیسو زدم و
رفتم به سمت سالن رفتم تو اتاقی که ترنم بود بر اثر آرام بخش
.هایی که بهش زده بودن خواب بود
نشستم رو صندلی کنار تخت
شروع کردم به نوازش صورتش
زیر لب زمزمه کردم
...من تو رو...عشق زندگیمو به هیچکس نمیدم حتی برادرم-

بیصداشکستم#

#part_46

بغض داشت خفم میکرد...اونم من منی که یادم نمیاد کی اشک
ریختم .

پلک ترنم تکون خورد
دست از نوازشش نکشیدم
چشمامش و باز کرد زل زد بهم
قربون صورت ماهت برم بیدار شدی -

با مظلومیت تمام گفت
خدانکنه -

در اتاق که بسته بود به صدا در اومد بعدش دکتر اومد تو اتاق
موهای ترنم که از شالش اومده بود بیرون و درس کردم .
:که دکتر لبخندی زد و گفت
خوشبخت بشین -

...ترنم که از جایی خبر نداشت تعجب کرد ولی چیزی نگفت

ترنم#

داشتم خفه میشدم . لعنتی مگه من چی کم داشتم

ز شتم؟

گدام؟

مشکل دارم؟

همینطوری که با خودم زمزمه میکردم دستم رفت تو دست
کسی

.سرم و بلند کردم زل زدم به ارمان

.ارمان تنها کسی بود که ولم نکرد

خیلی خوب بود بهترین گس زندگیم که همیشه پیشم بود .ولی
منه احمق چی؟موقع خوشام پیش اون آشور عوضی بودم
موقع ناراحتیام و غصه هام پیش ارمان
ولی ارمان حتی یک بار هم خم به ابروش نیاورد و من چقدر
ممنونش بودم

که این کار احمقانم و به روم نیاورد

نمیدونم چرا احساس میکردم ارمان ناراحته ولی بنظرم اگ
میخواس چیزی بهم بگه که میگفت شاید

نمیخواه بگه

دهنم و باز کردم بگم آرمان کع در به صدا در اومد

یه مرد که سنش به ۳۴ یا ۳۵ میخورد وارد اتاق شد

شالم خیلی رفته بود عقب و این معذبم کرده بود چون سُرْم توی دستم بود و نمیتونستم تکونش بدم مجبور بودم که یه ارمان بگم سرم و برگردوندم طرف ارمان بگم که شالم و درس که که خودش اومد طرفم و اروم شروع کرد به بردن موهام زیر شالم

لبخندی که دکتر زد و دیدم بنظرم مرد مهربونی میومد

با خوشبخت بشیدی که دکتر گفت تعجبی کردم ولی ترجیح دادم که جلو دکتر چیزی نپرسم و هر وقت تنها شدیم از ارمان پرسم

پس سکوت کردم

دکتر بعد معاینه گفت که شوک عصبی بوده و با یکم استراحت خوب میشم و به شرط اینکه استراحت کنم ترخیصم کرد بعد تموم شدن سرم میتونم برم

به ارمان گفتم تا کارای ترخیص و انجام بدی اینم تموم میشه
میری که زودتر بریم خونه

به حرفم واکنشی نشون نداد انگار که تو حال خودش نبود

#part_47

ترجیح دادم سکوت کنم ولی اخلاق گندم اجازه این سکوت و
ندادم یکم بلند تر گفتم
آرمان -

به خودش اومد گفتم
جانم؟ -

معلوم هست چته؟ -

هیچی تو فکر بودم -

کنجکاو بودم بدونم چه فکری پس گفتم
تو چه فکری؟ -

شرکت و اینا -

با اینکه قانع نشدم ولی حرفی هم نزد

رفتو بعد چند دقیقه اومد گفت

تموم شد بریم -

به باشه‌ای اکتفا کردم

میتونی راه بیای یا کمکت کنم؟ -

نه میتونم پیام -

چیزی نگفت و سرشو تگون داد

نمیدونم چرا ولی دوس داشتم ادامه بده ولی چیزی نگفت

کفشم که پایین تخت افتاده بود و پام کردم و پشت سر ارمان

حرکت کردم، به سمت ماشینش رفتیم، توی ماشینم بدون حرف

نشستم و اونم بدون اینکه چیزی بگه حرکت کرد

: جلوی خونه که رسیدیم خواستم پیاده شم که گفت

مبارکت باشه عشقِ دلم -

ها؟ چی مبارک باشه؟-

.هیچی ولش کن خدافظ -

این حرفش به این معنی بود که برو بیرون، چیزی نگفتم و با دلخوری پیاده شدم

زنگ زدم مامان در و باز کرد. به محض وارد شدنم مامان پرسید:

کجا بودی تو دختر؟ -

:بیحال گفتم

.با ارمان بیرون بودم -

:اومد جلو دستم و گرفت و گفت

دخترم من میدونم که تو ارمان و مثل برادرت دوس داری -
ولی دیگه باهات بیرون نرو .باشه؟
واا مامان چی میگه؟؟ -

قراره شوهر خواهرت بشه دیگه خب زشته؛ -

:دهنم اندازه غار علی صدر باز شد و بلند گفتم

گفتم:چییییی

دهنت و ببند اندازه غار بازش کردی بعدشم مگه چیه؟ -

اخه ارمان چیزی بهم نگفت -

اره مام تعجب کردیم یدفعه ر عنا زنگ زد گفت شب میخوایم -
بیایم خواستگاری دریا اولش گفت خواستگاری فکر کردم
...میخوان بیان برا تو ولی گفت برا دریا بیشتر تعجب کردم

زیر لب با خودم گفتم ارمان حیف شد

ترنم؟ -

بلههه؟ -

مامان: وای چرا سگ شدی؟

گفتم: مامان حوصله ندارم کاری داری بگو نداری ام بذار برم
..میخوام یکم استراحت کنم

#part_48

مامان به گفتن باشه ای اکتفا کرد

رفتم تو اتاق لباسام و با یه دست لباس راحتی عوض کردم

خودم و انداختم رو تخت ، یکم فکر کردم...به خودم به آشور
به آرمان به دریا به آینده که قراره چی پیش بیاد
دلَم گرفت دوس داشتم الان میتونسم با آشور حرف بزنم اونم
مدام قربون صدقم بره که چرا حالم بده؛

بلند شدم کیفم و گوشه دیوار انداخته بودم و برداشتم، بعد زدن
رمز رفتم توی گالری رو عکس آشور کلید کردم شروع کردم
:حرف زدن باهاش

آشور عشقم خوبی؟ الان که با عشقتی بهت خوش -

:میگذرع؟دوسش داری؟ خودم جواب خودم و دادم

خنک معلومه که دوسش داره اگه نداشت که اونطوری عاشقانه
نمیبوسیدش

با اینکه بهم نارو زد عوضی بازی در آورد ولی دوسش دادم
با دیدن عکساش قربون صدقش میرم عکسش رو بوسیدم

یادمه یه جایی یه متنی و خونده بودم ولی بهش

خندیدم گفتم کی این کارو میکنه ولی وصف حال خودم بود

مخترع دوربین عکاسی...اگر میدانست ساعت ها حرف زدن" با یک عکس بی جان چه بر سر آدم می آورد هیچ گاه دست! به این چنین اختراعی نمیزد! البته که عکس هایش جان دارند این را حال پریشان من میگویند وگرنه هیچ دیوانه ای صفحه "موبایل را نمیوسد و در اغوش نمیکشد

وقتی به خودم اومدم که از شدت گریه یه هق هق افتاده بودم از عصبانیت گوشیم و پرت کردم که باطریش یه طرف افتاد قابش یه طرف دیگه با اینکه داغون شده بود ولی من هنو اروم نشده بودم رفتم جلو آینه چشمم به ادکلنی افتاد که آشور واسم خریده بود برداشتمش محکم کوبوندمش تو آینه

صدای در و شنیدم ولی اهمیتی ندادم
مامانم جیغ کشید

مامان: ترنم چه خبره اونجا؟ ترنم دخترم حالت خوبه؟

ترو خدا درو باز کن نصف عمر شدم

جیغ زدم برین ولم کنید ازتون بدم میاد از همتون بدم میاد
هیچکس من و دوست نداره من تنهام بذار تو حال خودم باشم

مامان: کی گفته عزیز دلم؟ پس من چیم؟ تو جون منی دخترم
درو باز کن ببینم چته خودت سالمی عزیزم؟؟

داد زدم: الان سالم ولی ایشالا بمیرم داغم و رو دلتون بذارم به
تنها گذاشتتم می ارزه

مامانم حرف میزد ولی من صدایی نمیشنیدم جیغ میکشیدم داد
میزدم هق میزدم اشک میریختم

کم کم داشتم بی حال میشدم خودم و کشوندم سمت تخت که
دستم سوخت نگاهم افتاد بهش یه تیکه شیشه رفته بود توش
ولی اهمتی بهش ندادم

به تخت تکیه دادم سرم و گذاشتم رو پام
بعد چند دقیقه حتی نمیتونسم بشینم کنار تخت دراز کشیدم مثل
جنین خودم و جمع کردم دلم برا خودم سوخت

صدای در اومد انگار که یکی دارع هول میده که در باز شه و
تلاشش بیهوده نبود و در با صدای بلندی باز شد
مامان: خدامرگم بده ترنم دخترم عزیز دلم
اشکم از گوشه چشمم چکید
نمیدونم واقعیت بود یا توهم ولی صدای عشقم اومد
آشور: ترنم عشقم

حتی نمیتونستم چشمام و باز کنم

آشور: زنعمو برو کنار

دستی به صورت مکشید و سیلی ارومی زد

آشور: عشقم خانومم غلط کردم چشمات و باز کن دورت بگردم

اروم لب زدم: برو بیرون

مامان: آشور با بچم چیکار کردی بخدا یه تار مو ازش کم شه
نمیبخشمت

آشور: الان وقت این حرفا نی بیزحمت یه لیوان اب بیارین

آشور دستم و تو دستش گرفت

دستم و یکم کشیدم عقب که دستم و سفت تر گرفت دوبار ع

خواصم بکشم عقب ولی جون نداشتم

سرم و بلند کرد بجاش پاش و گذاشت زیر سرم دسش و کشید

رو صورتم، صورتم و نوازش کرد، سرم و به زحمت کشیدم

عقب

زیر لب زمزمه کردم

خانومت ناراحت میشه بهم دست نزن -

آشور: عشقم توضیح میدم برات اشتباه میکنی

خواصم چیزی بگم که یکم اب به صورتم زد و لیوان آب و که

مامان آورده بود و گرفت جلوم گفت

آشور: بیا عزیزم یکم اب بخور

یکم خوردم که متوجه شیرینیش شدم، سرم و کج کردم که

فهمید دیگه نمیخوام

مامان گفت: دختر قشنگم یکم بیشتر بخور حالت بهتر بشه رنگ
به رو نداری

بلند شدم نشستم رو زمین
با بغض گفتم تنهام بذارین

مامانم اومد جلو اون دستم و که زخمی بود گرفت که آخی
گفتم

مامان: چی شد عزیزم؟

با چشمای اشکی به دستم نگاه کردم که مامانم رد نگاهم و زد
و با دیدن دستم خدا مرگم بده ای گفت، زیر لب گفتم خدانکنه
فرشته زندگیم

آشور خواص بهم نزدیک بشه که جیغ کشیدم بخدا به جون
مامانم اگه بهم نزدیک بشی یه بلایی سر خودم میارم

زل زد بهم خواص چیزی بگه که گفتم هیس پسر عمو ساکت
شو از اتاقم برو بیرون، بدون حرف بلند شد و

رفت بیرون سرم و گذاشتم رو زانوم از تهه دل هق زدم

، من بدون آشور هیچم ، من آشور و دوس ندارم عاشقشم
آشور نباشه منم نیستم، صدای قدمای کسی اومد فکر کردم
آشوره خواصم دهنم و باز کنم چیزی بگم که با دیدن فرشته
زندگم دهنم و بستم و با بغضی که داشت خفم میکرد زل زدم
بهش

مامانم اومد جلوم دستاش و باز کرد مکت نکردم محتاج بودم
محتاج یه اغوش از جنس مادر
تو بغلش هق میزدم

مامان:دردت به جونم اینطوری هق نزن فداتشم چت شده تو؟
تو که خوب بودی تو با ارمان راحتی میخوای زنگ بزنی بیاد
تو که با من حرف نمیزنی حداقل با ارمان حرف بزنی باشه
دختر.

بیصداشکستم#

#part_49

باشه دخترم؟؟ -

هق زدم:نه ازش بدم میاد از همه بدم میاد هیچکس من و
نمیخواد آشور ولم کرد آرمان ولم کرد بابا ولم کرد مامان دیگه
هیچکس و ندارم فقط تو موندی برام توروخدا ولم نکن من از
.تنهایی میترسم

مامانم همرام اشک میریخت

دردت به جونم خداازم نگذره ولت نمیکنم دخترکم مگه -
میتونم از جیگر گوشی بگذرم.؟

نمیدونم چند دقیقه بدون حرف گذشت که دنیا برام تیره و
تاریک شد

آشور #

داشتم میرفتم خونه که گوشیم زنگ خورد .به امید اینکه
ترنمه گوشی و از رو داشبرد برداشتم ولی زنعمو بود تعجب
.کردم اخه ثابقه نداشت که بهم زنگ بزنه
جانم زنعمو؟ -

صدایی جز گیه نمی اومد .ترسیدم...گفتم چیشده زنعمو برا چی
گریه میکنی ؟

با گریه جواب داد ترو خدا بیا اینجا ترنم حالش خوب نی

ماشین و تند تر کردم

چی شده یعنی چی که حالش خوب نیست؟ -

نمیدونم تو اتاقش صدا شکستی میاد بچم داره عه دستم میده-

بیا زود بیا

...دارم میام زنعمو دارم میام -

اولین دور برگردونی که دیدم دور زدم مسیر نیم ساعته و یک

ربعه رفتم

ماشین و همونجوری گف خیابون ول کردم پیاده شدم و به

سمت خونه رفتم. زنگ زدم بعد دومین در باز شد، پا تند کردم

به سمت خونه، صدای جیغ و داد ترنم میومد ...واای خدا من

چه به روز این دختر اوردم

رفتم تو یک راست به سمت اتاق ترنم رفتم زنعمو پشت در

التماس میکرد که ترنم در و باز کنه ولی ترنم جیغ میکشید و

خودش و نفرین میکرد که چرا به دنیا

اومده که حالا تنهاس جیگرم برا حرفایی که زده بود اتیش
گرفت

با دوتا هول در اتاق باز شد .رفتم تو با دیدن صحنه ای که دلم
دلم اتیش گرفت ...عین جنین خودش و جمع کرده بود و هق
.میزد دلم برا مظلومیتش سوخت
.رفتم جلو به کمک ز نعمو بهش اب قند دادم تا بهتر شد

بعد چندثانیه ک بهتر شد بلند شد نشست خودم و لعنت کردم
...بخاطر کاری که دارم میکنم

بیصداشکستم#

#part_50

.خواستم چیزی بگم که نداشت خواستم کاری کنم بازم نداشت
عصابم ریخت بهم من پسری نیسم که بخوام به کسی التماس
.کنم ولی الان به چه روزی گرفتار شدم
من آشور .آشور کیانمهر کارم به کجا رسیده که بخوام التماس
یه دختری بکنم .؟

حیف...حیف که نمیتونم کاری بکنم .فقط ترنم وای به حالت
فقط وای بحالت وقتی که کارم باهات تموم بشه

اون موقع خداهم نمیتونه کمکت کنه چه برسه به ادماش

با عصبانیت بلند شدم رفتم تو سالن روی مبل نشستم

گوشیم زنگ خورد منشی جدیدی که برا شرکت گرفته بودم
بود به خاطر ترنم مجبور شدم منشی به اون اُندی و اخراج
کنم ولی همه این چیزا و جبران میکنم
بله خانوم علیپور؟ -

:علیپور با عشوه جواب داد

سلام آقای رئیس -

:با خنده جوابش و دادم

سلام چی شده که به همراهم زنگ زدی؟ -

:علیپور که انگار با خنده من دل و جرئت پیدا کرده بود گفت

.اقا اشور -

یه ابرومو انداختم بالا از خودمونی شدنش ولی چیزی نگفتم
بله؟ -

امروز دوتا جلسه مهم داشتین شما نیومدین بجاش برادرتون -
اومد

از تعجب چشمام و گشاد شد
آرمان؟-

بله دیگه -

به گفتن باشه ای اکتفا کردم

خواستم به آرمان زنگ بزنم که صدای قدم اومد سرم و بلند
کردم با دیدن زنعمو قیافه ناراحتی به خودم گرفتم
حالش چطوره؟ -

خوب نیس توم ببخشید بد باهات صحبت کرد -

اشکالی نداره میدونم حالش بده؛ من باید برم شرکت انگار -
مشکلی پیش اومده اگه کاری پیش اومد بهم زنگ بزن

باشه پسر م مواظب خودت باش -

بعد خداحافظی زدم بیرون

.ریموت و زدم و سوار شدم دلم مهمونی میخواست

زنگ زدم کامران چون اون هرشب تو پارتیه با دومین زنگ

...جواب داد

جون؟-

!چطوری داداش کجایی؟ چرا انقدر صدا میاد؟ -

.خوبم بچه ها مهمونی گرفتن صدا زیاده -

ادامه داد :داداش جات خالیه بخاطر اون دختره کنه نمیتونی

.بیای ولش کن خب بیا پیش خودمون

.تو که از داستان خبر داری دیگه چرا درضمن ادرس بده -

.ای جووون داداشم میخواد بیاد اووووف که چه ها بکنیم -

.چه ها و نه کیارو -

.داف اینجا زیاد ریخته بیا هرکدوم و خواستی بردار -

:جووونی گفتم که کامران گفت
داداش کاری نداری من برم یه راند برم تا بیای -

#بیصداشکستم

#part_51

#آرمان

ساعت هشت بود و میخواسیم بریم خونه عمو اینا خواستگاری
.عشقم بغضِ بدی راه گلوم رو بسته بود

هرچی گفتم من نمیام قبول نکردن اخر سر مامان قسم داد تا
قبول کردم

.مامان کت شلوار مشکی به همراه بلوز سفید داد داستم

یکی دیگه داماده اونوقت من کت و شلوار بیوشم اصلا -
خوده کسکشش کجاس؟

.ارمان پسر زشته اینجوری حرف نزن -

..خب مادر من کسکشه دیگه اگه نبود که نمیگفتم -

ارمان حاضر شو -

چشم برو بیرون -

اعصابم ریخته بود بهم به زمین و زمان فحش میدادم، هیچ خبریم از ترنم نداشتم چندبار زنگ زدم بهش که به عشقم تبریک بگم ولی خاموش بود حتما عشقش بهش گفته خطت زو عوض کن دلم میخواست حرصم و سر یه چیزی خالی کنم یکم نگاه کردم ولی چیزی واسه شکوندن پیدا نکردم. زدم... بیرون

خودم و پرت کردم رو مبل گوشیم زنگ خورد ارتان بود

ارتان: سلام داداش چطوری؟

قربونت خوبم -

ارتان: داداشم چرا بیحالی انکار بزور حرف میزنی

بغضم دو برابر شد

ارتان -

ارتان: جونم داداش چرا بغص کردی؟

!امشب خواستگاریشه -

ارتان: خواستگاری ترنمه؟

اره -

ارتان: تا یک ربع دیگه پیشتم خونه خودتی دیگه؟

.گفتن: نه منم میرم

ارتان: ارمان برادر من دِ اخه چرا کص میگی میخوای بری
.چیکار، که خودت و بیشتر عذاب بدی؟؟ بمون خونه دارم میام

مامان اینا او مدن پیشم

آخر شب میام پیشت -

...ارتان:ارمان

گفتم:کاری نداری داداش؟

.ارتان:ن داداشم مواظب خودت باش فعلا

قطع کردم بلند شدم و بدون حرف رفتم بیرون ریموت و زدم و
سمت بغل راننده نشستم چون سرم درد میکرد

بابا:ارمان چرا پشت رول نشستی؟

سرم درد میکنه -

بابا:چیزی شده پسرم؟

با بد خلقی گفتم:عین بچه ها با من حرف نزن بکشین بیرون از
من.

:مامان که ساکت به حرفای ما گوش میداد گفت

.ارمان پسرم تو یه چیزیت هست -

خواستم چیزی بگم که بابا گفت

بابا:رنا بشین تو ماشین

در و بستم چشمم و بستم سرم و تکیه دادم به صندلی، توی راه حرفی زده نشد

ماشین از حرکت وایساد سرم و بلند کردم دیدم هنوز نرسیدیم
:خواستم چیزی بگم که ماما زودتر گفت
باید گل و شیرینی بگیریم یا ن -

ماما: ملوم نی کدوم گورستونی هه که گل و شیرینیشم ما -
...باید بگیریم

#بیصداشکستم

#part_52

ماما که میدونست عصابم سر جاش نیست با سکوت نظاره گر بود .بابا بعد یک ربع با گل و شیرینی برگشت، چون یه شیرینی فروشی بغل گل فروشی بود دوتاش و از اونجا گرفت .دیگه لازم نبود وقت و تلف کنیم

...رسیدیم

بابا ماشین و همین دم در پارک کرد، پیاده شدم مامان گل و به

:طرفم گفت

پسرم یه موعقه تعارف خشک و خالیم نکنی ها؟خب بچه -

.جان دستم درد گرفت

.طبق عادت همیشی یه تا ابروم و دادم بالا گل و ازش گرفتم

.مامان منتظر بودباباهم بیاد تا زنگ و بزنه

.ای بابا زنگ و بزنی تا باز کنن شوهرتم اومدش -

ارمان چقدر عجله داری -

.خواسم چیزی بگم که صدای بابا اومد

چرا نرفتن تو پس؟ -

.منتظر جناب عالی بودیم -

...بابا:خیلی خب زنگ و بزنی

مامان زنگ و زد که به دقیقه نکشید در باز شد . از حیاط
گذشتیم، در ورودی باز بود منم سرم و انداختم پایین رفتم تو
.عمو و زعمو و دریا و ترنم به ترتیب و ایساده بودن

با دیدن ترنم هنگ کردم زیر چشماش گود رفته بوده چشماش
کاسه خون بود حالت صورتشم طوری بود که هر لحظه امکان
داشت بزنه زیر گریه

با صدای بابا به خودم اومدم
!بابا!پسرم کجا سیر میکنی؟

سرم و اروم تکون دادم و بدون توجه به حرف بابا یه سلام بلند
رو به خانواده عمویی اینا گفتم، داشتم رد میشدم که دریا با
...شوق گفت سلام خوش اومدی

بیصداشکستم#

#part_53

. فقط سرم و تکون دادم برایش
منتظر شدم بقیه بشینن تا من بشینم . بعد زدن تعارف

های الکی بلاخره نشستیم، ترنم رو به رو من نشسته بود
سرش و انداخته بود پایین و با انگشتاش بازی میکرد
انقدر بهش زل زدم تا بلاخره سنگینی نگاهم و فهمید و سرش
و بلند کرد

لب زدم: گوشیت کجاست؟

لباش و بهم فشار داد انگار که میخواد جلوی گریش و بگیره
:مثل خودم لب زد
!شکست -

خواستم لب بزدم که دیدم بغضش شکست و دوید به سمت اتاقش

:همه با تعجب بهم خیره شدند زنعمو بلند شد که گفتم
:زنعمو بزار من برم شما بشین -

:زنعمو فقط سرشو تکون داد

:باید میفهمیدم چی شده، دنبالش رفتم

خواست در و قفل کنه که با یه هل نسبتا محکم افتاد

زمین، رفتم بغلش کردم

زمزمه کردم: دردت به جونم چی شده؟ چرا گریه میکنی؟ چرا
زیر چشمت گود افتاده؟؟

چیزی نگفت فقط هق زدنش شدید تر شد

نالیدم: عشقم چی شده تو که من و نصفه عمر کردی .. اصلا
گوشیت چرا شکسته؟

چشمم به آینه اتاقش خورد نصفش بود نصفش نبود که از تیکه
هاش میشد فهمید شکسته شده

آینه اتاقت چرا شکسته؟ -

بازم گریه کرد جواب نداد طاقتم سر اومد

با صدای نسبتا بلندی گفتم: گریه نکن عین آدم جواب من و بده

.. با بغص گفت: ترو خدا داد نزن سرم درد میکنه

بیصد اشکستم #

#part_54

:نالیدم

دِ اَخه دورت بگردم حرف بزن اینطوری که همیشه، میخواس
حرف بزنه ولی هق هقش اجازه نمیداد

ترنم: آر...مان

:با بغضی که گلوم و فشار میداد گفتم
جانم عشقم جونم عزیزم -

!اذیتم میکنن -

کی دورت بگردم؟ کی اذیتت میکنه؟ -

همه -

از زبان ترنم

فلش بک به دو ساعت پیش

دراز کشیده بودم ک احساس تشنگی کردم بلند شدم داشتم
میرفتم به سمت اشپزخونه که صدای مامان و شنیدم

مامان :علی بخدا یه چیزی بهت میگما اصلا هرکاری ک
خواست میتونه بکنه و تو هیچ دخالتی نمیتونی بکنی ترنم دختر
منه فقط دختر من

بابا :هرچی که هست حق نداره زندگی دخترم دریا رو خراب
کنه فهمیدی؟؟

بیصداشکستم#

#part_55

با صدای آرمان از فکر بیرون آمدم
ترنم بهم نمیگی که کی ادیتت میکنه؟ نمیگی دلیل این خود -
آزاری هات چیه؟

:بدون اینکه بخوام دستش را گرفتم و گفتم
من کی برا کسی مهم بودم که الان باشم؟ بیخیال بابا فک -
کنم دیوونه شدم !البته دیوونه بودم ها ولی دیوونه تر شدم
آرمان جون عزیزم به چپت بگیر بزار

بگذره

:از زمین بلند شدم و دستش رو گرفتم و گفتم

بلند شو که دوديقه بيشتر بمونی تو اتاق بابام ديگه دريارو -
بهت نميده ها؟

چی؟ چی داری میگی مگه این مراسم و برای خاستگاری -
آشور از خانوادت برای تو ترتیب داده نشده؟؟ چرا نمیفهمم چی
میگی قشنگ بنال

از حرفم چنان واکنش نشون داد که کمی جا خوردم، یعنی
آرمان نمیدونست قراره دريارو خواستگاری کنه؟ وا یعنی
چی مگه ميشه

آرمان چرا واکنش نشون میدی، مگه نمیدونستی قراره بیای -
خواستگاری دریا؟

نه من فکر میکردم مان و بابا قراره تورو از عمو -
خواستگاری کنن برا آشور! اصلا فکرشم نمیکردم برا من
اینجا باشن

پس! صبح برا من اینجوری داغون بودی؟ برا اینکه فکر -
میکردی دارم با آشور نشون میشم؟

کمی تو جواب دادن تعلل کرد ولی دستمو گرفت و با صدای
:مشهود از خنده گفت
.واای فکر کن من گند دماغ پر عشوه رو بگیرم -

گند دماغ لقبی بود که در تنهایی هایمان برای دریا انتخاب
کرده بودیم، از حرف خودش خندید و دستم را به سمت سالن
کشید.

بیصداشکستم#

#part_56

رفتیم تو سالن پذیرایی که همه نشسته بودن
.دریا با تنفیری که نمیدونم حاصل چی بود بهم زل زد
بغضم گرفتم ولی آرمان اون دستم رو که تو دستش بود و
.محکم فشار داد، زل زدم بهش که لبخند قشنگی بهم زد
دستم و ول کرد اروم اروم نزدیک مامان اینا شد رو به مامان
:و باباش که کنار هم بودن به خنده گفت
!برا من اومدید خواستگاری؟؟؟ اونم خواستگاری این؟ -

با دستش به دریا اشاره کرد. یهو زد زیر خنده

به دریا نگاه کردم که دیدم اتیش از چشماش میبارد همین که دید بهش نگاه کردم شروع کرد به فش دادن دختره عوضی رفتی چی بهش گفتی که اینطوری - کرد؟ میکشمت ترنم بخدا میکشمت

به سمت حمله کرد شالم و کشید مو هام و گرفت و شروع کرد به کشیدن از درد جیغ میکشیدم مامان اومد جداش کنه ولی نتونست دریا دستش و آورد بالا خواست بزنه تو گوشم چشمام و بستم منتظر بودم که بزنه ولی یکم که منتظر شدم خبری نشد چشمام و باز کردم دیدم ارمان دست دریا و گرفته، دستش و محکم پیچون پشتش که دریا جیغ کشید

:ارمان داد زد

چه گوهی میخواستی بخوری؟ دست رو کی بلند میکنی - سلیطه؟

. بابا اومد جلو خواس دریا و جدا کنه که زورش نرسید

ارمان پوزخندی زد و دریا رو هول داد طرف بابا طوری که
اگه بابا نگرفته بودش پرت میشد رو زمین

عمو که تا این لحظه ساکت بود بیشتر از این طاقت نیاورد و
گفت:

ارمان این چه رفتاریه که با عموت داری؟ -

بابا شما ساکت شو که به اندازه کافی سگم کردی نذار بی -
احترامی بکنم بهت

زن عمو گفت: آرمان پسرم

ارمان داد زد: آرمان مرد

بابام رو به من گفت: همش تقصیر توعه توله سگه گمشو تو
اتاقتم نمیخوام جلو چشمم باشی

...نمیخواسم بغضم جلو اونا بترکه ولی نتونسم و نتیجش شد

بیصداشکستم#

ولی نتونسم و نتایجش شد این که بلند زدم زیر گریه

صدای قدمای کسی و متوجه شدم که پشتم اومد ولی اهمیت
ندادم قدام و تند تر کردم

به اتاق رسیدم خواستم درو ببندم که یکی نداشت اهمیتی ندادم
رفتم رو تخت سرم و انداختم پایین مظلومانه هق هق کردم

خودم دلم برا خودم کباب شد

ارمان اومد جلوم زانو زد دستاش و باز ورد
انگار دنبال یه اغوش گرم بودم که پناه بردم تو بغلش دستاش
و دورم حلقه کرد سرم و تکیه دادم به سینش
..اصلا انگار آشور و فراموش کرده بودم

با هق هق گفتم:گفت...گمشو...از جلو...چشمم

با عصبانیت غرید:هیس دیگع اشک نریز، بلند شو

ازم فاصله گرفت گفت:زود وسایلت و جمع کن بیا پایین
منتظرتم

.خواستم چیزی بگم که گفت:هیس حرفی نشنوم پایین منتظرتم

سرم و تکون دادم که گفت :یه چند دست لباس هم بردار
.میریم

منتظر جوابم نشد و از اتاق رفت بیرون

بیصداشکتم#

#part_58

وا پنی چی که چند دست لباس بردار!؟مگه من بیخانمانم که
برم خونه آرمان؟

هرچند مگه من الان خونه دارم که بخواد بهم بر بخوره؟ اصلا
...انگار ن انگار که اون بابای منم هست

دوباره خواست بغضم سر باز کنه ولی نذاشتم شروع کردم به
.جمع کردن لباسام

بیشتر لباسای بلندم و جمع کردم از یه طرف میترسیدم از یه
طرف استرس تنهایی با آرمان داشتم، از یه طرف

دیگه هم فکر آشور راحت نمیذاشت

هوووف خدایا خُل نشم خیلیه...خودم و میسپارم به خودت
زیپ چمدون و بستم و بلند شدم چمدون رو همونجا گذاشتم تا
لباسام و عوض کنم

یه مانتو مشکی که اندازش تا پایین تر از زانوم بود و برداشتم
با یه بلوز مشکی ساده که زیرش تنم کنم یه شلوار جذب قد نود
مشکی هم برداشتم گذاشتن رو تخت
کمد خیلی شلوغ بود بخاطر همین تا کمر خم شدم تو کمد تا
شالم و پیدا کنم

خوشبختانه بعد یکم گشتن پیداش کردم اونم انداختم رو تخت و
شروع کردم به پوشیدن
تن کردن لباسام زیاد طول نکشید

کیفم و از کنار تخت برداشتم گوشیم برداشتم انداختم تو کیفم
همین...تنها دارایی من همین چند تیکه لباس بود و
گوشیم...همین...هه واقا خنده داره

دسته چمدون و گرفتم و دنبال خودم کشیدم بیرون از اتاق
آرمان روی پله اولی نشسته بود و دستش رو مدام

میکشید تو موهایش

بیصداشکت #

#part_59

همیشه عادتش بود وقتی عصبی یا کلافه میشد دستش و
میکشید تو موهایش

آرمان که صدای چمدون و شنید بلند شد برگشت سمتم وقتی
دید چمدون دسته او مد بالا، دسته چمدون و گرفت
بیرون منتظرتم زودتر بیا -

باشه ارومی گفتم که رفت پایین منم چندتا نفس عمیق و شیدم که
ارامش و به دست بیارم کم و بیش موفق شدم

به ساعتی که جلوم بود زل زدم تازه ۱۰:۳۰ بود هوووووف
واقا رد دادم اخه بگو خنگول الان ساعت به چه کارت میاد

رفتم پایین بدون توجه به دریا که تو بغل بابا در حال ناز کردن بود سمت مامان رفتم و بغلش کردم
مامان خوشگلم قول بده غصه نمیخوری باشه؟ -

مامان: ترنم تو که عادت نداشتی بذاری بری دخترم الان چرا
میری کجا میری؟ با ارمان میخوای بری واقعا؟ چیزی نشه؟

:خواست ادامه بده که سریع گفتم

مامان جان من برا قهر نمیرم فقط یه مدت میرم که راحت -
باشین جاتون تنگ نباشه با بغض این حرفم و گفتم و سریع
گونه مامان و بوسیدم و رو به عمو و زن عمو گفتم شب
خوش

:رفتم بیرون دیدم ارمان و ایساده بغل در گفتم
پس ماشینت کو؟ -

.ماشین اون یارو بود دادم بهش -

.ارمان تو هر وقت ازش عصبانی میشی میگی اون یارو -

خندید گفت توله سگ و نگاه کنا .. بیا بریم باید پیاده -

. بریم اینجاها که ماشین پیدا نمیشه

عهه آرماااان -

.توله چرا داد میزنی همش دوتا قدم فاصله داریم -

.عهه راس میگیا -

میگمااا...چرا با ماشین من نمیریم؟

. حواسم به ماشین تو نبود . عارع خوبع بیا بریم-

.سوئیچ تو خونس وایسا زنگ بزخم مامان سوئیچ و بیاره -

سری تکون داد

گوشیم و از کیف در آوردگ زنگ زدم به مامان

.با دومین بوق جواب داد

مامان:جانم دخترم؟

مامانی سوئیچ من تو اتاق بغل تخت گذاشتم میاریش -

بیزحمت

گفت: باشع الان میارم

گوشی و قطع کردم. آرمان سوالی بهم نگاه کرد.
گفتم الان میاره -

بعد دو دقیقه مامان اومد

مامان: آرمان جان خودت حواست به ترنم باشه میسپارمش به
تو.

چشم مثل چشمم مواظبشم نگران نباشین -

بیصداشکستم#

#Part_60

مامان سرشو تکون داد و برگشت به سمت داخل قدم برداشت
:کلید رو دادم به آرمان و گفتم
آقا خوشتیپه، زحمتشو میکشی؟ -

آرمان که گل از گلش شکفته بود با لحن خیلی نرم و

:شوخی گفت

واو، مگه میشه یه میمون به این خوشگلی کنارم باشه و من -
زحمت نکشم

حرفش کاملا شوخی بود اما من کمی به دل گرفتم، ازش روی
گرفتم و بی حرف سوار شدم

عه عه نگا خانوم میمونه چرا ناراحته؟؟ -

..آرمان اذیت نکن فقط از اینجا برو -

بی حرف شروع به رانندگی کرد، نه من چیزی میگفتم نه
آرمان سکوت بینمون رو صدای ضعیف آهنگ میشکست
پشت چراغ قرمز بودیم بی هدف از پنجره به بیرون نگاه
کردم، ماشین کناریمون که سه تا پسر بودن از همون اول که
وارد خیابون اصلی شدیم دنبالمون بودند

،بی هوا به صورت پسره که پشت رل نشسته بود خیره شدم
خیلی آشنا بود جوری که انگار از قبل میشناختمش چشمکی
زد و راه افتاد به خودم اومدم

و به طرف ارمان برگشتم، جوری اخم بین ابروهاش گره زده بود که دستشو بپروردم.

جرعت حرف زدن جلوی کسی که با اخم هاش منو آب میکرد رو نداشتم. بی هدفم باز سرمو برگردوندم که همون پسره پیچید جلوی ماشین بی هوا حیغ کشیدم که ارمان ترسیده فرمون رو کنترل کرد و ماشین دو کنار نگه داشت، ارمان: سریع به سمت برگشت و گفت

!خوبی دورت بگردم؟ خوبی اره بگو که خوبی بگو؟ -

به گفتن خوبم اکتفا کردم که منو کشید تو بغلش و رو سرم بوسه‌ای زد.

از ماشین پیاده شد و رفت پیش ماشین اون پسرها.

خواستم پیاده بشم که از همونجا نگاه تند و تیزی حواله‌ام کرد. حرکاتش رو میدیم و ما صدایی نمی شنیدیم.

ببصداشکستم#

#part_61

در و باز کرد... پسره خواست پاش رو بذارع بیرون که آرمان
از یقه‌اش گرفت و کشیدش بیرون

از لحاظ قد و هیکل آرمان خیلی درشت تر بود... پسره رو ک
کوبوند به ماشین بعدش با پشت دستش کوبوند تو صورته پسره
که من بجاش دردم گرفتم

دوستاش که دیدن رفیقشون دارع کتک میخوره اومدن پایین از
ماشین دست یکیشون قفل فرمون بود و اون یکی بی دفاع

خواسم در و باز کنم ولی دیدم در قفله یادم اومد وقتی داشت
میرفت سمت ماشین در و قفل کرد
زیر لب فوشی به شانس گوهم دادم، بدنم از استرس سرد شده
بود.

. دستام میلرزید

زل زدم به اونی که قفل فرمون دستش بود دستش و برد بالا
.. از پشت کوبوند تو کمر ارمان . جیگرم آتیش گرفت
اشکام راه خودشون و پیدا کردن دیدم که ارمان برگشت
سمتش و محکم با پاش کوبوند رو جایی میون پای پسره

بعد یک ربع که چهار تا ارمان زد دوتا اونا .مردم جداشون
..کردن

.دیگه موقیتم رو درک نمیکردم،حالم دست خودم نبود

دیدم که ارمان اومد این سمت چشمام و بزور باز نگه داشته
بودم

.برگشت طرفم حرفی بزنه که با دیدنم اروم زد تو صورتم

آرمان:ترنم...نفسم...ترنم ببینمت

.نفسم بالا نمیومد

این و که فهمید در و باز کرد از ماشین پیاده شد بعد چندثانیه
.دره سمت من و باز کرد

من و برگردوند سمت خودش

،دره بطری آبی که دستش بود و باز کرد

یکم خم شدم که اب تو ماشین نریزه یه مشت آب ریخت تو

.دستش بعد ریخت تو صورت من چندبار این کارو تکرار کرد

یکم آب خوردم، هوای از ادم بهم خورد بهتر شدم

بیصداشکستم#

#part_62

بهتری؟؟ -

!آره نگران نباش -

چرا یدفعه اینطوری شدی؟ تو که خوب بودی -

هر روز دعوا نمیبینم که بخوام عادت کرده باشم بهش -

تو به این میگی دعوا که چندتا شتر مرغ فاز برشون داره -
بخوان کص بگن؟؟ تو دعوا ندیدی

کمرت درد نمیکنه؟ -

:تک خنده ای کرد و گفت

ن باوا همچین محکم نزد -

زیر لب گفتم خداروشکر

برق چشماش و دیدم ولی به روم نیوردم
بریم دیگه -

سرش و تگون داد و اومد ،نشست پشت رُل یکم ساکت بودیم
حصلم سر رف
هی میخواسم سکوت ماشین و نشکونم ولی نمیتونستم

با خنده آرمان به خودم اومدم
آرمان چرا میخندی؟ چیز شدی؟؟ -
از چیز منظورم کصخولی یا یه همچین چیزایی بود

من چیز شدم یا تو؟ -

واا من که ساکتی کاری نمیکردم -

خودت و تو آینه ببین -

آینه‌ام و از تو کیفم در اوردم با دیدن خودم کف و خون قاطی
کردم

صورتی مثل لبو شده بود

هوووووف اينم شانسه كه هروقت حرص ميخورم يا خجالت
. ميكشم قرمز ميشم

#بيصداشكستم

#part_63

.آرمان اين بار با صدای بلند تری خندید
.عههه نخند ديگه-

چشم...حالا بگو ببينم به چي فكر ميكردي كه اينطوري لبو -
شدي؟

.مظلوم لب زدم:حصلم سر رفته

ديدم آرمان ساكت شد
.سرم و بلند كردم ديدم زل زده بهم

من كه چيزي نخواسم اينطوري نگاه ميكني -

يدفعه اخم كرد گفت:توله داشتم فكر ميكردم .كجا بيرمت كه
حوصلت سر نره؟

واقعا؟ -

دروغم بهت گفتم؟ -

خندیدم و گفتم: نه

خب دیگه -

کجا میریم؟ -

بریم بام یکم داد بز نیم خالی بشیم؟ -

با خوشحالی گفتم: وای عالی

لبخند خوشگلی تحویل داد

صدای زنگ گوشیم اومد

از کیفم درش اوردم دیدم اسم عشقم روش خودنمایی میکنه

آرمان نگاهی بهم انداخت لب زد: آشوره

خب باشه -

آخه...میدونی ک -

وسط حرفم پرید و گفت: مین و مین نکن درست حرفت و بزن

بیصداشکستم#

#part_64

آخه بفهمه با تو عصابانی میشه -

بعد حرفم سرم و انداختم پایین، دستش و گذاشت زیر چوئم که سرم و بلند کرد، واقعا روم نمیشد تو چشماش نگاه کنم

اشکالی نداره حرف نمیزنم جوابش و بده -
از این همه بزرگواریش خجالتم بیشتر شد

گوشی و جواب دادم، آشور دادی زد که گوشی و از گوشم فاصله داد

كدوم گورى هستى كه اون بيصاحابت و جواب نميدى؟ -

:گوشى و به گوشم نزديك كردم با بغض لب زدم
نامرد چندروزه ازم خبرى نگرفتى الانم كه زنگ زدى داد -
.ميزنى...دمت گرم اقا آشور خيلى مردى

.گوشى و قطع كرد.اشكام راه خودشون و پيدا كردن

.بخاطر اون كسكش اشك نريز -

.اينطورى نگو راجبش -

:دادى زد كه به در نزديكتر شدم
اون بى همه چيز اشكات و در مياره اونوقت برات عزيزه؟ -

:خواسم چيزى بگم كه گفت

!..گمشو پايين -

هق هقى كردم، دلم نميخواس بيشتتر از اين خوردم كنه

دستم و به دستیگره نزدیکتر کردم خواستم در و باز کنم که در
و قفل کرد

چرا قفل کردی... خودت گفتی گمشو مبخوام گمشم دیگه -

نمیتونسم درست نفس بکشم، از یه طرف صدای جیغام از یه
طرف صدای زنگ گوشیم رو مخم بود

دستم و کشید سمت خودش که افتادم تو بغلش

اولم کن میخوام برم گمشم خودت گفتی -

بگم غلط کردم خوبه؟ -

تخس سرم و انداختم بالا به معنای نه

اروم خندید گفتم

ببخشید نفسم نمیخوام اونطوری بگم عصبانی شدم -

بیصداشکستم#

با بغض خندیدم گفتم: رسما من شدم کیسه بکس شما دوتا
داداش

هرکدومتون راحت میشین میان سر من خالی میکنین

دیگ صدای زنگ گوشی رو مخم بود

برداشم با جیغ گفتم: چیه؟

چی از جونم میخوای؟

ولم کن دیگه

البته ن واسه چی کیسه بکس به این خوبی و ول کنی

هوم؟ دیگ از زور گریه هق هق میکردم

آرمان گفت: عشقم اروم باش

بلاخره صدای اشور اومد

اشور؟ آرمان پیشته

حرصم گرفت این همه جیغ و داد کردم نفهمید اونوقت صدای

آرمان و شنید

جیغ زدم: این همه حرف زدم نفهمیدی اونوقت صدای آرمان و
فهمیدی

زمزمه مامانند گفتم: وای آشور وای از دست تو چیکار
...کنم نه میتونم ولت کنم نه
!آشور پرید وسط حرفم: نه؟ نه باهام بمونی
پوز خندش رومخم بود
گفتم: نه

آشور: پس؟

نالیدم: آشور

آشور: جانم؟

بدون توجه به آرمان ادامه دادم
گفتم: دلم تنگ شده برات

آشور: منم همینطور عشقم کجایی؟

گفتم: پیش آرمان میخواسیم بریم بام تهران

آشور گفت: لازم نکرده بهش بگو بیارت خونه کامران

گفتم: آشور نه

گفت: نه؟

به آرمان نگاه کردم

زل زده بود به جلوش یه دستم رو فرمدن بود انگار ک قصد

داشت فرمون و له کنه

یه دستشم رو زانوش بود همچین دستش و مشت کرده بود که

انگار چیزه گرون بهایی تو دستشه

با صدای آشور به خودم اومدم

!آشور: ترنم منتظر ادامه حرفتم

بیصداشکستم#

#Part_66

آشور: ترنم منتظر ادامه حرفتم

گفتم: همیشه فردا ببینمت؟ اخه امشب پیش ارمانم اون من و عه دست خانوادم راحت کرد

آشور با پوزخندی گفت: اوکی خوش بگذرع

خواسم چیزی بگم ولی با صدای بوق گریه و از سر شروع کردم

آرمان که معلوم بود کلافه شده

گفت: کدوم گوریه؟

...گفتم؟ خونه کامران ولی

گفت: ترنم بخاطر خدا ساکت شو میترسم چیزی بگم دلخور بشی ازم

گفتم: آرمان بخدا

گفت: باشه عزیزه دلم مگه من چیزی گفتم!!! اشکالی ندارع برو
خوش باش

گفتم: آخه تو

با لبخند قشنگی گفت: نگران من نباش

ترجیح دادم چیزه دیگه ای نگم

تا برسیم ساکت موندم ولی زیر چشمی حواسم به آرمان بود

میدونسم از تو دارع با خودش کلنجا میره ولی چیزی نمیگفت
آرنجش لبه شیشه بود و دستش و میکشید تو موهاش اون
دستش رو فرمون بود و به جلوش خیره بود

نمیدونم چقدر توی فکر بودم که متوجه رسیدن نشدم سرم و
انداختم پایین

...گفتم: آرمان

پرید وسط حرفم و گفت:خوش بگذرع

بغضم گرفت

بدون هیچ حرف دیگه ای پیاده شدم در و بستم

ماشین آشور و دیدم

رفتم سمتش خواسم در و باز کنم ولی فهمیدم قفله

گوشیم و از کیفم در آوردم زنگ زدم به آشور

صدای سردش پیچید تو گوشی

آشور:بله؟

دیگه طاقت نیوردم و صدای هق هق بلند شد

صدای نگران آشور اومد:ترنم عشقم چپشده؟

هق زدم:آشور بیا...هق...بیا دم در

زود گفت:تو اینجایی؟الان میام

گوشی و قطع کردم

بعد چندثانیه دری که رو به روم بود باز شد و آشور به همراه
دونفر دیگه خارج شدن
نگاه آشور که بهم افتاد به سمتم پاتند کرد

به بغلش پناه بردم و راحت تر هق هقم و آزاد کردم
آشور نگران بغل گوشم لب زد

آشور: چیشده دورت بگردم؟ ارمان انیتت کرده؟

لب زدم: نه

آشور گفت: پس چیشده؟ جون به لبم
کردی بگو دیگه

بیصداشکستم#

#part_67

آشور#

رسیدم خونه کامران، ماشین رو پارک کردم زنگ و زدم که
صدای کامران اومد

کامران: جوون جووون بچه ها آشور اومد

با خنده گفتم: کونی باز کن در رو

..قهقه ای زد و گفت: ای به چشم شما جون بخوا

در با تیکی باز شد

رفتم تو حیاطش حدود ۳۰ یا ۴۰ متر بود از چندتا پله که
میخورد رد شدم و رفتم تو خونه که دیدم چندتا دختر جنده و
کامران و ستا دیگه از رفیقام بودن

با محمد و آیدین و آرمان و کامران دست دادم

نشستم رو مبل تکی که بغل آیدین بود

،روم و کردم سمت دخترا پنج تا دختر بودن

همشون و از نظر گذروندم یکیشون روی مبل تکی نشسته بود

که جذاب تر از بقیشون بود

یکی دیگم روی مبل سه نفره بغل یکی دیگه بود چشمم اونم

گرفت

خواسم رو بهش چیزی بگم که صدای کامرا اومد

داداش انتخاب نکردیم تا خودت بیای دوتاشون و -

انتخاب کنی.

!دمت گرم داداش -

رو به اونی که رو میل تکی بود گفتم بیا اینجا ببینم، با ناز و
عشوه اومد سمتم

اومد رو پام نشست رو به اون یکی دختره هم گفتم بیا که لبخند
جذابی زد و اومد رو این یکی پام نشستم

یکیشون موهاش طلایی بود چشماش عسلی سنش میخورد ۲۲
یا ۲۳ سالش باشه

اسمت چیه؟ -

سمیرا، اسم تو چیه خوشتیپ؟ -

!به تو چه نچرال -

تیکه‌ام رو بهش انداختم، کل فیشش رو کوبیده بود از نو ساخته
بود.

بیصداشکستم#

#part_68

با پرویی تمام گفت :واو چه خشن

.هیس -

رو به اون یکی گفتم :تو اسمت چیه؟

مهیا -

چندسالته؟ -

لبخند جذابی زد و گفت :۱۹

.نسبت به سمیرا خوشگل تر بود و صورتش طبیعی تر بود

با پوزخند گفتم :زود نبود واسه هرزه شدن؟

بهم تجاوز شد -

چون بهت تجاوز شد باید هرزه میشدی؟ -

...یه جورایی از همون اول دوس داشتم که -

پریدم وسط حرفش و گفتم :که رابطه با بیشتریا و تجربه کنی
درسته؟

آره -

!آره نه بله -

.بخشید -

کامران گفت :داداش اتاق بالا خالیه خواستی بری برو اتاق
.سومی سمت چپ

.رو بهش گفتم :حلع داداش

با یه دستم سینه سمیرا و میمالیدم و اون یکی دستم وسط
.پا))بهشت ((مهسا و میمالیدم

روبه آیدین شوم و گفتم :دوس دختر داشتی چیشد چرا اینجایی؟

بیصداشکستم#

#part_69

.حس کردم تو چشماش اشک جمع شد
!با حالت غمگینی لب زد:جدا شدیم

بهت زده گفتم:چی؟چطور ممکنه؟

دستم و از دخترا جدا کردم، رفتم سمت ایدین دستش و کشیدم و
بردم تو یه اتاق، آیدین و از جونم بیشتر دوس دارم نمیدونم
.چرا ولی برام خیلی عزیزه

!گفتم:منتظرم

زل زد تو چشمام، چشمای مشکیش پر شده بود از اشک
.چشماش داغونم کرد

.گفت:عاشقم نبود

:بغض کرد، ادامه داد
اون حتی دو ستم نداشت -

مردونه اشک ریخت نشوندمش رو تخت، زانو زدم جلوش

:قضیه چیه ایدین؟ کامل بگو ببینم شما که عاشق هم بودین -

آیدین :نه اون فقط تظاهر میکرد اون میخواس به تو نزدیک
بشه اما تو نداشتی چون داداشم بودی چون نمیخواسی خیانت
کنی بهم ولی اون هرزه با من وارد رابطه شد که به تو نزدیک
بشه

ماتم برده بود توان حرف زدن نداشتم، اره درسته اولش
میخواست خودش و آویزون من بکنه ولی بعدش کلا تغیر کرد

#بیصداشکستم

#part_70

واقعا نمیدونم چی باید بگم جز اینکه طلافی کنم -

نمیذارم بدون جواب بمونه

من مثله اون نیستم .من لاشی نیستم -

بدبختی دیگه -

..خودت میدونی من اهل انتقام نیستم توم -

:خواس ادامه بده که گفتم

هییس آیدین -

پرید وسط حرفم

.ترنم مظلومه مثل اون جنده نیست، نکن این کارو -

:پوزخندی زدم و گفتم

.ترنم از اون جنده تره -

.این امکان نداره -

امکان نداشت اون دختره هم جنده از آب در بیاد ولی چیشد؟ -

!اومد

باشه، بیخیال داداش برو به کارت برس -

بلند شو بریم -

رفتم تو راهرو گفتم

من میرم تو اتاق بگو اون دوتا بیان بالا -

آیدین خیلی زود تغیر چهره داد دوباره شد همون پسره شوخ و
شیطون

ای به چشم خوش بگذره داداشم -

اووووف -

رفتم سمت اتاق و رو تخت دراز کشیدم، دره اتاق باز شد ولی

توجهی نکردم. سمیرا اومد خودش و انداخت روم

گفتم: اول لباسام

لبخندی زد

پس که اینطور مثل اینکه خوشش میومد بهش دستور بدم
خب خب دارع جالب میشه، کفشم و در آورد گذاشت بغل
تخت، جورابم و در آورد گرفت جلوی بینیش بو کرد

ابروم و انداختم بالا زل زدم به مهیا که فقط نگاه میکرد

به چی زل زدی پاشک بیا دیگه -

مهیا: چشم

به سمتم اومد

بیصداشکستم#

#part_71

شروع کرد به باز کردن دگمه های بلوزم، وقتی دگمه ها رو
باز کرد، نیم خیز شدم بلوزم و در آوردم شلوار و باکسرم و
هم از پام در آوردن
...شروع کردم از سمیرا لب گرفتن

مهیا با دستش مردونگیم و میمالید و لیس میزد آه هام تو گلوم
خفه میشد

....مهیا بلند شد لباساش و در آورد

**

با صدای زنگ گوشیم چشمام و باز کردم
دستم زیر سر مهیا بود پشتم به سمیرا
دقیقا اینا به چه اجازه ای بغل من خوابیدن؟
دستم و محکم از زیر سر مهیا کشیدم بیرون که با وحشت
بیدار شد گفت

بخشید نمیدونستیم کجا باید بخوابیم و فکر نمیکردیم -
عصبانی بشین

خوشم اومد دختر باهوشی بود فهمید واسه چی عصبانی شدم
بلند داد زدم که سمیرا هم از خواب پرید

شما گوه خوردین رو تخت با من خوابیدین .حالا گیرم این -
گوه و خوردین به چه جرئتی لش کردین رو من هان؟

:هان و خیلی بلند تر گفتم که مهیا سرش و انداخت پایین گفت
!ببخشید -

...نگاهی به گوشیم انداختم ترنم بود، جواب دادم
بعد اینکه باهش حرف زدم بدتر عصابم داغون شد. آرمان
دارع میرینه تو نقشه هام، ولی من نمیذارم
کاش بابا سمت من بود اونوقت... سرم و تکون دادم که بهش
فکر نکنم

بیصداشکستم#

#part_72

لباسام و پوشیدم از جلو آینه داشتم رد میشدم نگام به آینه
افتاد ...رفتم جلو آینه وایسادم گردنم از بوسه های اون جنده
ها کبود شده بود

:شروع کردم با خودم حرف زدن

من این بودم؟ نه من یه پسری بودم که فقط عاشق بود، ولی -
نداشتن برسم..نداشتن به عشقم، به اونی که میخوامش برسم و
من ینی این آشوری که الان هستم انتقام تک تک اشکایی که
..عشقم ریخته و ازشون میگیرم

رفتم پایین کسی بجز من و ایدین تو خونه نبود. همین که نشستم
رو مبل صدای گوشیم بلند شد ترنم بود.

خواستم جواب ندم ولی گفتم نه باید جواب بدم جواب
دادمو... بعد اینکه با بغض گفت بیا جلو در تعجب کردم
با نگرانی ظاهری بلند شدم که ایدینم بلند شد
چپشده داداش؟ -

نمیدونم ترنم گفت بیا جلو در و به گریه افتاد -

سریع به سمت بیرون حرکت کردیم، دیدم ک ترنم تکیه داده به
یه ماشین و اشک میریزه
هرچی ازش پرسیدم دلایلش و جواب نداد بر عکس میل باطنیم
بغلش کردم

هق هقش قطع شد پوزخندی زدم از بغلم کشیدمش بیرون، رو
به ایدین گفتم

داداش سوئیچ و وسیله ها من خونس زحمتش و -

بکش سری تکون داد و رفت

رو به ترنم گفتم: نمیخوای حرفی بزنی؟ بگی چیشده؟

ترنم: بریم تو ماشین میگم

بیصداشکستم#

#part_73

ترنم: بریم تو ماشین میگم

آیدین سوئیچ و داد و بعد خداحافظی باهاش به سمت ماشین
رفتم

ترنم بغل ماشین بود منم رفتم سوار شدیم
ماشین و روشن کردم و گفتم خب کجا بریم؟

ترنم: همیشه بریم خونت؟

پوزخندی تو دلم زدم و با مهربونی چرتی گفتم: چرا که نه
عزیزم

به سمت خونم روندم

تو طول راه حرفی نزدیم

خیلی دلم میخواس ببینم چی پیش اومده که ترنم اینطور بهم
ریخته نه اینکه نگرانش باشما نه ولی کنجکاو که چی پیش
اومده ولی جلوی خودم و گرفتم نمیخواسم پیش خودش چیزی
راجبم فکر کنه

جلوی در بوقی زدم که پسره غلام در و باز کرد)) غلام
(سر ایدار مونه

ماشین و بردم تو حال نداشتم ببرم تو پارکینگ همونجا جلو پله
ها پارکش کردم و سوئیچ و دادم به امیر که ببرش تو پارکینگ

ترنم پیاده شد و به سمت پله ها حرکت کرد یکم قدمام و تند
تر کردم تا رسیدم بهش دستم و گذاشتم پشتش که برگشت با
لبخند نگام کرد

اخه کی باورش میشه پشت این چهره مظلوم یه شیطان باشه؟
رفتیم تو خونه که طوبی خانوم اومد

جلو گفت: سلام پسرم خوش اومدی

گفتم: مرسی خاله طوبی

با ترنم احوال پرسید و رفت تا به قول خودش یه چیزی
بیاره جیگرمون حال بیاد

طوبی زن مهربونی بود سنش حدوده ۴۰ تا ۴۵ میخورد
صورت توپول و مهربونی داشت الان نزدیکه ۴ یا ۵ سالی
هست که اینجا کار میکنه

بیصداشکستم#

#Part_74

رو مبل نشستیم ترنم گفت

ترنم: خیلی زنه مهربونیه

گفتم: اره چی میخوری بگم بیارن خانومم؟
بعد شنیدن کلمه خانومم صورتش از خجالت سرخ شد گفت

ترنم: چیزی نمیخوام

با اخم گفتم: از من خجالت میکشی
ترنم؟

واقا که بلند شدم رفتم سمت اتاقم صدای پا ترنم میومد که پشتم
راه افتاد
پوزخندی زدم و محل ندادم

رفتم تو اتاق شروع کردم به در آوردن بلوزم که احساس کردم
ترنم پشتمه دستاش و دور کمرم حلقه کرد

توجهی نکردم که اومد جلوم شروع کرد باز کردن دکمه بلیز
دستش و انداختم

که با بغض خودش و انداخت تو بغلم گفت

ترنم: آشور ترو خدا اینطوری نکن باهام

گفتم: کی از عشقش خجالت میکشه که تو دومیشی؟ تو میری تو
بغل داداشم خجالت نمیکشی اونوقت به قول خودت که عشقم
عشقم میکنی بهت میگم خانومم خجالت میکشی

ترنم: ببخشید عشقم بخدا دست خودم نبود

گفتم: پس دست من بود؟

ترنم: عشقم چرا سعی میکنی دعوا راه بندازی بخدا منم اعصابم
خورده درکم کن با خانوادم بحثم شد
طاقت نیورد به گریه افتاد

بیصداشکستم#

#Part_75

بغلش کردم شروع کردم تو گوشش زمزمه کردن و نوازشش
کردن
دست انداختم زیر زانوش و گردنش و بغلش کردم و به سمت
تخت رفتم

درازش کردم خودمم بغلش دراز کشیدم کشیدمش تو بغلم سرش
و چسبوند به سینم و نفسای عمیق میکشید

دیگه وقتش بود به حرف بیاد

گفتم: نمیخوای چیزی بگی؟ من منتظرم ببینم چی عشقم و به این
حال و روز در آورده

ترنم: ارمان اومده بود خاستگاری

هنگ کردم...ینی چی خاستگاری ترنم رفته و اای این کسکش
میخواه برینه تو نقشه های من ولی نمیذارم شده باشه ترنم و
واسه خودم بکنم میکنم ولی نمیذارم ارمان به خواستش برسه

ترنم: اومده بود خاستگاری دریا ولی نمیدونست ینی از هیچی
خبر نداشت فکر میکرد واسه تو اومدن خاستگاری من وقتی
فهمید گند زد به مهمونی

گفتم: خب این وسط چه ربطی به تو داشت که حالت گرفته
شده؟

میخواست چیزی بگه ولی انگار میترسید از گفتنش هی دست
دست میکرد

گفتم: خانومم چیزی هست که لازم باشه بدونم؟

ترنم: آشور قول بده عصبانی نشی خب؟

بیصداشکستم#

#Part_76

گفتم چی هست که میترسی عصبانی بشم؟ حتما ربط داره به
رقیبم دیگه.

رقیبیت؟-

یادم نبود بهش دشمنم میگم -

اما اون داداشته -

هییس دیگه نمیخوام بشنوم من داداشی ندارم ینی -

!من خانواده ای ندارم

...اما -

:پریدم وسط حرفش، گفتم

نمیخوام راجب این موضوع خرفی بشنوم ادامه بده چیشد که -
حالت بد شد؟

دلَم واسط تنگ شده بود چندبار بهت زنگ زدم ولی جواب -
ندادی ددلَم شکست توم بهم زنگ نزدی توی حال بودیم که
بدون اینکه بخوام بغضم شکست رفتم تو اتاق و آرمانم اومد
،نمیدونستم که از خاستگاری خبر نداره بهش گفتم عصبانی شد
...رفت پیش خانواده هامون و هرچی میخواست گفت ولی

خواست ادامه بده که بغضش شکست واسم مهم نبود که گریه
:میکنه ولی گفتم

.هییییس عزیزم گریه نکن بگو ببینم چی شده -

.دریا عین وحشیا افتاد به جونم موهام و کشید -

- تعجب کردم فکر نمی‌کردم دریا تا این حد بخواد پیش بره -
- هرچی دوس داشت بارم کرد ولی بابام طرف اون و گرفت -

:با حق حق که جیگرم و خنک میکرد گفت
آشور؟-

نیمخواسم بگم جانم دوس داشتم بگم بنال هرزه ولی مجبور
بودم .

جانم عزیزم -

اون اصلا در حقم بابایی نکرده اصلا دوسم نداره چرا؟اخه -
مگه من چیکارش کردم

بیصداشکستم#

#part_77

تو دلم گفتم :هیچکاری فقط یه کوچولو کینه به دله

:صورتش و نوازش کردم و گفتم

.منم نمیدکنم فقط میدونم اون لیاقت دختری مثل تورو نداره -

:ترنم با گریه گفت

یچیزایی فهمیدم ولی واسم گنگه نمیفهم ینی چی؟-

چی شنیدی؟ -

یه بار فهمیدم مامانم داشت به بابا میگفت ترنم فقط دختر منه -

کاراش به تو ربطی نداره

یه بار دیگم بابا داشت میگفت ترنم دختر من نی واسم ارزش

.نداره

به اینجای حرفش که رسید دیگه نتونست حرف بزنه، واقا منم

نمیفهم ینی چی این حرفا چه معنی میتونه بده؟ یعنی ممکنه

بچه عمو نباشه؟ولی نه ممکن نیست چون یادمه زنعمو وقتی

.عروسی کرد حامله بود ولی عمو راضی نبود

چییلی شد؟؟؟

زن عمو موقع عروسی حامله بود... پس احتمال دار ع بچه عمو نباشه. با صدای ترنم به خودم اومدم، مثله اینکه گریش تموم... شده بود

آشور چی شدی؟-

هیچی تو بهتری؟ -

سری تکون داد و خودش و بیشتر نزدیکم کرد

با خودم گفتم: آرشور بسه این سرد بودن الان موقع وابسته کردنه پسر حواست باشه

رو به ترنم گفتم: پیشی کوچولو اینطوری میکنی نمیگی میخورمت؟

بیصدا_شکستم#

#part_78

عسل: اینطوری نگو عشقم

گفتم: ای جانم قربون عشقم گفتنت زندگیم

عسل: دلم و است تنگ شده کی میای ببینمت؟

گفتم: الان میام

عسل: مگه اون هرزه تو خونت نی؟

گفتم: کون لقی اون خودم و خودت و عشقه

عسل: الان کجاس؟

گفتم: خوابه

عسل: تو اتاقت؟

یکم من و من کردم

عسل: تو اتاقته؟ اره؟

گفتم: خانومم

عسل: هان

گفتم: هان؟

عسل: نه نه جانم

گفتم: فردا میام پیشت

عسل: باشه عزیزم

#عسل

ناشناس: جوووون جوووون خشم اومد

بیصداشکستم#

#Part_79

عسل: نخند

ناشناس: اخه خیلی باحال لاس میزدی باهاتش

عسل: لاس نمیزدم چیکار می‌کردم؟

ناشناس: هیچی خانومم بیا بغلم

بعد این حرفش دوباره زد زیر خنده

عسل: اههههه نخند دیگه

ناشناس: خایله خوب کوچولوم بیا بغلم ببینمت

رفتم تو بغلش نشستم جوری که باسنم رو مردونگیش بود

از روی قصد خودم و به هر بهانه ای تکون میدادم

برگشتم رو بهش گفتم: عشقم دلم می‌خواست

ناشناس: هرزه کوچولو به من نگو عشقم من خودم رل دارم و

زندگیمه این که الان گذاشتم روم لش کنی فقط به خاطره آقاس

پس حواست و جمع کن

از رو پاش بلند شدم که گوشیش زنگ خورد

با دیدن شمارش لبخندی زد و جواب داد

ناشناس:جونِ دلمِ زندگیم

نمیدونم پشت خط چی بهش گفت که خندید و قریون صدقش
رفت

دیگه نمودم تا ادامه لاس زدنش و بشنوم

رفتم تو اتاق و خودم و پرت کردم رو مبل

زندگی تکراری شده خسته کننده شده

حال بهم زن شده

تا چندسال پیش میگفتم پولدار بشم درست میشه ولی بهتر ک
نشد هیچ بدترم شد

بیصداشکستم#

#part_80

هوووف لعنت به این زندگی

چی پیخواسیم و چیشد

صدای در اومد نشون دهنده این بود که رفته
این پسره بیشورم ملوم نی چشمه
هم بهم میگه خانومم هم میگه اگه لاس میزنم باهات بخاطر
اقاس
ریدم به خودت و آقات هر دو اسکل

((از زبون ترنم))

با احساس سرما بیدار شدم
اروم چشمام و باز کرد
نور چشمام و اذیت کرد چشمام و بستم دوباره باز کردم
چون پتو روم نبود یخ کرده بودم
دلم گرفت یعنی آشور وقت نکرده پتو روم بندازه اونم با وجود
اینکه میدونست سرمای هستم
آشور کنارم نبود بلند شدم
رفتم به سمت پله ها و رفتم پایین
دیدم آشور رو مبل خوابیده دستش و گذاشته بود رو چشمش دلم
ضعف رفت واسش حتی تو خوبم جذاب بود
کلی چرا پیش من خوابیده؟
رفتم نزدیک تر که آشور دستش و از چشمش برداشت

زل زد بهم
از نگاهش یه قدم رفتم عقب
تو چشماش یه چیزی بود واقا ازش ترسیدم
انگار که تو چشماش پر از کینه بود
با چشمای سرخ زل زده بود بهم

آشور: بیا بغلم اروم شم

ترسیدم ولی رفتم

رو یک طرف بدنش خوابید که بتونم بغلش بخوبم

گفتم: عشقم

آرمان: جان؟

گفتم: تو چشمت یه چیزی بود

آرمان: چی بود؟ لولو خرخره؟

بعد حرفش اروم خندید

بیصداشکستم#

#Part_81

ترنم: آشور جدی گفتم

آشور: خب منم جدی گفتم

ترنم: هوووف با تو همیشه اصلا کل کل کرد

آشور: پس نکن

ترنم: دلم برات تنگ شده بود

آشور: پس چرا نیومدی پیشم؟

ترنم: خب باهام قهر بودی

آشور: پس چرا امروز اومدی؟

ترنم: دلتنگی زیاد

آشور: زیاد وابسته هر آدمی نشو خوب نیست

ترنم: منظورت چی بود آشور؟

آشور: منظوری نداشتم

ترنم: آشور

آشور: هوم

آشور: بله؟

با بغص گفتم: آشور

کلافه جواب داد

آشور: جانم

نمیدونم چرا ولی این لحظه آرمان و به جا آشور جا زدم اگه
اون بود میگفت جانم دلم ولی آشور نمیدونم

چرا اینطوری شدع شاید من زیادی حساس شدم

بیصداشکستم#

#Part_82

آره حتما همینه وگرنه مگه میشه تو عرض چندروز تغیر کنه؟
پس نتیجه میگیریم آشور همون آدم قبلیه من حساس شدم

آشور:کجا سیر میکنی جوجه؟

ترنم:هیجا یکم تو فکر بودم

آشور:فکر چی؟

...ترنم:با خنده گفتم:چرت و پرت و

آشور:عهههه

ترنم:آر هههه

ادامه دادم

ترنم: آشور دیگع هیچوقت باهام قهر نکن خب؟

آشور: قهر؟ باشه ولی مثلا خیلی ناراحت بودی؟

... ترنم: انقدر که میخواستم رگم و بزnm ولی

دیگع ادامه ندادم

آشور: ولی؟

ترنم: بیخیال

آشور: گفتم ولی؟

نمیخواستم بدونه که آرمان جلوم و گرفت

ببصداشکستم#

#Part_83

ولی اگه نمیگفتم ممکن بود دوباره ناراحت بشه ترجیح

دادم بگم

ترنم: آرمان اومد تو اتاق و نداشت که رگم و بزnm

آشور با پوزخند گفت: ناجی همیشگیت

ترنم: آشووور

آشور: دروغه؟

ترنم: اگه دریا به جای من و تو به جای آرمان بودی میذاشتی

رگش و بزنه؟

آشور: اوکی تو درست میگی

نمیخوام ادامه بدی

... ترنم: آشور

آشور: ها؟

با بغض گفتم: کشش نده تروخدا من حالم بد هست

بدترش نکن

دستش و باز کرد و گفت

ترنم: بیا بغلم دهندم ببند دیگه

عادتش بود هر وقت عصبی میشد هر چیزی میگفت
چیزی نگفتم که باز دعوا راه نیفته

رو پاش نشستم تو بغلش لم دادم سرم و گذاشتم رو سینهش

... ترنم: دلم گرفته... از دنیا... از آدماش

دلم میخواست بشینم و یه دل سیر اشک بریزم ولی آشور از
گریه کردن بدش میومد

بیصداشکستم#

#Part_84

آشور: مگه سختی میکشی؟ بی پولی؟ زشتی؟ گدایی؟

مریضی؟ چتے؟

ترنم: مگہ ہمہ چیز بہ پولہ؟ من از خدام بود کہ بی پول باشیم
ولی یہ خانوادہ باشیم کہ ہر روز کنار ہم ناہار بخوریم ہر شب
کمار ہم شام بخوریم نہ اینکہ عین لشکر شکست خوردہ
...باشیم

من از خدام بود زشت باشم ولی یکی باشہ کہ ہمیشہ پشتم باشہ
بتونم صداش کنم بابا

حاضر بودم گدایی بکنم ولی وضع زندگی این نباشہ کہ فکر
کنم امشب کجا باید بخوابم چون نمیخوام برم خونمون چون
حالم از خونمون بہم میخورہ دوس ندارم جایی باشم کہ ہیچ
محبتی توش نیست

اگہ مریض بودم حداقل میدونستم مایہ ننگ ہستم کہ بابام دوسم
ندارہ ولی الان چی؟

اشکام و از صورتم پاک کردم و لبخند تلخی زدم گفتم

ترنم: ہوووف چقدر حرف زدم

آشور: چقدر دلت خون بود

ترنم: آدما چیزی نیستن که تظاهر میکنن

آشور: ترنم

ترنم: جانہ دلم

آشور: تاحالا دلِ دوتا عاشق و شکوندی

ترنم: هنگ کردم اخه این چه سوالی بود دیگه

ترنم: این چه سوالیه دیگه؟

آشور: کصشر بود بیخی

ببصداشکستم#

#part_85

ترنم: ولی فکر میکنم منظوری داشتی

آشور: خب اشتباه فکر میکنی

ترنم باوشه

آشور: چقدر شل گفتی
آروم خندید و لیم و کشید

آشور: نبینم جوجم ناراحت باشه

ترنم: ناراحت نیستم فقط سوال پیش اومد که طبق معمول از
جواب دادن طفره رفتی

آشور: خب وقتی میدونی سوالی و جواب نمیدم نپرس جوجه

ترنم: باش از این به بعد نمیپرسم

آشور: خوب کاری میکنی
بعد خندید

بغ کرده خودم و جمع کردم راسته که میگن همه حرفاشون و
به شوخی میزنن

ترنم: یه سوال میپرسم اگع دوس داشتی جواب بده

آشور: یا خوده خدا

خب بپرس

ترنم: چرا امروز سعی میکنی خودت و خوب نشون بدی ینی
اینکه خوب نیستیا ولی تلاش میکنی که خودت و خوب نشون
بدی

آشور: یه مدت قراره از هم دور باشیم

بیصداشکستم#

#part_86

ترنم: حرفش که تموم شد نزدیک قلبم وایسه

اشکام راه خودش و پیدا کردن

ترنم: اخه چرا؟ دوباره قهر؟

آشور: نه دیوونه قهر چرا توی شرکتی که تازه توی ترکیه
تاسیس کردم یه مشکلی پیش اومده باید برم ببینم چپشده

ترنم: خب بگو یکی دیگه بره

آشور: دقیقا به کی بگم: بابام: یا داداشم؟ هوم؟

ترنم: دوستات تو که دوستای صمیمی زیاد داری

آشور: اولن که من فقط با یکی رفیق شیشم که اونم کامرانه
دوما اون شرکته منه واسه چی باید یکی دیگه بره؟ سوما کارم
زیاد طول نمیکشه کمتر از یکماه دیگه بر میگردم

ترنم: با بلندترین صدای ممکن گفتم چیبیی یکماااااه

با دادی که آشور زد بیشتر تو خودم جمع شدم

آشور: صدات و واسه من بلند نکن

اشکام به هق هق تبدیل شد

اومدم از رو پاش بلند بشم ولی اجازه نداد دستاش و

دورم حلقه کرد

با بغض گفتم ولم کن بلند شو لباسات و جمع کن میخوای بری
دیگه

آشور: هییییس ساکت شو یکم ارو بشی حرف میزنیم

بعد چند ثانیه گفتم کی میخوای بری؟

آشور با مکث جواب داد

آشور: فردا

با بغض پوز خندی زدم

ترنم: میذاشتی وقتی میرفتی تو

بیصداشکستم#

#part_87

ترنم: خب میذاشتی تو فرودگاه زنگ میزدی یدعه

خدافظی میکردی دیگه

آشور: میدونی که از تیکه انداختن بدم میاد

ترنم: میدونی که متنفرم من و آدم حساب نکنی

آشور: آدم حسابت کنم چه صیغه ای دیگه؟
من فقط نمیدونستم چطوری بت بگم که ناراحت نشی

ترنم: ما راحت نشوم دارم دق میکنم

آشور: هییییس عزیزم چیزی نشده که تو همینجا میمونی هر روز
باهم تلفنی صحبت میکنیم

ترنم: نمیخوااااا

آشور: ترنم بچه بازی در نیار میدونی اگه نرم ممکنه به گا
برم؟

ترنم: با مظلومیت تمام گفتم
ترنم: دلم تنگ میشه واست

آشور: دلِ منم تنگ میشه عزیزم ولی کاریه که شده یدفعه همه
چی پیچید به هم

ترنم: قل میدی زود بیای؟

آشور: قل میدم هر وقت کارم تموم شد زود برگردم

ترنم: برگشتم و لپش و بوس کردم

آشور: نج خوشم نیمد

... ترنم: چونش و بوسیدم

آشور: دوس نداشتم

بیصداشکستم#

#part_88

ترنم: پیشونیش و بوسیدم

آشور:توله سگ اذیت نکن

ترنم:ریز خندیدم و نزدیک لبش و بوسیدم

آشور:اوووم بد نبود

ترنم:خب بسه دیگه

اوادم بلند بشم که دستم و کشید و آروم پرتم کرد رو مبل و

خیمه زد روم و شروع کرد به لب گرفتن

به اینکه نفسم گرفته بود توجه نمیکرد

و این اذیتم میکرد

دستم و گذاشتم رو سینهش و محکم فشار دادم که فاصله گرفت

و سرش و کرد تو گردنم

سرم و یکم کج کردم که راحت تر ببوسه

گازی از گردنم گرفت که ناله ای کردم

آشور:جوووون ناله کن...کوچولو

ترنم:کلمه ای که قبل از کوچولو و اونقدر آروم گفتت که

اصلا نفهمیدم چی گفت ولی حتما گفته دلبر چون عادت داشت

انقدری بوسید و گاز گرفت که مطمئن بودم کبود شده

ازم جدا شد گفت برو تو اتاق تا کار دستت ندادم

از اینکه حسش و سرکوب کرد بیشتر عاشقش شدم

ولی دلم نمیخواس حسش و سرکوب کنه گفتم

...ترنم: آشور من میتونم بذارم که

خوامس ادامه بدم که با پوزخند گفت

آشور: تو مگه هرزه ای؟

سریع گفتم: آشووووور

بیصداشکستم#

#part_89

آشور: سوال پرسیدم

ترنم: دیگه از این سوالات پرس

سکوت کرد چیزی نگفت که ادامه دادم

ترنم: کی قراره بری؟

آشور: فردا ساعت یک پرواز دارم

ترنم: دلم واست تنگ میشه

آشور: زود بر میگردم

ترنم: پس من دیگه لباسام و در نمیارم میرم خونه زهرا

آشور: اولن زهرا کیه؟ دوما تا وقتی این خونه هست چرا باید

بری خونه این و اون؟

ترنم: با خنده گفتم

ترنم: اولن زهرا دوستمه و تو ندیدیش دوما خودت میدوکی که

از تنهایی میترسم اونم خونه به این بزرگی

آشور: تو چرا انقدر ترسوئی اخه

ترنم: ترس ضمیر ناخوابگاهه دست خوده انسان نیست که

ببصداشکستم#

#part_90

آشور: طوبی خانومم و صدا کرد

آشور: طوبی خانوم

طوبی خانوم از آشپز خونه اومد بیرون و گفت

طوبی: جانم پسرم؟

آشور: ببزحمت واسم یه سری لباس آماده کن فردا سفره کاری

دارم

طوبی: باشع پسرم الان میرم

آشور: ترنم شام میخوری؟

ترنم: نه خوابم میاد

آشور: پس بریم بخوابیم صبح میخوام بیدار شم سرم درد نگیره

ترنم: باو شد

آشور با صدای بلندی به طوبی خانوم اعلام کرد که شام
نمیخوریم و میریم که بخوابیم

آشور گوشیش و رو ساعت هشت تنظیم کرد که زودتر بره به
کاراش برسه

رو تخت ولو شدم و آشورم اومد کنارم دستش و دراز کرد به
معنای اینکه سرم و بذارم روش

بیصداشکستم#

#part_91

نزدیکش شدم
خودم و تو بغلش جا دادم

آشور: کوچولوی لوس

ترنم: واسه آقامون لوس نکنم واسه کی بکنم؟

آشور: قانع کننده بود

ترنم: لپش و بوسیدم و گفتم

ترنم: دوست دارم... نه دوست ندارم عاشقتم

سکوت کرد چیزی نگفت

انگار که توی فکر بود

آشور: بنظر من دوس داشتن زیادی هم خوب نیست
بعد یه مدت میتونه خوردت کنه... داغونت کنه... بشکنت

خواسم چیزی بگم که متوجه شد و انگشت اشارش و گذاشت
رو لبم به معنای سکوت

ساکت شدم

ادامه داد

آشور: هیچوقت تمام عشقت و به پای یک نفر نریز بذار یکمش
و است بمونه که اگه ولت کرد داغون نشی...نشکنی
اگه عشق واقعیت اومد یکم عشق داشته باشی که به پاش
بریزی

بیصداشکستم#

#part_92

به جملش توجه ای نکردم
...یعنی واسم معنی خاصی نداشتولی کاش

ترنم: آشور... عشقم چرا این روزا این حرفا و میزنی؟
اخه ینی چی؟

یه طوری حرف میزنی که انگار میخوای ولم کنی
تروخدا اینطوری حرف نزن دلم میگیره ها

آشور: گلم منظور خاصی نداشتم فقط این متن و کسی

یه جایی بهم گفت آویزه گوشم کردم

ترنم: قبلا عاشق شدی؟

آشور: نمیدونم جوابت میشه آره یا ن

ترنم: یعنی چی؟

آشور: بینی اینکه الان که فکر میکنم یه هوس زودگذر بوده

ترنم: واسم تعریف میکنی؟ میخوام بدونم

آشور: چیزه جالبی تو گذشتم پیدا نمیکنی

ترنم: لطفا

آشور: باشه ولی فقط گوش کن وسط حرفم نیپر

ترنم: باوشه

آشور #

فلش بک به گذشته

آشور: از دانشگاه او مدم بیرون

بیصدا شکستم #

#part_93

آیدا و دیدم که برام دست تکون میداد به سمتش رفتم و بعد حال و احوال پرسى گفت

آیدا: آشور امروز برنامه ای که نداری؟

آشور: نه چطور؟

آیدا: بریم بیرون بگردیم منم تنهام

آشور: خواستم بگم نه

آخه من چه صنمی با این دختر دارم بجز اینکه هم کلاسیم ولی با دیدن قیافه مظلومش گفتم

آشور: باشه فقط باید برم خوته لباسم و عوض کنم

آیدا: پس حلع بریم
فقط ماشین آوردی؟

آشور: نه تعمیر گاهه

آیدا: پس بیا با تاکسی بریم دیگه

آشور: با خودم گفتم همچین گفت ماشین آوردی یا نه گفتم اگه
بگم نه میگه بیا با ماشین من بریم

بیصداشکستم#

#part_94

پوفی کشیدم و به سمت خیابون رفتم تا یه ماشین بگیرم
اخه من و چه به تاکسی
اینم از شانس گند منه که ماشینم دوروزه تو تعمیر گاه هست
اونم بخاطر یه دختر احمق یدفعه پرید وسط خیابون منم
بخاطر ه اینکه نزنم بهش صاف زدم تو دیوار

دختره عوضی حتی و اینستاد ببینه من زنده یا مرده
خداروشکر چیزیم نشد

فقط یکم پیشونیم خراش برداشت

آیدا:میگم که پیشونیت چی شده؟

آشور:نگاهه عمیقی بهش کردم

آیدا با خنده گفت

آیدا:بگم غلط کردم خوبه؟

آشور:تصادف کردم چیز مهمی نی

آیدا:آها خوبه چیزیت نشد

آشور:اره بخیر گذشت

آیدا خواست چیزی بگه که گوشیش زنگ خورد

بیصداشکستم#

#Part_95

آیدا: جونم اجی؟

...دیگه سعی نکردم به مکالمش گوش بدم

آروم آروم قدم بر میداشتم که بعد چند دقیقه آیدا اومد بغلم با
یکم مین و مین گفت که

آیدا: میگم که اشکالی نداره یکی دیگم باهامون بیاد؟

آشور: کی؟

آیدا: آجیم

آشور: میخوای من نیام؟ الان آجیتم اومده تنها نیسی دیگه

آیدا: عهه من رفیق نیمه راه نیستم که تا یکی دیگه بیاد اونی
که بوده و بذارم کنار

از حرفش خوشم اومد

/...آشور:خیله خب

آیدا:بریم کجا؟

...آشور:بریم کافه

یکم قیافش جمع شد و گفت

...آیدا:نه...اونجا یکم

بیصداشکستم#

#part_96

...آیدا:نه...اونجا یکم

آشور:یکم؟

آیدا:خشم نمیاد از مکانش

آشور:متوجه شدم بخاطر اینکه گروه اینطوری گفت

دلہ نیومد غرورش و بشکنم
هرچی ہم کہ باشه واسه خودش غرور دارع گفتم

آشور: پس بریم کجا خانوم؟

آیدا: نظر چیه بریم بستنی بخوریم؟

آشور: خوبه بریم

آیدا: پس من زنگ بزنم بگم کجا بیاد

آشور: حلع من جلوتر میرم تا ببینم ماشینی گیر میارم یا نه

آیدا: باشه

یکم کہ رفتم دیدم ماشی داره رد میشه
طاقت نداشتم کہ منتظر بمونم جلوش و گرفتم و گفتم

آشور: داداش هرچقدر بخوای بهت میدم فقط مارو تا یه جایی
ببر کہ عین اینجا کویر نباشه

راننده که پسری حدوده ۳۵ یا ۲۶ ساله بهش میخورد با خنده
گفت

راننده: بیا بالا داداشم

رو به آیدا گفتم

آشور: خانومه

بیصداشکستم#

#part_97

رو به آیدا گفتم

آشور: خانوم الوند

آیدا: اومدم

آشور: جلو نشستم و گفتم

آشور: دمت گرم داداش

راننده: چاکریم دادا

آیدا اومد سوار شد و سلامی به راننده کرد که جوابش و داد

تو طول مسیر راه چیزی نگفتیم

به مسیر که رسیدیم دست کردم تو جیبم یه تراول در آوردم
گذاشتم رو داشبورد ماشین که پسره گفت

راننده: داداش من مسافرکش نیستم که بخوام کرایه بگیرم

آشور: همین که لطف کردی و مارو از اون کویر دور کردی
خودش کلیه

راننده: شرمنده داداش نمیتونم قبول کنم

بلاخره به هر زودی که بود پول و برگردوند بهم و گفت

راننده:داداش با مرامت حال کردم این شمارم اگه دوس داشتی
زنگ بزن

شمارش و گرفتم و گفتم

آشور:حلع داداش

ازش خدافظی کردیم و یکم که دور شدیم
بلند هوار کشید

راننده:من کامرانم

با خنده مثل خودش داد زدم

آشور:منم آشورم

بوقی زد و رفت

گوشیم و از جیبم در آوردم

شمارش و که توکاغذ نوشته بود و تو گوشیم به نام کامران

سیو کردم

گوشیم و خاموش کردم گذاشتم تو جیب شلوارم

بیصداشکستم#

#part_98

راننده: شرمنده داداش نمیتونم قبول کنم

بلاخره به هر زودی که بود پول و برگردوند بهم و گفت

راننده: داداش با مرامت حال کردم این شمارم اگه دوس داشتی
زنگ بزن

شمارش و گرفتم و گفتم حلع داداش ازش خدافظی کردیم و یکم
که دور شدیم
بلند هوار کشید

راننده: دمن کامرانم

با خنده مثل خودش داد زدم

آشور: منم آشورم

بوقی زد و رفت گوشیم و از جیبم در آوردم شمارش و که توکاغذ نوشته بود و تو گوشیم به نام کامران سیو کردم .گوشیم و خاموش کردم گذاشتم تو جیب شلوارم جایی که رفتیم بنظرم جای خوبی نبود .یه مغازه کوچیک بود یکم دم و دستگاہ توی مغتزش بود که میز و صندلی گذاشته بود جلوی در مغازش...من به این جور جاها عادت نداشتم ولی چیزی نگفتم رو به آیدا گفتم

آشور :چی میخوری بگم بیارن؟

آیدا :اگه میشه صبر کن آبجیم بیاد بعد با هم سفارش بدیم

آشور :اوکی

آیدا :ممنون

...آشور:خواهش میکنم

به سمت نزدیک ترین میز رفتم که آیداهم دنبالم اومد، صندلی و کشیدم کنار و نشستم آیداهم همین کار و کرد کیفش و گذاشت رو میز، دوتامون سکوت کرده بودیمحرفیم واسه گفتن نداشتیم با صدای دختری

سرم و بلند کردم

با دیدن دختره مات شدم

دختره خوشگل و هاتی بود ولی انگار قیافش واسم آشنا بود

انگار که اونم مات من مونده بود که با من و من گفت

دختره :ش...شما؟وای واقا باید من و ببخشین بخاطر

. اونروز..حاله دوستم خوب نبود مجبور شدم برم

با حرفش تازه یادم اعتاد که کیه همونی بود که بخاطر ماشین

نازنینم تو تعمیرگاه

آشور :فک کن الان مردم، اگه تو من و به بیمارستان

میرسوندی زنده میموندم ،ولی تو احمق ول کردی رفتی...یکم

.عقل تو سرت نیست

آیدا پرید وسط حرفم و گفت

آیدا:عههه وا چرا با ابجیم اینطوری صحبت میکنی اصلا قضیه

چیه؟

آشور:پس این احمق خواهر تو هست

نزدیک بود بخاطر خواهر جنابعالی به دیار باقی بپیوندم

آیدا:ینی تو با ابجیم تصادف کردی؟

ببصداشکستم#

#part_99

آشور:اگه نمیرفتم تو دیوار الان خواهر بنده اینجا نبود سینه
قبرستون بود

ابجی آیدا :نگاه من میدونم کارم اشتباه بود

ماشینت داغون شد به خاطر من

بابتش هم معذرت خواهی کردم

ولی قرار نیست هرچی از دهنتم در میاد بار من بکنی

آشور:فکر کنم یکم دیگه بمونم باید یه چیزیم بهت بدم و برم

بلند شدم که برم

آیدا هم سریع بلند شد دستم و گرفت که وایسم

یه نگاه به دستش که رو دستم بود کردم که دستش و عقب کشید
پسری نیستم که تاحالا دست دختری بهم نخورده باشه
اتفاقا هر هفته یه دختر رو تخته

آیدا: منظوری نداشتم ببخشید

آشور: مشکلی نی

آیدا: حالا که بخیر گذشته آشور توم ببخش دیگه

آشور: اوکی

نشستم

آیدا رو به آبجیش گفت

آیدا: عسل بشین دیگه منتظر چی هستی؟

زیر لب زمزمه کروم، عسل... اسم قشنگی بود..... عسل نشست

دستش و به سمتم گرفت

عسل: افتخار آشنایی با چه کسی و دارم؟

زل زدم به دستش و دستم و گذاشتم تو دستش و

گفتم آشور

#عسل

عسل: آیدا زنگ زد که برم پیشش
هرچی گفتم با کی هستی نگفت

آدرس و گرفتم و بعد آماده شدن یه رژ صورتی دخترونه و رژ
گونه مات و ریمل و خط چشم نازکی کارم و تموم کردم
هووف خدا وسایلم داره تموم میشه
باید برم دنبال کیس جدید تا بتونم وسیله بخرم
خدایادخودت شاهی که مجبورم
سرکار که میرم کصشر بارم میکنن بخاطر بی پولی
ولی هرچی سر پسرآ بیاد حقشونه

#بیصداشکستم

#part_100

کیف و گوشیم و برداشتم و راه افتادم...خواستم در بست بگیرم
ولی پشیمون شدم

یکم و ایسادم تا بلاخره تاکسی اومد، رانندش یه پسر جونه بود
با عشوه جلو سوار شدم

یکم شالم و شل تر کردم که گردنم معلوم بشه الکی خودم و با
دست باد زدم و گفتم

. هوووف هوو چقدر گرم شده -

چیزی نگفت، هرکاری کردم و اکنشی نشون نداد . بجز اینکه
ازم ادرس بپرسه حرفی دیگه ای نزد
اگه ازم ادرس نمیخواست فکر میکردم لاله
. معلوم بود پسره یوبسی هست منم دیگه بیخیالش شدم

به مقصد که نزدیک شدیم، پول و از کیفم در آوردم و سمتش
گرفتم، کرایه و ازم نگرفت
گفتم

عسل: پس منتظر چی هستی؟ بگیر دیگه میخوام برم

راننده: خوشحال میشم شمارم و داشته باشی

لبخند جذابی زدم، پس انقدرم اسکل نبوده
قیافش بد نبود یه طورایی میشه بهش گفت جذاب
بد نبود قبول کنم، حداقل چندروز لازم نبود کرایه ماشین بدم

رمز گوشیم و زدم و گرفتم سمتش، بعد چندثانیه گوشی و داد
بهم .

با خدافظی از ماشینش او مدم بیرون آیدا و از دور دیدم که رو
صندلی نشسته ولی یه پسر م بغلش بود، تا اونجایی که یادمه
آیدا رل نمیزنه چون از پسر متفره

بهتر بود برم و قضیه و از خودش پیرسم تا اینکه فکرای
...بیخود بکنم... نزدیک که شدم
احساس کردم قندم افتاد

همونی بود که بخاطر من رفت توی دیوار ولی حتی و اینستادم
ببینم مرده یا زنده، به قیافش میخورد از اون پولدارای
مغروره

هرچی از دهنش دراومد بهم گفت
واقا نمیدونسم چی باید بگم

بیصداشکستم#

#part_101

به نظرم که حق داشت یکم زیاده روی بکنه ولی نه انقدر .ولی
بیخیال شدم و چیزی نگفتم....آیدا با اصرار نشوندش رو
صندلی منم نشستم، بهش نمیخورد همچین جاهایی بیاد چون
معلوم بود از اون خر پولاست، دستم و به سمتش دراز کردم و
گفتم:

افتخار آشنایی با چه کسی و دارم -

آشور -

.هوووف لعنتی اسمشم جذاب بود
بهش نمیخورد از این عقب مونده ها باشه
شرط میبندم هرشب یه دختر رو تختشه
..چون هم پولش و داشت هم قیافه و تیپش چیزی کم نداشت
یدفعه یه چیزی تو مغدم جرقه زد
چرا من با آشور نباشم؟
جذاب که هست، پولدار که هست، هرطور شده باشه مخش و
میزنم

یکم صحبت کردیم که آشور بلند شد رو به آیدا گفت

آشور:چی میخوری سفارش بدم؟

آیدا:اوووم من آب هویج بستنی میخورم

آشور رو به من گفت

آشور:چی میخوری؟

یکم عشوه که به جایی بر نمیخوره
صدام و نازک کردم و با عشوه گفتم

عسل:شیر موز بستنی

آشور#

یه نگاه به قیافه عسل کردم دختر جذابی بود ولی بهش
نمیخورد جنده باشه، اما بهش میخورد دنبال پسرا موس موس
کنه ، دقیقا همینطور که همش سعی دارع به من نخ بده

یکم شیطننت که به جایی بر نمیخوره

#بیصداشکستم

#part_102

ترجیح دادم خودش پا پیش بذارع

ولی فکر نمیکنم چون بهش میخور کمی غرور داشته باشه که
نخواد شماره بده

بعد از اینکه ازشون پرسیدم چی میخورن رفتم تا سفارش بدم
هوووف خدایا اخه اینجام جاهست واسه بستنی خوردن
حتی معلوم نیست چه مزه ای هستن و چ میریزن توش
خدا بخیر کنه و کارم به بیمارستان نکشه
والا من کی تاحالا این جور جاها چیزی خوردم که بار دوم
باشه

سفارشها و آورد پولش و حساب کردم و رفتم سمت میز

واسه دوتاشون و دادم

اب پر تقال خودمم برداشتم

تشکری کردن که با سر جوابشون و دادم

یکم دیگه نشستیم که خسته شدم و گفتم

آشور: من دیگه باید برم
کاری ندارین؟

آیدا: خش گذشت ممنونم ازت

دستش و برد سمت کیفش و از توش یه تراول پنجاهی در آورد
گفت

آیدا: ممنون که روم و زمین ننداختی و اومدی فقط قصدم
آشنایی باهات بود

پوزخندی زد و گفتم

آشور: دفعه دیگه نبینم این کار و بکنی
بعدم کاری نکردم مواظب خودتون باشین

آشور: خدافظ عسل خانوم

عسل: امیدوارم بازم ببینمت

چشمکی زدم و گفتم

آشور: چرا که ن

معلوم بود خر ذوق شده

پوزخند کجی زدم و

گوشیم و در آوردم زنگ بزخم به ارمان

زنگ زدم جواب داد

ارمان: جانم داداش

آشور: کجایی ارمان

ارمان: دارم میرم خونه چطور؟

آشور: بیا منم ببر ماشین ندارم

ارمان: کجایی؟

آشور: لوکیشن میفرسم برات

آرمان: جلع منتظرم

بيصداشكستم#

#part_103

گوشي و قطع كردم و منتظر شدم تا آرمان بياد
بعد يك ربع كه منتظر شدم ماشينش جلو پام وايساد
در و باز كردم و سوار شدم
آرمان دستش و دراز كرد و گفت

آرمان: بهه داداش كوچيكه تو كجا و اينجا كجا تاحالا نديده بودم
بياي اينجور جاها

آشور: هووف آرمان دست رو دلم نذار معلوم ني تو آب ميوه
هانش چي ريختم مزه همه چي ميداد جز آب ميوه
آرمان خنديد و گفت

آرمان: ماشينت آماده نشد

آشور: يارو زنگ زدگفت فردا ساعت ۴ به بعد برم

آرمان: از اونجایی که از تاکسی و آژانس خوست نمیاد ماشین
من و بردار برو

آشور: پس خودت با چی میری کارخونه؟

آرمان: ماشین بابا و میگیرم

آشور: اوو یادم رفته بود بابا هست

آرمان: داداش کوچیکه باز تو حسودیت شد

آشور: آرمان انقدر نگو داداش کوچیکه ۲۱ سالمه ها

آرمان: خب هرچندسالته بشه باز داداش کوچیکه منی دیکه

آشور: ای باوا من هرچقدرم با تو کل کل کنم باز کم میارم ازت

آرمان: باش داداش

خواست بگه کوچیکه کع گفتم

آشور:تو بگو تا من در و باز کنم بپریم پایین

آرمان بلند خندید

با صدای ترنم به زمان حال برگشتم

ترنم:آشور عشقم من و نگاه کن چت شد

چونم میلز زید نمیتونستم حرف بزنم

چه بلایی سر خانوادم اومد

چه بلایی سر رفاقت من و داداشم اومد

بغضم و قورت دادم

بیصداشکستم#

#part_104

با عصبانیت ترنم و هول دادم با لباس رفتم تو حمام درو باز

کردم رفتم تو در و محکم بستم

لباسام و در آوردم انداختم بغل سبد لباس کثیفا

دوش و باز کردم رفتم زیر آب
بغضم میخواست بشکنه ولی نمیتوستم
اشکام میریخت
...ولی نه

این اشک نیست... درده... زخمه... قلبم میسوزه
...من هیچکس و ندارم
...تتهام

...هرکی که دورم هست فقط بخاطر پولم من و میخواد
تو این دنیا فقط آرمان من و بخاطر خودم میخواست که
بخاطره اون عوضی ولم کرد

انگار که دردام سر باز کرده، اشکام تمومی نداشت
ولی نمیخواستم چشمم قرمز بشه، نمیخواسم غرورم جریحه
...دار بشه اونم جلوی کی؟ یه دختر که
ادامه ندادم

دوس داشتم ادامه بدما ولی الان نه الان موقش نیست
به موقش همتون و به خاک سیاه میشونم
خواهر یکی یکی تون که داغونم کردین غرورم و له کردن
میگام

نمیخواسم برم بیرون
اگه الان برم بیرون عصابم تخمیه یدفعه یه چیزی میگم ترنم
ناراحت میشه حاصلش و ندارم که منت

بکشم

آب و تنظیم کردم و بعد وان و پر کردم

چند نوع شامپو هم ریختم

خوابیدم توش چند دقیقه که گذشت حس کردم دره حمام باز شد

هه خانوم میخواد بیاد حمام

پس بلاخره داره خود و اقعیش و نشون میده

.واکنشی نشون ندادم، دستش و توی موهام فرو کرد

ترنم: ببخشید که اومدم توی حمام میدونستم نباید پیام ولی طاقت

نیوردم

#بیصداشکستم#

#part_105

چیزی نگفتم تا ادامه بده

ترنم: نمیخوای بهم بگی چرا یدفعه بهم ریختی؟ نمیخوای بگی

آیدا یا عسل توی زندگیت چه نقشی داشتن؟

مثل اینکه از صحبت نکردنم ناراضی بود که کلافه گفت

ترنم: مثل اینکه دوس نداری اینجا باشم
انگار بودنم اینجا اذیتت میکنه

صورتتم و بوسید و گفت

ترنم: مواظل خودت باش

دلتم نمیخواست باهاش حرف بزنم
حتی از خدامم بود که بره قیافه نحش جلو چشم نباشه ولی
...حیف

آشور: عاشقش نبودم ولی دوسش داشتم

با این حرفم نزدیکم شد ولی حرفی نزد

آشور: عشق اولم بود

جوون بودم

آرمان داداشم بود نه دشمنم

هرجا که میرفتیم آرمان و آیدا پیشمون بودن

عسل روز به روز سرد تر میشد
بهش زنگ زدم گفتم دلم تنگت شده میخوام ببینمت
ولی میدونی اون چی گفت
گفت مریضم حالم خوب نیست
بدون اینکه اجازه بده حرف بزنم قطع کرد
حالم گرفته شد

بیصداشکستم#

#part_106

عین همیشه میخواسم برم پیش آرمان پیشه داداشم
آرمان همه کسه من بود
بابا باهام سرد رفتار میکرد طوری که انگار من بچش نیستم
دیگه عادت کرده بودم به رفتار ای سردش
مامانم که سرش با دوستاش گرم بود
ترجیح دادم یه خونه جداگونه بگیرم
وقتی به آرمان گفتم قبول نکرد نداشت
بهش گفتم چرا تو داشته باشی من نداشته باشم گفت ازت
بزرگترم ولی تو کتم نرفت
من دیگه تصمیم و گرفته بودم

میخواسم جداشم از همشون
آرمان گفت برم خونه خودش
منم چون پولی نداشتم قبول کردم
واحداى دانشگاه و جوری تنظیم کرده بودم که صبح میرفتم
دانشگاه بعدازظهر میرفتم سرکار
آرمان واسم یه ماشین گرفته بود که رفت و امدام راحت تر
باشه

سال سن داشتم ولی روحیم شده بود ۴۰ساله ۲۰
وقتی نداشتم که با دوستانم بگذروم خسته بودم از همه چیز و
همه کس

یکم پول که جمع کردم آرمان کمک کرد یه شرکت کوچیک
تولید پوشاک بچه زدم که رو پای خودم و ایسم
سره سال که شد خودم و جمع و جور کردم
یه خونه گرفتم دیگه دستم کامل تو جیب خودم بود

آشور: ترنم خوب گوش کن از اینجا به بعد و به یاد داشته باش
که چرا میگم پیش آرمان نرو باهش نگرد

روزی که زنگ زدم به عسل که ببینمش گفت نه مریضه
زنگ زدم به آرمان ولی جواب نداد میدونستم خونشه بخاطر
همین رفتم به سمت خونش

بیصداشکستم#

#part_107

زنگ زدم جواب نداد

خودم کیلید انداختن وارد خونه شدم

دوتا ماشینش توی پارکینگ بود

رفتم تو سالن دیدم دوتا استکان قهوه روی میزه پس به نتیجه

رسیدم که آرمان خونس رفتم بالا برم تو اتاقی که آرمان داده

بود بهم لباسام و عوض کنم ولی با صدایی که شنیدم صبر

کردم

صدای ناله از اتاق آرمان میومد

رفتم آروم در اتاقش و باز کردم

میدونی چی دیدم؟

آرمان در حال سکس بود یکی زیرش بود نمیتونستم قیافش و

ببینم

صداش که بلند شد قلبم تیر کشید

عسل زیره آرمان در حال آه و ناله بود

لیز خوردم افتادم گوشه در

ترنم: آشور آشور ترو خدا من و ببین آشور

با صدای جیغ ترنم به خودم او مدم

آشور: چیزی نیست من خوبم

... ترنم: ولی

پریدم وسط حرفش

آشور: برو ببین دوش بگیرم میام

ترنم #

والای خدا من چی شنیدم

عشق بیچاره من چه سختیایی که نکشیده

من واقا از آرمان انتظارم نمیرفت که این کار و بکنه واقا

باورم همیشه

چطوری تونسته همچین کاری با آشور بکنه

اونم وقتی که هم دیگه و میپرستیدن

ببصداشکستم #

نشستم گوشه تخت

هرچی فکر میکنم به هیچ نتیجه ای نمیرسم

اخه چرا باید آرمان و عسل سکس کنن؟

دلایلش چیه؟ وقتی که عسل آشور و دوس داشت

ینی میشه آرمان مجبورش کرده باشه؟

ولی نه فکر نمیکنم

ینی آرمان اهله این کارا نیست

پس بخاطر ه همینه که آشور هی میگه نرو سمته آرمان

بخاطر اینکه عشقه بیچارم یک با بهش خیانت شده میترسه

ولی من مثل اون هرزه نیستم

هووووف قاطی کردم نمیدونم چی بگم

ولی از این به بعد سعی میکنم از آرمان دور بمونم و بمیه

عشقم نزدیک تر بشم

با صدای در سرم و تکون دادم تا از افکارام بیام بیرون

به آشور نگاه کردم

چشماش قرمز بود

هرکی میدید متوجه میشد دلیل قرمزی چشماش بخاطر گریه

اینطوری قرمز شده

چیزی نگفتم که غرور عشقم خدشه دار تر از اینی که هست
نشه

واقا چطور دلشون اومده این کار و با آشور بکنن
احه مگه چیکار شون کرده
ولی الان من هستم

نمیذارم بازم صدمه بزنین بهش
با صدای آشور دست از فکر کردن برداشتم

ترنم:جانم عشقم

آشور:یه قهوه درس میکنی واسم؟

ترنم:باشه ولی مگه خدمتکار نیست؟

آشور:هست ولی دوس دارم خانومم درس کنه واسم

بیصداشکستم#

#part_109

هین خری که بهش تبتاب دادن خر ذوق شدم بلند شدم از
بغلش رد شدم ولی پشیمون شدم برگشتم

گوش و بوسیدم لبخندی گوشه لبش جا خوش کرد
لبخندی از تهه دلم زدم و رفتم
قهوه ساز و زدم به برق

نشستم روی میز ناهار خوری تا قهوه درس بشه
هووف هی ذهنم نیرفت سمت کاری که آرمان تو گذشتش کرده
ولی سعی میکردم ذهنم و منحرف کنم چون از آرمان متنفر تر
میشم

با صدای خدمتکار آشور به خودم اومدم

خدمتکار: خانوم چرا شما قهوه درس کردین؟ مگه ما نبودیم؟

ترنم: نه عزیزم خودم میخواسم درست کنم

خدمتکار: پس من بریزم توی لیوان؟

ترنم: نه خودم انجام میدم

خدمتکار: باشه خانوم هرکجور راحتین
کاری داشتین صدام کنید من دارم پله ها و تمیز میکنم

ترنم: باشه عزیزم

بیصداشکستم#

#part_110

چیزی نگفتم که باز آشور لب زد

آشور: ترنم... عشقم ببینمت چرا گریه میکنی؟

ترنم: هق زدم... اون... اون دختره کی بود؟

آشور: دیوونه بخاطره این گریه میکردی که داشتم با یه دختر
حرف میزدم؟

ترنم: سرم و به معنی نه تکون دادم که گفت

آشور: پس دلایلش چیه؟ که اینطوری بخاطرش اشکای خشکلت و
هذر میدی؟

ترنم: تو... هق... تو گفتی که میخوای بری... میخوای تنهام
بذاری... هق

آشور: عهه نگاش کن اینطوری هق هق نکن ترنم عزیزم

ترنم: میخوای ولم کنی؟

آشور: کی همچین زری زده؟ من میتونم نفسم و ول کنم؟

ترنم: گفتی فردا یا پس فردا میری پیشش... هق... اون دختره کیه که بخاطرش میخوای تنهام بذاری؟

آشور: دیوونه بهت گفته بودم پس تو این هفته باید برم ترکیه این دختره هم دستیارمه باید باهام باشه درضمن انقدرم زشته قیافش و کج و کوله کرد که خندم گرفت

آشور: افرین خانومم همیشه بخند به موقش یه کاری میکنم یه چشمت اشک بشه به چشمت خون

از حرفش تعجب کردم گفتم

ترنم: یینی چی

آشور گوشه لبم و بوسید و گفت

آشور: از خوشحالی انقدر بخندی که اشکت در بیار اون چشمت
هم خون بشه

...اون لحظه معنی حرفش و نفهمیدم ولی بعد ها

#بیصداشکستم

#part_111

با دوتا شصتت اشکام و پاک کرد و گفت دیگه اشک نریز
خشگلم

ترنم: فردا میری یا پس فردا؟

آشور: باید زنگ بزنی مسعود ببینم واسه فردا میتونه بیلیط جور
کنه یا پس فردا اگه فردا بشه بهتره میرم به کارای قبلی هم
رسیدگی میکنم کارام زودتر تموم میشه اگه مشکلی پیش نیاد

ترنم: نمیدونستم دوتا شرکت داری

آشور: من دوتا شرکت ندارم یکی دارم

ترنم: پس اون شرکت کیه که بخاطرش میخوای تنهام بذاری؟

آشور: واسه رفیقمه نمیتونه دست تنها از پیش بر بیاد
اگه ورشکست بشه به خاک سیاه میشینه

ترنم: عه بیچاره

حالا بری کی میای؟

آشور: هر وقت کارم تموم بشه ولی سعی میکنم یک هفته ای
تموم بشه

ترنم: بغض کردم اشکم چکید

آشور: عهه مگه نگفتم اشک نریز؟

اشکام و پاک کردم و گفتم

ترنم: ببخشید دیگه گریه نمیکنم

آشور: از امروز اشک ریختن ممنوع قبول؟

سرم و تگون دادم و گفتم

ترنم: اشک ریختن ممنوع

بیصداشکستم#

#part_112

با نیش باز گفتم

ترنم: جوووون چی میخوای بیاری

آشور: توله سگ مگه واسه من و دیدی که اینطوری میگی

جوون

اولش متوجه حرفش نشدم یکم که تحلیل کردم تازه فهمیدم چی

گفته با جیغ گفت

ترنم: آشوررررر

آشور: جووون

... ترنم: خیلایی... خیلی

خواسم چیزی بگم که آشور پرید وسط حرفم

آشور: میدونم خیلی جذابم

... ترنم: نخیر خیلایی

آشور: میدونم خیلی عاشقمی

دیگه کم اوردم که گفتم

ترنم: آهههههه

روم و کردم به سمت مخالف آشور که دستش و گذاشت زیر
چونم و گفت

آشور: قهر نکن کوچولو

ترنم:زل زدم به چشماش و گفتم

ترنم:کوچولو خودتی

آشور لبخند جذابی زد و گفت

آشور:من کجام کوچولو عه؟

بیصداشکستم#

#part_113

ترنم:آ اصن قهرم

آشور:ای جون قهر نکن یه بوس بده ببینم

سرم و بردم جلو به قصد اینکه لبش و ببوسم چشماش و بست
یکم مونده بود لبم بچسبه به لبش که از زیر دستش فرار کردم
صدای آشور و شنیدم که گفت

آشور:توله سگ ما که بهم میرسیم آخر

خندیدمو گفتم

ترنم: منتظرم آقای کیانمهر

و ایسادم که صداش و واضح بشنوم

آشور: خب کجا بودیم خانوم کیانمهر؟

با صداش که از پشتم اومد ترسیدم و جیغ بلندی کشیدم
خواسم فرار کنم که دستاش و دورم حلقه کرد برم گردوند
چسبوندم به میله های راه پله دستاش و گذاشت دو طرفم که
راه فرار نداشته باشم
سرش و نزدیک گوشم کرد و گفت

آشور: که منتظرم بودی توله

سرش و کرد تو گردنم که با صدای آرمان هول کردم سریع
آشور و هل دادم کنار

بعد از حرفایی که آشور گفت دیگه دوس نداشتم آرمان

و ببینم ولی اگه بهش محل نمیدادم بد میشد چون تاحالا بهم بدی
نکرده

آشور خیلی ریلکت گفت

آشور: آرمان خان و اینجا؟ تعجب آورده؟ چجوری اومدی تو کلبه
حقیر بنده

آرمان: تا کی میخوای به این کارات ادامه بدی
خاک بر سر اگه یک بار فقط یک بار به حرفام گوش بدی
میفهمی من هیچ تقصیری نداشتم

#ببصداشکستم

#part_114

آشور: بازم حرفای همیشه؟ نه ببخشید بازم کوسشرای همیشه

آرمان: آشور مودب باش

آشور: اینجا خونه منه و خودم تصمیم میگیرم چطوری

حرف بز نم به توم هیچ ربطی نداره متوجه شدی؟

آرمان: آشور... داداش من بذار دهنم بسته باشه نذار برم دست
خوده جندش و بگیرم بیارم اینجا تا بفهمی کی لاشیه

صورت آشور سرخ شد رگ گردنش متورم شد اخه در مورده
کی حرف میزدن که بخاطرش آشور اینطوری قرمز شد
بخاطرش

نفهمیدم چیشد که مشت آشور رفت تو صورت آرمان
جیغ بلندی کشیدم و بینشون و ایسادم دستم و گذاشتم رو سینه
آشور و گفتم

ترنم: عشقم اروم باش چت شد؟

صدای آرمان و شنیدم برگشتم سمتش دستم و گذاشتم تو دست
آشور که دستم و محکم فشار داد که ناله ارومی کردم ولی
اهمیتی نداد

آرمان با پوزخند در حالی که خون درو دهنش و پاک میکرد
گفت

آرمان: جلوی این دختر که مثلاً عاشقش رگ گردنت باد میکنه
واسه عشق قدیمیت؟

آشور داد زد: ببند دهنه و به خداوندی خدا یه کاری دستت میدم

آرمان: تنها کاری که میتونی بکنی اینه که بیای سرش و
بخوری

با این حرف آرمان هینی کشیدم

ببصداشکستم#

#part_115

با این حرف آرمان هینی کشیدم

:رو به آرمان گفتم

ترنم: آرمان خجالت بکش این حرفا چیه که میزنی. اصلاً چی
میخوای؟ اینجا چیکار داری؟ اومدی دعوا کنی؟ من و خون به
جیگر کنی؟ آرمان آشور میخواد فردا بره و

من معلوم نیست که کی ببینمش ازت خواهش میکنم گمشو برو
میخوام از امروز لذت ببرم فهمیدی؟

آرمان با یه غمی که تو صداهش واضح بود گفت

آرمان: برم گمشم؟ ترنم من چه بدی بهت کردم که اینطوری
حزف زدی ولی من آرمانم غرورم و بخاطر هیچ خری خورد
نمیکنم تورم از این حرفت پشیمون میکنم
چندقدم رفت عقب ولی پشیمون شد و برگشت
دستش و زد رو شونه آشور و گفت

آرمان: بی هوا یکی زدی تو گوش داداشت بخاطر یه جنده فک
میکنی نمیتونم بزنت؟ هوم؟ میدونی که میتونم ولی چون این
دختر اینجاس و من نمیخوام که بترسه کاریت ندارم ولی
منتظر تلافی باش

آشور #

با حرفی که آرمان زد داغون شدم به عشق من گفت جنده

با حال داغونی نشستم رو تخت سرم و بین دوتا دستم گرفتم
نه نه عشق من جنده نیست اون عوضی لاشیه اون عشقم و
مجبور کرد باهانش سکس کنه وگرنه عشق من پاکه

یه صدایی تو ذهنم پیچید

(اگه عشقت جنده نیست پس الان کجاس؟ با کیه)

داد زدم عشق من جنده نیست

بیصداشکستم#

#part_116

با صدای ترنم عصابم بیشتر داغون شد

ترنم: آشور

داد زدم: ترنم اروم کن حالم بده

ترنم: ولی

آشور: اگه میتونی آروم کنی بمون نمیتونی برو دلم نمبخواه
جیزی بگم که باعث بشه ناراحت بشی

ترنم آروم اومد دستش و گذاشت رو صورتش نوازش کرد و
گفت

ترنم: الان هستم آروم می‌کنم ولی باید بهم توضیح بدی اون
دختر چرا باید هنوز تو ذهنه دوست پسر من باشه و به دلیل
اینکه آرمان بهش گفت جنده انقدر عصبانی بشی

آشور: باشه بهت توضیح میدم ولی الان نه الان فقط آروم کن

ترنم بغلم کرد سرم و کردم تو گردنش شروع کردم به مک
زدن

حسِ سادیسم داشت عصبیم میکرد

دوس داشتم الان میتونستم ترنم و پاره کنم ولی میدونم راضی
نمیشه باهام رابطه داشته باشه

حتی میدونم این بوسه هم فقط به زور می‌ده چون

باهاش قهر بودم . هووووف خدایا خل شدم
گاز محکمی از گردنش گرفتم که ناله بلندی کرد
اهه گندش بزنی دختره چلمنگ عرضه هیچ کاری و نداره

#بیصداشکستم

#part_117

غریدم

آشور: ترنم دهننت و ببند فقط ازم خواهش کن بکنمت

این حرف و که زدم ترنم هولم داد ولی چون انتظارش و داشتم
حتی یک سانتم تکون نخوردم که با گریه جیغ زد

ترنم: آشور این حرفا و نزن

تازه به خودم اومدم

واااای اگه بیشتر ادامه میدادم گند زده میشد تو رابطم با ترنم
سریع ازش جدا شدم گفتم

آشور: عشقم ببخشید نفهمیدم دارم چیکار میکنم

برای اینکه بیشتر باورش بشه خودم و یه طوری نشون دادم که
انگار حالم بده

آشور: عشقم نمیدونم واقعا چرا اینطوری شدم باید منو ببخشی
میبخشی؟

آره عشقم؟

معلوم بود که حل کرده که نمی تونه چیزی بگه فقط میتونست
اشک بریزه یکم بهش فرصت دادم تا به خودش بیاد به کارم
ادامه دادم

با گریه اسمم و صدا زد جیغ زد

ترنم: آشور... عشقم ترو خدا اینطوری نکن

معلومه که میبخشمت آشور... عشقم من و بین نگا من خوبم

آشور: دیگه فیلم بازی کردن بس بود

دستم و باز کردم به معنای اینکه بیاد بغلم

یکم مکث کرد معلوم بود ترسیده

اهه گندت بزنی آرمان همش تقصیر اونه

قیافم و طوری کردم که انگار ناراحت شدم دستم و بغلم کردم

که ترنم اومد جلوم دستام و باز کرد خودش

و تو بغلم جا داد لبخندی به شیطان درونم زدم

تو دلم اضافه کردم :آقا آرمان نمیذارم برینی تو نقشه هام من سه سال نقشه نکشیدم که تو بیای یک روزه برینی توش و بری من اون آشور خر نیستم که سرش و کرده بود زیر برف من این آشورم آشوری که شیطان و درس میده

#بیصداشکستم

#part_118

ساعت ۱۱ بود بهتر بود بخوابم که صبح بتونم بیدار بشم رو به ترنم در حالی که موهایش و نوازش میکردم گفتم

آشور:بخوابیم عشقم؟

اروم زمزمه کرد

ترنم:بخوابیم

با لحن ناراحت کننده ای آروم گفتم:ای خدا من و بکش

که اینطوری عشقم و از خودم زده نکند

این حرف و که زدم ترنم از بغلم جدا شد و گفت

ترنم: خدانکنه پیشور غلط میکنی همچین چیزی میگی درضمن
من زده نشدم فقط از حرفی که زدی یکم شوکه شدم همین

آشور: مطمئنی که بخشیدیم عشقم؟

ترنم: معلومه دیوونه

خنده ای کردم و دراز کشیدم یکی از دستام و گذاشتم رو

چشمام و اون یکیم گذاشتم بغلم

ترنم اوکد بغلم دراز کشید دستم ک رو چشمم بودو برداشت

نگاهی بهم کرد و لبخند قشنگی زد و دستم و گذاشت رو چشمم

دستم طوری بود که ترنم تونست سرش و بذاره روی بازوم

...لبخند زدم

ترنم خانوم دم به طله داده اونم چه جورم فقط باید حواسم به

اون آرمان عوضی هم باشع

سعی کردم به چیزی فکر نکنم که زودتر خوابم بره
کم کم چشمام گرم شد و به خواب عمیقی فرو رفتم

#بیصداشکستم#

#part_119

وقتی آشور با اون لحن حرف زد دلم میخواس دیوونه بشم
درسته خیلی خیلی ترسیدم ولی خب آشور ناراحت بود و این
من و دیوونه میکرد
اینکه عشقم دلیل نفس کشیدنم چرا باید اینطوری عصبانی بشه
بخاطر اون دختر

هووووف خدایا دیوونه نشم شانس اوردم
وقتی گفت بیا بخوابیم حرفی نزدم و رفتم تو بغلم به ثانیه
نکشید که خوابید ولی من خوابم نمیرفت ذهنم مشغول بود
اگه آشور بره منم نیمونم اینجا بمونم چیکار
هووووف خونه هم که نمیخوام برم
پس برم کدوم گورستون دره ای
یادم اومد

من قرار بود برم خونه آمان ولی نه
دختره خر تو میخوای بلند شی بری پیش آرمان که چی

بشه

اگه آشور بفهمه حتما ازم ناراحت ميشه

خدایا دارم خل ميشم

حالا بخوابم صبح يه فکری به حالم ميکنم

سرم و چسبوندم به سينه لخت آشور بوسه ای بهش زدم و

چشمام و بستم

با کوازشای دست کسی بيدار شدم چشمام و باز کردم ديدم

آرمانه چشماش يه طوری بود گفتم

ترنم: آرمان تو ايجا چيکار ميکنی؟

آرمان: اينجا خونمه ميخواي نباشم در ادامه حرفش قهقه بلندی

زد

ترسيدم خواستم خودم و جمع کنم فهميدم لختم

دادم زدم

ترنم: من چرا لختم

آرمان: چون ديشب زنم شدي عشقمم

عین اینایی که مست هستن حرف میزد

جیغ کشیدم

ترنم: آشور میکشت چرا این کار و با من کردی ازت متنفرم

بیصداشکستم#

#part_120

آرمان خنده بلندی کرد و گفت

ارمان: اوووون عشقه در پیتیت میخواد من و بکشه؟ اون حتی

نمیتونه بخوره برام

جیغی کشیدم

ترنم: در موردش درس حرف بزن

با سیلی که زد تو صورتم ساکت شدم

با حس اینکه یک طرف صورتم سوخت از خواب پریدم

آشور کشوندم تو بغل خودش

آشور: هییییس عزیزم هیچی نیست خواب دیدی

هق هقام دست خودم نبود خیلی ترسیدم

آشور: خانومم من و نگاه کن

زل زدم تو چشمای خشگلش که گفت

آشور: فقط من و تو اینجااییم از هیچی نترس خب؟ تا وقتی که
من زنده هستم از هیچکس نترس جز خودم؟ باشه؟

...اون موقع به این حرفش فکر نکردم ولی ای کاش

سرم و تکون دادم

گلوب خشک شده بود

خواسم حرف بزدم ولی گلوب میسوخت نتونستم
با دست به پارچی که کنار تخت بود اشاره کردم

آشور: باش عزیزم الان بهت آب میدم

ببصداشکستم#

#part_121

یه لیوان آب ریخت و داد بهم یکم خوردم که گلوم تازه شد

آشور اشکام و پاک کرد و گفت

آشور: خانومم خیلی ترسوندیم... خوابت انقدر ترسناک بود!؟

نمیخواستم در مورد خوابم بهش بگم پس گفتم

ترنم: یه چیزای چرت و پرت بود خودت و نگران نکن

آشور اخمی کرد و گفت

آشور: گوشای من مخملیه یا رو پیشونیم نوشته خر؟

ترنم: عهه دیوونه

آشور با اخمی که رو صورتش بود ادامه داد

آشور: اگه نمیخوای بگی نگو ولی خر حسابم نکن لطفا

دستم و گذاشتم رو صورتش و نوازش کردم که دستم و گرفتم
من و کشوند سمت خودش بغلم کرد بوسه ای رو موهام زد که
گفتم

ترنم: تو پیشم نبودی من... من خیلی تنها بودم اون اذیتم کرد
بهم... بهم تجاوز کرده بود گفت... گفت من و کرده واسه خودش

هق هقام اجازه صحبت بیشتر و بهم نداد

آشور با کمی تعجب دست کشید رو صورتم و گفت

آشور: اون کی بود ترنم؟

من و من کردم

آشور: ترنم اون کی بود؟

ترنم: آرمان

آشور: لنت بهش که تو خوابم دست از سرم بر نمیداره

ببصداشکستم#

#part_122

اشکام و پاک کرد و گفت

آشور: بسه دیگه گریه نکن ترنم یه خواب بود

ترنم: اگه واقا بخواد...خواستم ادامه بدم که پرید وسط حرفم و گفت

آشور: اون بیناموس جرئت همچین کارایی و نداره و توم دیگه حق نداری بهش فکر کنی متوجه شدی ترنم؟

سرم و تگون دادم که گفت

آشور: زبونت و درار

ترنم: چرا؟

میخوام ببینم زبونت چقدره که زورت میاد تکونش بدی

لبخندی زدم و گفتم

ترنم: باشه دیگه بهش فکر نمیکنم

آشور: آفرین

به ساعت نگاه کردم ساعت ۴:۳۰ صبح بود گفتم

ترنم: بخاطر من توم نخوابیدی

آشور: باید بیدار میشدم حالا نیم ساعت زودتر

ترنم: از همین الان دلم برات تنگ شده

آشور در حالی که لباساش و میریخت تو چمدونش گفت

آشور: کوچولوی لوس منی دیگه

دیدم داره همینطوری لباساش و مچاله میکنه و میندازه رفتم
سمتش و گفتم

ترنم: آقای وسواسی تو که تا خط اتوش معلوم نباشه نمیپوشیش
پس چرا اینطوری مچالش میکنی

آشور: وقت ندارم میخوام حمام برم

ترنم: بلند شو برو من لباسات و جمع میکنم

آشور بلند شد لبم و بوسید با حس کمبود نفس از هم جدا شدیم
خواس دوباره ببوسم که گفتم

ترنم: عشقم دیرت میشه ها

لبش و گذاشتم گوشه لبم بوسید و رفت

لبخندی زدم

بیصداشکستم#

#Part_123

رفت توی حمام منم شروع کردم به تا

کردن لباساش

بعد یک ربع تا کردن لباساش تموم شد

آشور از حمام اومد بیرون بند تن پوششش و باز کرد که روم و

برگردوندم خنده بلندی کرد که زیر لب پرویی نثارش کردم

چون پشت بهش وایساده بودم نمیفهمیدم که داره چیکار میکنه

آشور:اون بلیز طوسی من و بده

بعد یکم گشتن بلیزی که میخواست و پیدا کردم دادم بهش

آشور: اون شلوار کتون مشکی هم بده

خداروشکر اون دم دست بود نیاز به گشتن نبود اونم بهش دادم
که گفت

آشور: برگرد

برگشتم دیدم بلیزش و تن کرده ولی دکمه هاش و نبسته رفتم
جلوش و شروع کردم به بستن دکمه هاش تموم که شد
جور ایش و بهش دادم نشست رو تخت و پوشید
زل زده بودم بهش که گفت

آشور: نمیرم بمیرم که اینطوری نگام میکنی

ترنم: عههههه خدانکنه دیوونه

ساعت مچیش و از روی میز کنار تخت برداشت و انداخت
دستش و نگاهی بهش کرد و گفت اووه دیر شد که
کفشی که تازه خریده بود و از توی کمد برداشت و

پوشید و دسته چمدونش و گرفت که گفتم

#ببصداشکستم

#Part_124

آشور دسته چمدونش و گرفت دستش که گفتم

ترنم: اخیه چرا نمبذارى بىام فرودگاه؟

آشور: اخیه عزیزه من چه ببای چه نبای فرقى نداره فقط اذیت
مبشى و موقع برگشتن نگرانى مبشم پس نبای بهتره

لبام و جمع کردم که چمدون و ول کرد اومد جلو دستم و
گذاشت پشت گردنم و شروع کرد به بوسیدن دستام و دور
گردنش انداختم و محکم چسبیدم بهش انقدر بوسیدیم که نفس
کم آوردیم

ازش جدا شدم و سرم و گذاشتم رو سببش گوشبش زنگ خورد
از توى بببش در آورد نگاهى به اسم کرد
اخم کرد رببکت کرد که گفتم

ترنم: کی بود؟

آشور: همینی که میخواد باهام بیاد

به گفتن اهانی بسنده کرده که گفت

آشور: من برم دیگه دیر میشه

ترنم: باشع عشقم

آشور: دیگه بهت نگم ترنم همینجا میمونی میدونم تو اون مغذ
کوچولوت فکر زیاده ولی انجامش نمیدی فهمیدی ترنم؟ ازت
خواهش نمیکنم که اینجا بمونی، بهت میگم که باید... باید بمونی
همینجا متوجه شدی

ترنم: اما

محکم و پر تحکم اسممو صدا زد

آشور: ترنم

ترنم:باشه

لیم و کشید و گفت

آشور:آفرین خانوم کوچولو

ترنم:رسیدی بهم خبر بده

آشور:باشه

ترنم:آشور یادت نره ها

آشور:باشهه

بیصداشکستم#

#Part_125

نگاش کردم که گفت

آشور:بخند

اخم کردم

آشور: ترنم بخند تا برم

لبخند کوچیکی زدم که گفت

آشور: این بهتر از اخمه من دیگه رفتم

تا دم در همراهش رفتم توی اسانسور که رفت دستم و تکون دادم برایش دره اسانسور که بسته شد لبخند تلخی زدم و نفسم و آه مامانند دادم بیرون

هوووف خدایا از همین الان دلم برایش تنگ شد

ساعت پنج و ده دقیقه بود هیچ کاری نداشتم که انجام بدم رفتم گوشیم و برداشتم رفتم تو تلگرام خبری نبود طبق معمول بعدش رفتم تو اینستا آرمان چندتا پست عجیب و غریب گذاشته بود

یکیش این بود که عکس خودش و چند نفر دیگه و گذاشته بود

که داشتن مشروب میخوردن

درسته واسه یکی دیگه هستی ولی چیزی که من "

روش دست گذاشتم واسه منه به سلامتس روزی که تو بغلم
"باشی"

عهه وا آرمانم عاشق شده چه خوب ول ی منظورش از این
پست چیه هوف اصلا به من چه
رقتم تو کامنتاش شروع کردم به خوندن
یکی نوشته بود:خوش بحال اون دختر که تو عاشقشی
یکی نوشته بود:جیگر ولش کن اون بی لیاقت و اگه لیاقت
داشت نمیرفت واسه یکی دیگه بشه
یکی دیگه نوشته بود:اون و ولش عشقم بیا خودم و بگیر
اگه میخواسم همه کامنتا و بخونم باید تا قردا میخوندم پس
بیخیالش شدم
دیدم مامان بهم پیام داده

مامان:ترنم عزیزم کجایی؟دارم از نگرانی دق میکنم جون من
جواب بده

اول خواستم جواب ندم ولی گفتم گناه داره نگرانه جوابش و
دادم

ترنم:مامان جونم نگران نباش من جام خوبهو مواظب

خودمم هستم شمام نگران من نباش

کم کم داشت خوابم می‌گرفت
گوشیم و خاموش کردم و چشمام و بستم
بدون فکر به اینکه قراره چه اتفاقی واسم بیفته به خواب عمیقی
رفتم

#بیصداشکستم#

#Part_126

با خواب وحشتناکی که دیدم از خواب پریدم
صورتتم عرق کرده بود
نفس نفس می‌زدم

هوووف خدایا این چه خوابی بود که من دیدم
خواب دیدم توی یه کوچه تاریک دارم میرم ولی با حس اینکه
کسی پشتمه برگشتم ببینمش ولی تاریک بود نتونستم شروع
کردم به فرار کردن انقدر رفتم که رسیدم به بن بست اون مرد
داشت بهم نزدیک میشد که از خواب پریدم
بیخیال بلند شدم برم صبحانه بخورم
با دیدن ساعت چشمام گرد شد

ساعت ۳ ظهر بود

والای چقدر خوابیدم

من میگم چرا گشتم شده ها پس بگو

فکرم رفت پیشه آشور

مثلا قرار بود بهم زنگ بزنه

گوشیم و برداشتم شمارش و گرفتم ولی خاموش بود

چندبار گرفتم ولی باز صدای مضمخرف اون زن که میگه

مشترک مورد نظر خاموش میباشد پیچید توی گوشی

بغضم گرفت

ینی انقدر بی اهمیتم که زنگ که بهم نزده هیچ گوشیشم

خاموش کرده

بیخیالش شدم و رفتم یه کوفتی بخورم حداقل برای چند دقیقه

هم که شده ذهنم و آزاد کنم خسته شدم چندوقته که اون خوابای

لنتی و بابام و دریا عذابم میدن اینم از آشور که اینطوری

میکنه

میلیم به غذا نمیکشید ولی برای اینکه ضعف نکنم دوتا لقمه پنیر

خوردم صرفا و جمع کردم و شستم و گذاشتم سر جاش

دوباره رفتم سراغ گوشیم به امید اینکه بهم زنگ زده باشه ولی

زهی خیال باطل

شمارش و گرفتم ولی باز صدتی نحت اون زن و شنیدم
یکم به هوای تازه احتیاج داشتم برای اینکه ذهنم آزاد بشه
نگاهی به ساعت کردم
ساعت چهارونیم بود
رفتم سمت ساکم مانتوم که طوسی و صورتی بود و برداشتم
نه خیلی پوشیده بود نه خیلی باز
شلوار لیم هم برداشتم
شالم که طوسی و سفید داشتم برداشتم
دستبند با پا بندم و هم انداختم
کیفم و برداشتم گوشیم و گذاشتم توش و شالم و سر کردم و
رفتم بیرون
اول خواستم با ماشین برم ولی ترجیح دادم پیاده برم یکم باد به
سرم بخوره
هنسفریم و از توی کیفم در اوردم زدم به گوشی و گذاشتم تو
گوشم اهنک قفلیم و گذاشتم وصف حال الانم بود
انقده رامون دوره آرزو هامون پوچه))

همیشه تصویر شب و غم و بغض و سیگار و کوچه
همیشه خندیدم...خواستم ببینی خرم
منه سگ جون و ببین اصلا نمیشه باورم
لنتی خیلی بی رحمه
دنیا لج کرده باهام
بس که گفتم رو به رام
من دروغه خنده هام
خیسه خیسم خب ازش هی زمین خوردم ازش
خالیه دور و برم
(باز چی اومد به سرم

ببصداشکتم#

#Part_127

آهنگ که تموم شد به خودم اومدم
صورتتم از اشکام خیس شده بود
رفتم به سمت پاساژی که نزدیک بود یکم حصله لباس خریدن
نداشتم فقط میخواستم ببینم
یکم که گشتم خسته شدم
زندگی بدون آشور ینی این
ینی وضع الانم

نمیدونم باید چیکار کنم
گوشیم و روشن کردم شماره آشور و گرفتم گوشیش روشن بود
این یعنی گوشیش و روشن کرده و شمارم و دزده ولی بهم
زنگ نزده

قلبم تیر کشید... انقدر بی ارزشم و اسش!؟
ولی نه... اون که همش میگفت دوست دارم... عاشقتم... خانومم
با صدای آشور دست از افکارم برداشتم

آشور: بله

ترنم: آشور

آشور: تویی ترنم؟

ترنم: بغضم گرفت... بعد ۱۰۰ بار که زنگ زدم الان میگه
تویی ترنم

خواسم چیزی بگم که آشور زودتر گفت

آشور: ترنم خانومم شرمندتم من مست بودم یادم نبود بهت خبر
بدم گوشیم شارژ نداشت

با بغض گفتم

ترنم: دلم واست تنگ شده

صدای آشور نیومد

بعد چندثانیه گفت

آشور: منم همینطور خانومی ولی من الان باید برم جلسه مهمی

دارم

کاری نداری؟

ترنم: نه فقط میخواسم ببینم حالت خوبه که خدا رو شکر خوبی

گرچه مردم و زنده شدم ولی خب همین که تو خوبی واسم

کافیه

مزاحمت نمیشم برو به کارت برس

آشور: مواظب خودت باش

ز مزمه کردم

ترنم:توم همینطور
گوشی و قطع کردم

بیصداشکستم#

#Part128

بعد شنیدن صداش انگار که انرژی گذشته بهم برگشته
رفتم تو فروشگاهی که لباسای قشنگی داشت
مانتویی که چشمم گرفته بودش و برداشتم
خواستم پرو کنم که گوشیم زنگ خورد
آرمان بود

اول نخواسم جواب بدم
نمیدونم چرا ولی ازش بدم اومده بود
انقدر توی فکر بودم که گوشی قطع شد ولی دوباره شروع کرد
به زنگ خوردن
فروشنده که پسر جوونی بود یه طوری نگام میکرد انگار که
لختم

بخاطر اینکه دست از نگاهش برداره گوشی و جواب دادم

ترنم:بله؟

آرمان: چرا گوشیت و جواب نمیدی؟

ترنم: رو سایلنت بود متوجه نشدم

نگام به فروشنده افتاد داشتم با نگاهش من و میخورد اخمی
کردم و از فروشگاه زدم بیرون
با صدای آرمان به خودم اومدم

آرمان: ترنم

ترنم: ببخشید متوجه نشدم

آرمان: کجایی؟

تعجب کردم ولی گفتم

ترنم: بیرون چطور؟

آرمان: میخوام ببینمت

ترنم: چرا؟

آرمان: قبلا که هم و میدیدیم دلیلی داشت؟

... ترنم: خب نه ولی

خواستم ادامه بدم که گفت

آرمان: ولی ندارع لوکیشن بده میام پیشت

هو ففففف

ترنم: باش فعلا

آرمان: فلن

گوشی و قطع کردم و واسش لوکیشن و فرسادم

اون پسری که تو فروشگاه زل زده بود و دیدم داشت میومد

سمت من

ولی نه اون با من چیکار داره داشتم فکر میکردم که دیدم نه

واقا داره میاد پیش من

دیدم او مد جلوم وایساد که گفتم

ترنم: چرا بغل من وایسادی؟

پسر: اسم من سامیاره همه بهم میگن سامی

ترنم: بگم به یورم؟

سامی: بهتون نمیداد بی ادب باشین

#بیصداشکستم

#Part_129

ترنم: بهتون نمیداد آویزون باشید

سامی: نه من آویزون یا مزاحم یا هر چیزی که شما فکر میکنید

نیستم من قصدم این چیزا نیست من... من

ترنم: همیشه انقدر من و من نکنید کلافم کردید درضمن الان پسر

عموم میاد دنبالم و دلم نمیخواد که اینجا ببینت

سامی: من میخوام با خانوادم مزاحمتون بشم اگه اجازه بدید

انقدر تند گفت که چند لحظه گنگ بود واسم

رو بهش گفتم

ترنم: خدافظ

...سامی: اما

خواستم چیزی بگم که صدای آرمان بلند شد

آرمان: اما نداره بچه خشگل حرفت و زدی جوابتم گرفتی
خدافظی خانوم و جواب بده و بعد محترمانه راحت و بکش و
برو

سامی: شما

آرمان پرید وسط حرفش

آرمان: اینکه الان با اسفالت یکیت نکردم اینه که درخواستت
یکم محترمانه بود
ولی اگه یکم دیگه حرف بزنی ضمانت نمیکنم که سالم بری
پیش خانوادت

برای اینه شر درست نشه رو به آرمان گفتم

ترنم: بهتره ما بریم

پسره خواست بره که آرمان دستش و گرفت و گفت

آرمان: خدافظی از خانوم یادت رفت

پسره که معلوم بود اهل دعوا نیست گفت

سامی: خدانگهدار خانوم محترم

سری تکون دادم براش و رو به آرمان گفتم

ترنم: خداحافظی هم کرد بنده خدا میشه حالا بریم؟

آرمان: بریم
با ماشین اومدی؟

ترنم: نه

آرمان ریموت و زد که چشمم با ماشین قشنگش افتاد یادمه
همیشه عاشق این ماشین بودم ولی حیف اونقدر پولدار نیستیم

بیصداشکستم#

#Part_130

آهی از حسرت کشیدم در جلو و باز کردم و سوار شدم

آرمانم سوار شد

ترجیح دادم سکوت کنم

ولی مگه میشه

پنج دقیقه که گذشت آرمان گفت

آرمان: آشور رفت؟

و اا آرمان از کجا میدوست تا اونجایی که یادمه آشور گفت به
...کسی نگم که کجا رفته و
به روم نیاوردم و گفتم

ترنم: کجا؟

آرمان؟ از کی تا حالا من و خر حساب میکنی؟
ترنم تو هر جا و با هر کسی که باشی من تا شماره شناسنامه
اون طرف و در نیارم ول نمیکنم
فکر کردی فراموشت کردم؟
ترنم من فقط خودم و زدم به بیخیالی که آرامش داشته باشی
فکر میکنی واسم آسونه عشقم و با داداشم ببینم که داره
میپوشش

دستش و میگیره بهش میگه عشقم

ترنم: ترسیدم سرعت ماشین هر لحظه بیشتر میشد
اشکام از ترس صورتم و خیس کرده بود
جیغ کشیدم

ترنم: آرمان ترو خدا بزن کنار با هم حرف میزنیم

انگار که با این حرفم به خودش او مده
سرعت و کم کرد ولی دستش که دور فرمون بود و محکم تر
فشار داد

ترنم: آرمان و ایسا میخوام پیاده شم

جوابم فقط پوزخند آرمان بود

بلندتر گفتم: آرمان با تو م و ایسا

بازم جوابم و نداد انگار که من وجود نداشتم
جیغ کشیدم

ترنم: نگهدار این بیصاحب و من و کجا میبری
محکم با پشت دستش کوبوند تو دهنم

هنگ کردم اشکم چکید
ماشین و نگه داشت
صورت م و گرفت تو دستش و گفت

آرمان: ترنم خانومم ببخشید عصبانی شدم

دشتش و پس زدم
اشکام با سرعت بیشتری شروع به ریختن کردن

در ماشین و باز کردم که متوجه شدم تو حیاط خونه آرمانم
جیغ کشیدم

ترنم: من و چرا اوردی تو این خراب شده
رفتم به سمت در که آرمان دستم و گرفت و کشوند به سمت
خونه

#بیصداشکستم

#Part_131

خواستم دستم و از دشتش بکشم بیرون ولی نداشت با گریه گفتم

ترنم: آرمان ولم کن چی میخوای از جونم
با صدای داد آرمان شونه هان از ترس تکون خورد

آرمان: خودت و میخوام... احمق... نه تو احمق نیستی من

احمقم منه خر احمقم که افتادم دنبال تو اونم منی که همه دنبال
من

پرتم کرد روی مبل و گفت

آرمان:گوشیت و بده به من
خواستم چیزی بگم که گفت

آرمان:ترنم واسم عزیزی درست عاشقتم ولی میدونی
سگ بشم تو و با بقیه فرق نمیدارم عین سگ...خواستم ادامه بده
که پریدم وسط حرفش

ترنم:توم عین اون بابای اشغالمی از همتون متنفرم

آرمان:من و با اون بابای سگ صفتت یکی ندون فهمیدی دِ اَخه
بیشور من اگه مثل اون بابای کصکشت بودم که الان دختر
نبودی الان اینجا نبودی میدکنی کجا بودی ترنم خانوم؟
جوابش و ندادم که داد زد

آرمان:میدونی؟

شونه هام از ترس پرید بالا و اروم زمزمه کردم

ترنم:نه

آرمان:الان روی تخت خوابم بودی نه الان خیلی وقت پیش
همون موقعی که یه لاشی بودم که هرشب یه دختر رو تختم
بودی نه اینکه بخاطرت همه دخترا و بذارم کنار هر روز یکی
از ادمام و بفرسم سایه به سایه دنبالت که نکنه اون آشوره بی
همه چیز بلایی سرت بیاره

جیغ کشیدم:در مورده آشور درست حرف بزن
دستش و برد بالا که چشمام و بستم
اشکام و پاک کردم
نمیخواسم ببینه چقدر ضعیفم
ولی باز اشکای جدید جا قبلی و گرفت

آرمان:گریه نکن...الان برای چی گریه میکنی...ترنم عزیزم
گریه نکن نرین تو عصابم

با گریه نالیدم

ترنم:میخوام برم پیش آشور

بیصداشکستم#

#Part_132

آشور:ای خدا

من هی میخوام سگ نشم نمیذاری که
اسم اون بی همه چیز و جلو من نیار

جیغ کشیدم

ترنم:آشور...آشور...آشور

آرمان:کیرم تو اون آشور

ترنم به ولای علی یه کاری میکنم از سگ پشیمون تر بشی
انقدر اسم اون بی همه چیز و جلو من نیاری

ترنم:هیچ کاری نمیتونی بکنی

آرمان پوزخندی زد و گفت

آرمان: مطمئنی عهیچ کاری نمیتونم بکنم؟

در جوابش پوزخندی زد و گفت

ترنم: مطمئنم

آرمان: امیدوارم

گوشیش و در آورد و یکم باهاش ور رفت بعد چند دقیقه
گوشی و گذاشت رو گوشش

آرمان: الو حال مهمونمون چطوره؟

کمی سکوت کرد

اخم کمرنگی کرد و گفت

آرمان: گوه خورده

تا ۵ دقیقه دیگه میری پیشش

آره رفتی زنگ بزن

ترنم: از حرفاش تعجب کردم
ینی چی که به مهمونم رسیدی
بیخیال به من چه
اشکام دوباره ریخت
نگاه آرمان که بهم خورد چشماش قرمز شد

نزدیکم شد و گفت

آرمان: ترنم عزیز دلم اخه مگه چیکارت کردم که اینطوری
اشک میریزی؟ هرکی ندونه فکر میکنه صبح تا شب زجرت
میدم که اینطوری میکنی

بیصداشکستم#

#Part_133

دردت چیه ترنمم؟

هق زدم که بغلم کرد سرم و گذاشت رو سینش سریع هولش
دادم رفتم عقب تر نشستم
دیدم که تو چشماش غم نشست ولی چیزی نگفتم
همونجا نشست و گفت

...آرمان:بهم

خواس ادامه بده که گوشیش زنگ خورد
جواب داد

با صدایی که شنیدم فکر کردم اشتباه شنیدم سریع بلند شدم و
رفتم سمت آرمان گوشی و از دستش چنگ زدم
با چیزی که دیدم قلبم درد گرفت

آشور من عشق من به یه ستون بسته شده بود
صورتش کبود بود سرش پایین بود نمیدیدم بیهوشه یا ن
جیغ کشیدم

ترنم:آشور عشقم من و نگاه کن صدام و میشنوی
سرش و بلند کرد لبخند تلخی زد و با لحن داغونی گفت

آشور:ترنم التماس اون آشغال و نمیکنیا
بلند داد زد

کونی با ترنم چیکا داری هان
میخوای مثل عسل خامش کنی و کارت که باهش

تموم شد و لش کنی

حرفش تموم نشده بود که مشتی خورد تو صورتش
جیغ کشیدم

ترنم: آشوووور
آرمان با خشم نگام کرد و گفت

آرمان: هرچقدر بیشتر گریه کنی بیشتر کتک میخوره عزیزم
رو به اونی که داشت آشور و میزد گفت

آرمان: علی کارت عالییه یکی و شب میفرسم پیشت حال کنی

علی: اووووف دمت گرمه ارباب
در ادامه حرفش محکم کوبوند رو مردونگی آشور که داده
آشور بلند شد

رو به آرمان گفتم تروخدا بگو نزنش هرکاری بخوای میکنم

آرمان: هرکاری؟

ترنم:اره فقط بگو نزنه

آرمان لبخندی زد و گفت

آرمان:بیوسم

رفتم جلو لپش و بوسیدم که گفت

آرمان:لبم و بیوس

ترنم:نه

آرمان پوزخندی زد و گفت

آرمان:علی به کارت برس

بیصداشکستم#

#Part_134

یکی زد تو صورت آشور که با حق هق گفتم

ترنم: باشه باشه لنتی بگو نزنه ترو خدا

آرمان نگاهی بهم انداخت و گفت

آرمان: کی بوسیدیم که نفهمیدم!؟

سریع رفتم سمتش خواستم لبم و بذارم رو لبش که صدای آشور
و شنیدم

آشور: ترنم نکن عشقم

آرمان پوزخندی زد و گفت

آرمان: واقا کارت آفرین داره داداشم
الیه فک نکنم دیگه داداش باشیم
هستیم؟

آشور: تو اگه... آخ

جیگرم کباب شد مشتی که خورد تو شکمش
جیغ زدم

ترنم: کتافط نزنش

میدونستم تا کاری که میخواد و نکنم دست بر نمیداره
برگشتم سمت آرمان چشمام و بستم و لبم و گذاشتم رو لبش
یکم مکث کرد معلوم بود تعجب کرده
لب بالاش و به دندون گرفتم یکم مک زدم
خواسم بکشم عقب که دستش و انداخت پشت گردنم و شروع
کرد از لبم کام گرفتن
با صدا لبم و میمکید
از قصد اینطوری میکرد صدامون به آشور برسه
اشکام صورتش و خیس کرد
گازی از لبم گرفت که متوجه شدم باید همراهیش کنم
من و کشوند روی پاش و لب بالاییم و به دندون گرفت
لب پایینش و کشیدم و شروع کردم به مک زدن
زبونش و آورد تو دهنم و شروع کرد با زبونم بازی کردن
دیگه واقا نفسم بالا نمیومد
با مشت زدم تو سینش که متوجه شد و عقب کشید

دستی به لبش کشید و گفت

آرمان: برای بار اول خوب بود

گوشی و گرفتم دستش و گفت

آرمان: علی فعلا کافیه

پوزخندی زد و گفت

آشور خان برای بار اول خوب بود مگه ن؟

بیصداشکستم#

#Part_135

آشور قرمز شد و گفت

آشور: آقای کیانمهر نمیذارم

مطمئن باش نمیذارم اینم مثل عسل بکنی نمیذارم

آرمان: دِ اَخه کسخول یوری من اگه الان بخوان بکنمش تو

جلوم و میگیری یا اون بادیگاردای در پیتت؟هااااا

...اشکام ریخت

مگه من جندم که اینطوری راجبم حرف میزنن

آرمان که متوجهم شد اومد بغلن کرد سرم و گذاشت رو سینش
خواسم برم عقب که نداشت و رو به گوشی ادامه داد

آرمان: من عاشق این دخترم

این دختر واسه من انسان نیست... خداس

ترنم خدای منه و من تا الان به هر جی که خواسم رسیدم پس

مطمئن باش به دست آوردن ترنم هیچ کاری واسم نداره و نه

تو و نه هیچکس دیگه ای هم نمیتونه جلوم و بگیره

البته این نیازی به گفتن نداره اما خودتم میدونی اگه بخوای

جلوی پام سنگ بندازی سر به نیستت میکنم

آشور کاری باهات میکنم که جنازتم گیر نیارن متوجهی که؟

آرمان با پوزخند و تمسخر بهش زل بود

آشورم سرخ شده بود

اشکام با سرعت بیشتری شروع به ریختن کرد که آرمان گفت

آدمان: بازم کتکش بز نه؟
سریع اشکام و پاک کردم و گفتم

ترنم: نه نه

ارمان: من قطع مسکنم کاری داشتی طنک بز با سامی

علی: باش داداش

زل زد به صورتم و بعد نگاهش رفت سمت لبم که لبم و کشیدم
تو دهنم که سوزشی و احساس کردم
صورتم از سوزشش جمع شد
که لبخندی زد و گفت

آرمان: لببت باد کرده و یکم زخم شده بخاطر همین میسوزه

بیصداشکستم#

#Part_136

لبخند تلخی زدم و گفتم

ترنم: که چی؟ الان اینطوری میگی که به روم بیاری بوسیدیم؟
اینکه من یه بی گسَم؟ آقای کیانمهر لازم نیست به روم بیاری
خودم میدونم

میدونم که هیچکس و ندارم هیچکس دوسم نداره
اگه بمیرم همه خوشحال میشن
هق هق میکردم و میگفتم

مثل اینکه آرمانم دلش سوخت واسم که اومد جلو بغلم کرد
خواسم برم عقب که نداشت
هق زدم و گفتم

ترنم: ترحمت و نمیخوام برو عقب حالم از ترحمای الکیتون بهم
میخوره
از همتون بدم میاد

آرمان پشتم و نوازش کرد و گفت

آرمان: هیس دورت بگردم اینطوری هق هق نکن دردت به
جونم

قل میدم هرچی زودتر همه چیو درست کنم

ترنم: چیو میخوای درس کنی؟
...من آشور و میخوام من

آرمان: ترنم من نمیخوام از در زور وارد شم عزیزم
نذار اون روی سگم و بالا بیاد

سرم و از روی سینش برداشتم و گفتم

ترنم: هیچ کاری نمیتونی بکنی

گوشیش و برداشت

آرمان: پس من یه زنگ به علی بزنم و بگم

پریدم وسط حرفش و گفتم

ترنم: نه نه زنگ نزن

گوشی و ازش گرفتم و گذاشتم رو تخت و گفتم

ترنم:میشه با هم صحبت کنیم؟

آرمان:جونم بگو

والای خدایا نه به لحن صحبتش که هرکی ببینه میگه چقدر
عاشقشه نه به رفتارش که عین دیوونه ها میمونه
با صدای آرمان از فکر در اومدم

آرمان:میشنوم

بیصداشکستم#

#Part_137

ترنم:چرا آشور و گرفتی؟

آرمان:داشت پاش و از گیلیمش دراز تر میکرد فکر کرده

بود پیتونه من و دور بزنه

ترنم:ینی چی؟من نمیفهمم الان این موضوع چه ربطی به من
داره که من و آوردی اینجا؟

آرمان:خب اومدیم سر اصل مطلب که من چرا تورو آوردم
اینجا

چون دیوونتم عاشقتم میمیرم برات
ترنم من تو رو به آسونی از دست نمیدم این و تو گوشت بکن
و اینکه تو باید دوس دخترم بشی
چندوقت دوس دخترم میمونی و بعدش میشی نامزدم و بعدش
خانوم خونم

از حرفاش هنگ کردم
داد زدم

ترنم:چرا داری چرت و پرت میگی
مست کردی؟چت کردی؟دیوونه شدی من میگم آشور و دوس
دارم تو میگی دوس دخترم شو بعد نامزد بعد خانوم خونم باوا
بلند شو خودت و جمع کن من زنگ

میزنم هرچی زودتر مامانم بیاد دنبالم
بلند شدم کیفم و برداشتم هرچی گشتم گوشیم و پیدا نکردم
برگشتم سمتش که دیوم با خیال راحت تکیه داده به تخت و
نگام میکنه فهمیدم که گوشیم دسته آرمانه
جیغ کشیدم

ترنم: گوشیم و بده میخوام برم

آرمان سری تکون داد و گفت

آرمان: تا من نخوام هیچ جایی نمیتونی بری و من فعلا نمیذارم
بری و تو نمیری وگرنه آشور و جوری سر نگون میکنم که
تا عمر داری عذاب وجدان داشته باشی که چرا به حرفم گوش
ندادی که اینطور شد

اشکام ریخت نشستم روی زمین و گفتم

ترنم: میخوای باهام چیکار کنی؟

آرمان: هیچی خانومم فقط من و تو دوس دختر دوس

پسر میشیم همین
چیز سختی نیس

ترنم: اما من دوست ندارم

لبخند غمگینی زد و گفت

آرمان: به مرور زمان درس میشه

ترنم: تا کی باید اینجا باشیم؟

آرمان: تا وقتی که قوانینم و رعایت کنی

ترنم: قوانینت چیه؟

آرمان: هر وقت خواصم ببوسمت لج نمیکنی
بیشتر موقع ها هر وقت که احساس کردی بهت نیاز دارم آرومم
کن

ببصداشکستم#

#Part_138

پریدم وسط حرفش و گفتم

ترنم:ینی سکس؟

آرمان اخمی کرد و گفت

آرمان:ترنم در مورد من چی فکر کردی؟یه لاشی؟هوم؟
عارع درسته ولی من هرچی که بودم توی گذشتم بوده
من الان فقط عاشق توم
متوجه میشی؟

درضمن من دلم نمیخواد باهات سکس داشته باشم
فقط در حد عشق بازی
متوجه ای؟

سرم و تکون دادم به معنای آره
ذهنم رفت به سمت آشور کی ولش میکنه سوالم و به زبون
اوردم

ترنم:آشور چی؟کی ولش میکنی

آرمان اخی کرد و گفت

آرمان: هر وقت از تو مطمئن شدم

ترنم: از چیه من مطمئن بشی؟

آرمان: اینکه هر وقت ولش کردم نری سمتش

رفتم تو فکر و پیش خودم گفتم

فعلا باهش میمونم و نرمش میکنم هر وقت آشور و ول کرد
میرم پیشش

آرمان: عشق من حتی به ذهنتم خطور نکنه که من اون و ول
کنم و تو بری سمتش درضمن من اگه بخوام بازم بگیرمش
هیچ کاری واسم نداره میدونی که؟

بغض کرده گفتم

ترنم: سعی میکنم فراموشش کنم

بیصداشکستم#

آرمان لبخند جذابی که دل هر دختری و میبرد زد و گفت

آرمان: کار درستی میکنی عشقم

من نمیتونستم توی این خونه بمونم دق میکنم درسته بزرگ
... هست ولی من دلم میخواد برم پیش مامانم بیرون و
بهتر بود از زبونم استفاده کنم

ترنم: آرمان

آرمان که سرش توی گوشیش بود سرش و بلند کرد و گفت

آرمان: جانم

ترنم: میگم که... یکم از موهام و دور انگشتم پیچوندم و گفتم

ترنم: می‌گم که من قول میدم آشور و از ذهنم و زندگیم بیرون
کنم ولی بهم سخت نگیر بریم بیرون برم پیش مامانم
من اگه توی خونه تنها باشم بیشتر بهش فکر میکنم

سرم که تا الان پایین بود و بلند کردم
دیدم با لبخند نگام میکنه
این روزا چقدر لبخند میزنه
با صدایش به خودم اومدم

آرمان: کجا میخوای بری خانومم؟

ترنم: پیش مامانم

آرمان: بلند شو بریم

ناخودآگاه لبخندی رو لبم اومد که سریع جمعش کردم که پرو
نشه

ترنم: واقعا

آرمان: آره خوشگلم

بیصداشکستم#

#Part_140

بلند شدم کیفم و برداشتم
یادم افتاد گوشیم دست آرمانه گفتم

ترنم: آرمان گوشیم و میدی

آرمان نگاهه عمیقی بهم انداخت و گفت

آرمان: نه

ترنم: اچه چرا؟

آرمان: خودم به موقش بهت میدم

ترنم: هووف باش ولی اگه مامانم یه موقع بهم زنگ بزنه چی

آرمان: شکسته

ترنم: آگه گفت چرا نرفتی بخری؟

آرمان: حصله بیرون رفتن نداشتی

ترنم: برا هر حرفی یه جواب آماده تو آستینت داری

آرمان: ااره خشگلم برو

نگاهی بهش انداختم

لباساش و عوض نکرده بود

آرمان: بریم خانومی

از اینکه اینطوری خطابم کنه خُشَم نمیومد ولی مجبور بودم

ساکت بمونم

من دوس داشتم آشور اینطوری بهم بگه ولی اون خیلی کم بهم

میگفت

ترنم:بریم

به سمت در رفتیم در و باز کردم و رفتم بیرون آرمان پشتم
اومد در و بست به سمت آسانسور رفتم کرم گرفته بود
یکم اذیتش کنم لنتی ایم کرم درون من چه موقع هایی هم
فعال میشه ها

سریع رفتم تو آسانسور طبقه پارکینگ و زدم تا آرمان بخواد
بیاد در بسته شد نیشم و تا اخر باز کردم
یادمه این کار و با آشورم کرده بودم ولی اون دعوام کرد و
گفت

#بیصداشکستم#

#Part_141

آشور:خیلی بی مزه بود کارت بخاطر این کاره بی مزه))
(مجبور شدم هشت طبقه و بیام پایین
واای خدا ینی آرمان الان چیکار میکنه اون که دوازده طبقه و
اومده پایین
فکر کنم یه سیلی و بهم میزنه
اشک تو چشمام جمع شد

در آسانسور که باز شد اولین قدم و برداشتم ولی با چیزی که
یدفعه پرید جلوم سخته کردم دستم و گذاشتم رو قلبم
آرمان پرید جلوم بلند گفت پخ

نمیدونم چی تو قیافم دید که اومد جلوتر بغلم کرد و گفت

آرمان: ترنم خانومم ببینمت عزیزم غلط کردم ترنم فقط شوخی
بود

آروم خوبمی زمزمه کردم

آرمان: پس چرا اشک تو چشمت جمع شده؟

ترنم: نه یاده یه چیزی افتادم وگرنه چیزیم نشد

آرمان: اهان...ینی الان خوبی؟! بریم؟

ترنم: اره نگران نباش بریم

رفتیم توی ماشین پورشش نشستیم
یکم ساکت بودیم که آرمان گفت

آرمان: نمیخوای بگی یاده چی افتادی که اونطوری اشک تو
چشمات جمع شد؟

مکثی کردم دلم نمیخواست بگم ولی اگه نمیگفتم ممکن بود
دچار سوتفاهم بشه پس گفتم

ترنم: فکر کردم همین که از آسانسور پیاده بشم یه سیلی نوش
جان میکنم
آرمان نگاهی بهم انداخت و با تعجب گفت

آرمان: دقیقا چرا این فکر و کردی؟

ترنم: خب... خب.. یکبار همین کار و با آشور کردم و
اون... مکثی کردم و ادامه ندادم که آرمان با عصبانیت گفت

آرمان: زد تو صورتت؟

چیزی نگفتم که باز تکرار کرد

ترنم:اره

آرمان:پس هرچی کتک خورده نوش جونش
ولی تو چرا فکر کردی که من الکی تورو میزنم؟

بیصداشکستم#

#Part_142

ترنم:نمیدونم ولی خب فکر کردم توم عین آشور باشی

آرمان:ترنم هیچوقت...هیچوقت من و با آشور یکی ندون باشه
عشقم؟

ترنم:باشه

بعد چنددقیقه رسیدیم

ماشین و نگه داشت خواسم پیاده بشم ولی پشیمون شدم

آرمان که مکثم و دید گفت

آرمان: پس چرا پیاده نمیشی؟

ترنم: همیشه به مامانم زنگ بزنی اگه خونه بود بیاد بیرون دلم
نمیخواد برم دریا و بابام و ببینم

آرمان: مگه وسیله نمیخواهی بیاری؟

ترنم: خب میگم بیاره

آرمان: باش

گوشیش و در آورد و شماره ای گرفت و گوشی و گرفت سمتم
گوشی و ازش گرفتم گذاشتم رو گوشم که صدای مامان پیچید
تو گوشم

مامان: جانم آرمان جان؟

ترنم: مامان

مامان: ترنم تویی عزیز دلم من که مردم نگفتی یکی اینجاس که
دلش از نبودت پر شده
پریدم وسط حرفش و گفتم

ترنم: مامانی دلم واست تنگ شده میای بیرون ببینمت

مامان با صدای خوشحالی گفت

مامان: اره عزیزم الان میام

بیصداشکستم#

#Part_143

ترنم: مامان

مامان: جانم

ترنم: فقط خواستی بیای چند دست لباس واسم بیار

مامان: دخترم میام پایین حرف بزنی

تا خواستم چیزی بگم قطع کرد

آرمان سوالی نگاه کرد که گفتم

ترنم: بهش میگم لباس بیار میگه میایم پایین حرف بزنینم
آرمان اخم کمرنگی کرد و گفت

آرمان: هرچی گفت بیا خونه چی میگی؟

مکثی کردم و گفتم

ترنم: نمیام

آرمان: افرین

صدای درِ خونه که او مد برگشتم سمت مامان الهی دورش
بگردم لاغر شده بود

سریع از ماشین پیاده شدم که مامان متوجهم شد رفتم تو بغلش
دیگه طاقت نیوردم و زدم زیر گریه
مامان از بغلش اوردم بیرون و نگاهی به صورتم کرد و گفت

مامان: کجا بودی عشقِ مامان نمیگی من بدون تو میمیرم

ترنم: خدانکنه مامانی چرا زیر چشمت گود افتاده دورت بگردم
مامان خواست چیزی بگه که صدای آرمان مانعش شد

آرمان: زنِ عمو زشته تو خیابون بیاین تو ماشین

مامان: باش پسر

رفتیم توی ماشین من و مامان عقب نشستیم آرمان هم پشت رل
که مامان گفت

مامان: ترنم توی این چندوقت کجا بودی

خواسم بگم خونه آشور که آرمان زودتر از من جواب داد

آرمان: خونه من

مامان: خب خدا رو شکر پیش تو بود خیالم راحت شد

بیصداشکستم#

#Part_144

نگاهی بی تفاوت به آرمان انداختم که لبخندی زد
لبخندی که زد عادی نبود
زل زد به مامانم و گفت

آرمان: زن عمو میخواسم باهات در مورد موضوع مهمی
حرف بزنم

مامان: جانم؟

آرمان: به من بیشتر اعتماد داری یا آشور؟ زن عمو این سوال و
ازت پرسیدم چون میدونم آدم رُکی هستی هرچی که باشه چه
خوب چه در جلو خود آدم میگی نه پشتش

مامان: خب تو از بچگی متفاوت تر از آشور بودی سعی کردی
رو پا خودت و ایسی میدیدم چطوری درس میخوندی که کنکور
قبول بشی مثل آشور منتظر نبودى

که بابات بهت پول و خونه و... بده

آرمان پرید وسط حرف مامانم

آرمان: زن عمو این چیزا و بیخیال جواب حرف من چیز دیگه بود

مامان: اگه بذاری به اونجام میرسیم

آرمان چشمی گفت که باز مامان شروع کرد

مامان: از بچگی هرکی ترنم و اذیت میکرد تو پشتش بودی
با اینکه خودت همه و آزار میدادی ولی نه ترنم و اذیت
میکردی و نه میذاشتی کسی اذیتش کنه

اوایل این چیزا و میذاشتم پا اینکه بچه ای ولی بزرگترم که
شدی متوجه این میشدم که به ترنم اهمیت میدی
با چشم دیدم وقتی آشور و ترنم و کنار هم میدیدی حالت بد
میشد

اشکام ریخت

مامان این همه چیز میدونست و بهم اخطار نداد که پیش آرمان
نرم بلکه بهم میگفت بیشتر پیش آرمان باشم
پریدم وسط حرف مامان و گفتم

ترنم: مامان تو دیدی من و آشور عاشق هم هستیم ولی گذاشتی
آرمان به کارش ادامه بده
تو میدونستی من آرمان و مثل داداش نداشتم دوست دارم

#بیصداشکستم#

#Part_145

ولی تو چیکار کردی؟ هر وقت میگفتم پیش آرمانم هیچی
نمیگفتی

ولی اگه میگفتم پیش آشورم غر میزدی و میگفتی زورتر بیا
اگه با آرمان ساعت دو صبحم میومدم چیزی نمیگفتی ولی اگه
با آشور ساعت ده شب میومدم هزارتا غر میزدی که چرا
انقدر دیر اومدم

مامان اخه چرا؟! دليلش و بهم بگين

مامان: چون آشور قابل اعتماد نيست

ولى من حاضر م رو اسم آرمان قسم بخورم چون ميدونم عاشقته

جيج کشيدم

ترنم: آشورم عاشقمه

آرمان اخمى كرد و گفت

آرمان: صدات و بيار پايين

ادامه داد

آرمان: من و ترنم رل زديم

ميدونم يكم پرويى هست ولى دلم ميخواست بدونين

و اينكه تا چندروز اينده ميام خواستگارى

اشكام بيشتتر راه خودشون و پيدا كردن كه باعث اخم بيشتتره

آرمان شد

مامان نیم نگاهی به من انداخت و گفت
مامان:پس آشور چی یادمه ترنم بهم گفته بود رلن و عاشق هم

آرمان جواب داد

آرمان:بهتره فراموشش کنید اون واسه دوران جاهلیت ترنم
بوده و الان ترنم فراموشش کرده
رو به من کرد و گفت
مگه ن عشقم؟

یکم مکث کردم و سرم و به نشونه مثبت تکون دادم

آرمان:زن عمو بی زحمت لپتاب ترنم و میاری

مامان:باش پسرم فقط یکم طول میکشه تا لباساش و جمع کنم

آرمان:لباس نمیخواد داریم میریم خونه سر راه میریم خرید
واسش میگیرم

لپتابم چون توش تحقیق واسه دانشگاهش بود میبرم وگرنه
واسش میگرفتم

بیصداشکستم#

#Part_146

مامان خواست چیزی بگه که آرمان گفت

آرمان: زن عمو

ماما پرید وسط حرفش و گفت

مامان: کارت ترنم هم میارم از اون خرید کن واسش

آرمان اخم غلیظی کرد و گفت

آرمان: لازم نکرده ترنم دیگه من و داره هرچی لب تر کنه

واسش آماده میکنم از شیر مرغ تا جون آدمیزاد و لازم به

پول کسی که بخواد سرش منت بذاره احتیاج نداره

رو به من کرد و ادامه داد

درسته ترنم؟

سرم و تکون دادم که مامان گفت

مامان: ترنم اون هرچی که باشه باباته

پوزخندی زدم و گفتم: من بابایی ندارم ینی از اول نداشتم
مامان کارایی که باهام کرده و یادم نمیره
مامان خواس چیزی بگه که گفتم

ترنم: مامان لطفا برو لپتابم و بیار میخوایم بریم

مامان لبخند تلخی زد و از ماشین پیاده شد به سمت خونه رفت

پنج دقیقه هم نگذشته بود که مامان اومد
لپتاب و گرفت به سمتم و گفت

مامان: مواظب خودت باش

با خدافظی از هم جدا شدیم

آرمان راه افتاد رفتم تو فکر

با دستی که تکونم داد به خودم اومدم

آرمان: تو فکر چی رفتی عشقم؟

پوزخندی زدم و گفتم

بیصداشکستم#

#Part_147

یادمه کلاسه اول بودم

یه دختره بود همش اذیتم میکرد

از بس لاغر بودم بهم میگفت چوب خشک یه روز اومد جلو

زد تو گوشم و بهم فحش داد بهش گفتم ماما بابات بهت ادب

یاد ندادن میدونی اون چیکار کرد؟ زد تو گوشم و موهام و

کشید من زورم بهش نمیرسید جیغ میزدم و کمک میخواستم

معلممون اومد و جدامون کرد مارو فرساد تو دفتر مدیرمون

زنگ به پدرامون

بابای اون دختره خیلی نگران دخترش شد طوری که مدیرمون

به من گفت خداکنه نزننت از بس عصبانی بود

ولی من نترسیدم چون گفتم الان بابام میاد اون جرئت نداره بهم
تو بگه

ولی وقتی مدیرمون زنگ زد بهش گفتم نمیتونه بیاد مدیرمون
انقدر گفتم تا راضی شد بیاد

اومد...وقتی اومد تو اتاق با چشمای سرخش بهم نزدیک شد
بدون اینکه بفهمه من چیکار کردم محکم زد تو گوشم به
طوری که افتادم زمین

میدکنی اون سیلی اصلا درد نداشت
چون قلبم شکست

با صدای آرمان دست از فکر کردن از گذشته کشیدم
آرمان ماشین و پارک کرده و من و کشوند توی بغلش
هق هق هام و توی سینه خفه میکردم
دستش و کشید پشتم

چیزی نمیگفت و از این بابت ممنونش بودم
بعد گذشت یک ربع ساکت شدم از بغلش اومدم بیرون
آرمان با لبخند گفت

آرمان: آروم شدی؟

نفسم و آه مانند دادم بیرون و گفتم

ترنم: آره

آرمان: دیگه نمیخوام تو اون قلب کوچولوت غم باشه
هرچی فکر و خیال هست و بریز بیرون دیگه من هستم
نمیذارم کسی اذیتت کنه
باشه عشقم؟

#بیصداشکستم

#Part_148

زیر لب جوری که نشنوه گفتم

ترنم: تو خودت باعث درده قلبمی از عشقم دورم کردی
ولی با اخمی که آرمان کرد متوجه شدم شنیده

آرمان دستی تو موهاش کشید و گفت

آرمان: الان زوده ولی وقتی بفهمی قضیه چیه ازم تشکر
میکنی

برای اینکه بینمون مشکلی پیش نیاد سرم و به نشونه آره
تکون دادم

...ولی فقط خودم میدونم که چقدر ارزش متنفرم
آرمان ماشین و به حرکت در آورد یکم که رفتم باز ماشین و
نگه داشت

خواسم بگم چرا که زودتر گفت

آرمان: بشین الان میام
سری به نشونه مثبت تکون دادم
بعد حدوده یک ربع بعد اومد و
به دستش که دقت کردم یه کیف واسه لپتاب بود خواسم بپرسم
چیه که بیخیال شدم
کیف و گرفت سمتم و گفت

آرمان: قشنگم رفتی خونه هرچی تو اون لپتاب داری و انتقال
تو این که اون و بفرسم واسه بابات

ترنم: نمیخواد

پرید وسط حرفم و گفت

آرمان: همین که گفتم و انجام بده

بیصداشکستم#

#Part_149

ناچار سری تکون دادم
ماشین و به حرکت در آورد و گفت

آرمان:یکم جلوتر رفیقم فروشگاه لباس داره میریم اونجا
هرچی خواستی بردار

ترنم:من چیزی نمیخوام فقط دوتا لباس اونم خودت برو بگیر
اخمی کرد و گفت

آرمان:توی خونمون باید همه چی فراوون باشه اوکی؟
سری تکون دادم که گفت

آرمان:سرت درد نگرفت انقدر تکونش دادی؟

ماشین و نگه داشت و پیاده شد
منم پیاده شدم در عقب و باز کردم لپتاب و گذاشتم

اونجا و در و بستم رفتم به سمت آرمان که یکم جلوتر و ایساده
بود

با هم حرکت کردیم به سمت فروشگاه
داخل که رفتیم یه پسر قد بلند و هیکلی به محظ اینکه دیدمون
به سمتون اومد و مردونه به آدمان دست داد و گفت

پسره: به داداشم تو کجا و اینجا کجا

آرمان تک خنده ای کرد و گفت

آرمان: خانومم اینجا کار داشت وگرنه نمیومدم
پسره تک خنده کرد و گفت
پسره: روت و برم پسر

رو بهش گفتم

ترنم: سلام

پسره: اوه شرمنده زن داداش از بس حواسم به شوهرت بود
متوجهتون نشدم

بیصداشکستم#

#Part_150

از اینکه گفت شوهرت یه حسه خواصی بهم دست داد
با اینکه با آشور یک سال رل بودم ولی هیچوقت من و زنش
...معرفی نکرد ولی آرمان
نمیدونم چرا همش ارمان و با هم مقایسه‌شون میکنم
سری تکون دادم و چیزی نگفتم
که پسره گفت

پسره: داداش حالا خانوم میگیری و چیزی نمیگی که سور ندی
آرمان: این چه حرفیه داداشم هنوز قطعی نشده وقتی شد چشم
سورم بده

پسره اول خشحال شد ولی اخرش و که فهمید پوکر گفت

پسره: من چرا سور بدم!؟

آرمان: خب داداشت زن گرفته

پسره خندید و گفت

پسره: داداشم که چلاغ نیست خودش میده

آرمان خندید و گفت

آرمان: عزیزم تو برو لباس هرچی میخوای بردار

من و مون کردم که پسه گفت

پسره: داداش خودت باهات برو مثل اینکه راحت نیست ولی
زنداداش بدون این مغازه واسه اقاتونه راحت باش پس

لبخندی زدیم و تشکر کردم

با آرمان به سمت لباس های زنونه رفتیم

بیصداشکستم#

#Part_151

آرمان هرچی و که چشمش میگرفت اول به من میگفت بردارم
من که میگفتم نه خودش بر میداشت
حالا که اینطور شد خودشم بره پرو کنه
به قسمت لباسای زیر رسیدیم سرخ شدم و گفتم

ترنم:خب...خب دیگه چیزی لازم نی این قسمت بریم

خواسم برم که آرمان دستم و گرفت و گفت

آرمان:فقط یه دست لباس زیر داری کافیه؟
دیدم راست میگه گفتم

ترنم:خب تو برو خودم بر میدارم میام

چشماش شیطون شد و گفت

آرمان:باش ولی اون مشکی که طور داره و هم بردار
تا خواسم دهنم و باز کنم خنده بلندی کرد و رفت
محو خندش شدم

وای خاک تو سرت ترنم اون عشقت و ازت گرفته اونوقت تو
محو خندش شدی

هوووف خدایا اخر عاقبت من و با این دیوونه بخیر کن
رفتم سمت لباس زیارا چند دست برداشتم خواستم برم که چشمم
خورد به لباس زیر مشکی کاملاً تور بود ولی منکر زیباییش
نمیشم رفتم سمتش و برداشتم و به سمت آرمان که بغل همون
پسره بغل صندوق بودن رفتم
آرمان من و که دیو لبخندی زدم و به طرفش رفتم رو به پسره
گفت

بیصداشکستم#

#Part_152

آرمان: حامد داداش همش سائزشه دیگه لازم به پرو نی؟

حامد: اره دادا نگران نباش

آرمان کارتتش و در آورد گرفت به سمت پسری که فهمیدم
اسمش حامده و خواست حرف بزنه که حامد گفت

...حامد:دیگه چی؟بیا یه دستم من و بکن برو

خواست ادامه بده که آرمان گفت

آرمان:جلوی خانومم خجالت بکش درضمن هاکان میدونه
دهنت لق شده کصشر میگی؟

رنگ حامد پرید ولی کم نیاورد و گفت

...حامد:داداش چیزی که نمیگی بهش؟میدونی که اگه بفهمه

آرمان اخمی کرد و گفت

آرمان:دفعه آخرت باشه که چرت و پرت از دهنت در اومد
وگرنه تضمین نمیکنم دفعه بعد به ددی گرامیت نگم

گیج شده بودم ینی گرایش داره؟

به لطف کنجکاوی پیش از حدم یه چیزایی در مورد گرایش
میدونستم و الانم کنجکاو شدم ببینم هاکان

کیه که حامد با اون قد و هیکل رنگ از روش پرید وقتی
آرمان اسمش و آورد
بعد اینکه تعارف تیکه پاره کردن و حامد پول و نگرفت اومدیم
بیرون

حامد به دونفر گفت وسایلم و آوردن
تا بغل ماشین و آرمان با دست و دلبازی انعام خوبی بهشون
داد و رفتن

بیصداشکستم#

#Part_153

از این که به راحتی پول زیادی به اون دونفر داد خوشم اومد
آشور هیچوقت این کار و نمیکرد میگفت ((اونا به اندازه
خودشون در میارن لازم نی من بهشون چیزی بدم)) (آرمان
کاملا متفاوت با آشور بود

در و باز کردم توی ماشین نشستم و در و بستم آرمان هم
اومد سوار شد اول نخواستم ازش بپرسم ولی طاقت نیوردم و
گفتم

ترنم:آرمان

با لبخند جذابی جواب داد

آرمان:جون دلم؟

یکم من و مون کردم که گفت

آرمان:بپرس عشقم لازم نی من و مون کنی

با این حرفش یکم خیالم راحت و شد و گفتم

ترنم:اون پسره حامد و میگم گرایش داره؟

آرمان نگاهه کوتاهی بهم انداخت و گفت

آرمان:آره هم لیتل هست هم اسلیو

چطور؟

ترنم:هیچی اخه کنجکاو شدم بدونم با اون هیکلش چطوری از

اون مرده که اسمش و گفتی میترسه

آرمان:خب هاکان مستر ددی هست و طبق رولش یکم

خشن و حامد هم که لیتل و اسلیو پس باید ارزش بترسه
ولی خب مطمئننه که اسیب جدی بهش نمیزنه

ترنم: گرایش جالبی بنظر میاد

آرمان: دوس داری؟

ارمان: نه فقط از نظرم جالبه ولی اگه کسی بفهمه چی؟
...اخه اینجا همجنسگرایی

آرمان: هاکان کله گندس هیچ مشکلی واسش پیش نمیاد

ترنم: میشناسیش؟

آرمان: ااره مثل داداشمه

بیصداشکستم#

#Part_154

ترنم: خلافاکاره؟

آرمان: اسلحه جا ب جا میکنه

ترنم: اووه چه هیجانی همیشه دوس داشتم از این شوهرها گیرم
بیاد و بلند خندیدم

آرمان لبخند یوری زد و گفت

آرمان: از کجا میدونی نیومده؟

ترنم: اخه به تو نمیخوره خلافکار باشی

آرمان: مگه خلافکارا چه شکلین؟ شاخ دارن یا دم؟

ترنم: دقت نکردم

یکم سکوت کردیم رفتم تو خودم

ینی خلافکاره؟ ن باوا شوخی کرد بخندیم

داشتم خود خوری میکردم که صدای ارمان باعث شد از فکر

بیرون پیام

آرمان: خودخوری نکن عشقم حرفت و بزن

نفسه عمیقی کشیدم و گفتم

ترنم: تو واقعا خلافکاری؟

آرمان: میریم خونه راجبش صحبت میکنیم

اوووه قضیه داره جالب میشه

پنج مین بعد رسیدیم جلو خونه آرمان بوقی زد که در باز شد
رفتیم تو آرمان ماشین و پارک کرد

رفتیم تو رو اولین مبل نشستیم

آرمانم رو به روم نشست

منتظر نگاهش کردم

آرمان: کسی بجز چند نفری که لازمه بدونن کسه دی.ه از این
موضوع خبر ندارن ولی باید بهت بگم که بیشتر مراقب خودت
باشی

بیصداشکستم#

#Part_155

هنگ کردم و گفتم

ترنم:ینی چی

آرمان:عشقم لازم نیست نگران چیزی باشی هر وقت خواستی
بری بیرون خودم میبرمت اگرم نبودم با بادبگارد میری اونا
میدونن باید چیکار کنن

...ترنم:واقا نمیتونم تجزیه و تحلیلش کنم اخه

آرمان نداشت ادامه بدم اومد جلو و بغلم کرد و گفت

آرمان :دیگه نمیخوام راجبش حرف بزنینم

ترنم:چیکار میکنی؟

آرمان:لازم نیست بدونی

...ترنم:اخه

آرمان: هیس بلند شو بریم غذا بخوریم

بی میل بلند شدم و گفتم

ترنم: میرم لباسام و عوض کنم بعد میام

آرمان: باش زود بیا غذا از دهن نیفته

باشه ای گفتم و به اتاق آرمان که حالا اتاق منم شده بود رفتم
لباسام و در اوردم و یه بلیز استیک کوتاه جذب که رنگش
مشکی بود و جلوش عکس یه دختر بود پوشیدم خیلی بهم
میومد

ولی زیادی تو چشم بود

خواسم درش بیارم که در باز شد

آرمان اومد تو

بیصداشکستم#

#Part_156

نگاه خماری به بدنم انداخت و گفت

آرمان: چه خشگل شدی دوس دارم
همیشه از این لباسا واسم بیوشی

احساس خطر کردم گفتم

ترنم: آرمان برو بیرون میخوام لباسم و عوض کنم بعد پیام

آرمان: واسه چی عوض کنی؟

...ترنم: آرمان

آرمان: سیس... شلوارت و هم بایه شرتک عوض کن بیا پایین

ترنم: میخوام برم حمام

آرمان: تا شب وقت زیاده بیا بریم صدا سگ من و در نیار

ترنم: اگه اونایی که دم در هستن بیان تو خونه چی؟

آرمان: گوه خوردن که بیان مگه بیصاحبہ اصلا کی تاحالا
اومدن کہ بار دومشون باشہ؟
اومد جلو دستش و نوازش وار کشید رو صورتہ و گفت

آرمان: بہانہ ہات تموم شد بیا بریم دیگہ گشمنہ اذیت نکن

ترنم: خب برو بخور

آرمان ہوفی کشید و گفت

رمان: تنہایی از گلوم پایین نمیرہ

بیصداشکستم#

#Part_157

شکست و قبول کردم و گفتم

ترنم: برو پایین شلوار بیوشم پیام

آرمان رفت سمت کمد شلوارک لی کہ تنگ بود و برداشت و
گرفت سمتہ و گفت

آرمان: بیوش

چیزی نگفتم و ارزش گرفتم نباید زیاد باهاش لج کنم
رو بهش گفتم

ترنم: حداقل روت و کن اونور

روش و کرد سمت در و سریع شلوارم و با شلوارک
عوض کردم و گفتم

ترنم: راحت باش

نگاهی بهم کرد و سرش و آورد جلو
نزدیک لبم و لب زد

آرمان: خیلی هات شدی نفسم

انقدر بهم نزدیک بودیم که حرف میزد لباش میخورد به لبام
خواسم سرم و بیرم عقب که پشت گردنم و گرفت و

لبش و گذاشت رو لبم و شروع کرد به مکیدم لب بالاییم
واکنشی نشون ندادم که گاز محکمی از لبم گرفت سرش و برد
عقب و گفت

آرمان: همراهی کم توله سگ

دوباره لبش و گذاشت رو لبم و عمیق میبوسید
لب بالاییش و به دندون گرفتم
بعد اینکه نفس کم آورد سرش و ازم جدا کرد نفسی گرفت و
سرش و تو گردنم فرو برد

بیصداشکستم#

#Part_158

دست و از شرتم برد تو و وارد شرتم کرد
با دستش به بهشتگم چنگی زد که ناخواسته آهی از دهنم در
رفت

آرمان: جووون تو ناله کن فقط خانومی

انگشتش و بالا پایین کرد... گوشیش زنگ خورد جواب

نداد

دوباره زنگ خورد اهمیت نداد دستش و بیشتر تگون داد
دوباره که زنگ خورد زیر لب گفت

آرمان: عهه بر خر مگس معرکه لعنت
با اون یکی دستش گوشیش و از جیب شلوارش در آورد و
بدون نگاه کردن گذاشت رو گوشش و دستی که رو بهش من
بود و بیشتر تکون داد
آهی کشیدم که سریع لبش و گذاشت رو لبم
ازم جدا شد

آرمان: بله... جانم هاکان؟... چیبی چطور ممکنه؟... خبری ندارم
دستش و از شرتکم بیرون آورد
خواسم دستم و ببرم تو شرتم که اخمی کرد و دستم و گرفت با
اخم زل زد بهم
خودم و همش تکون میدادم بهشتم خیس بود

آرمان: نمیدونم هاکان... گوه خورده مرتیکه کسکش... میام
اونجا... غذا هناقم کنم میام... نه تنها نیستم... واسه چی
اون؟... بهش بگم ببینم اگه خواس

بیاد میارمش... باش و ایسا

آرمان: میخوام برم خونه هاکان حامدم هست دوس داره ببینت
میای؟

خواسم بگم نه ولی یاد اینکه رولش لیتله افتادم و گفتم آره

#بیصداشکستم

#Part_159

آرمان: حله داداش تا نیم ساعت دیگه اونجام

گوشیش و قطع کرد و گفت

آرمان: ترنم حاضر شو بریم

نمیدونم چطوری ولی با یه بغضی گفتم

ترنم: یعنی میخوای من و همینجوری ول کنی؟

آرمان: چجوری؟

پوزخند تلخی زدم و گفتم

ترنم:هیچی

آرمان:اخ...بیخشید خانومم حواسم به تو نبود

ترنم:میرم حاضر شم

آرمان:فکر کردی من خانومم و همینطوری ول میکنم؟

اومد نزدیکم و لبش و گذاشت رو تر قوهام و شروع به بوسیدن کرد

دستش و رسوند به دکمه شلوارکم و بازش کرد یکم دادش پایین که خودش افتاد پایین پام شرتم و هم کشید پایین هلم داد به سمت تخت و افتاد روم ولی جوری بود که کل بدنش بهم فشار نمیآورد

بلوزم و از دو طرف کشید که پاره شد جیغ کشیدم و با بغض گفتم

ترنم:وحشی دوسش داشتم

آرمان نگاهی به چشمای اشکیم انداخت و گفت

آرمان: زندگیم بغض نکن میریم پیش حامد و است چندتاش و با
زنگ مختلف میخرم

بیصداشکستم#

#Part_160

بعد سرش و به نافم نزدیک و کرد و زبون زد آهی کشیدم

آرمان: جووون تو فقط آه بکش خانوم هاتم

به سمت پایین تنم رفت

پام و باز کار و شروع به لیسیدن بهشتم کرد

از لذت زیاد جیغ بلندی کشیدم و سرش و بیشتر به بهشتم فشار

دادم

نمیدونم چقدر لیسید که با آه بلندی ارضا شدم

بیحال چشمام و بستم

آرمان هم بغلم دراز کشید من و به سمت خودش کشوند بغلم

کرد و گفت

آرمان: خوب بود خانومم؟

بیحال چشمام و باز کردم روم نمیشد تو چشماش نگاه کنم
سرم و تو سینهش پنهان کردم که گفت

آرمان: ای جان خانوم کوچولوم خجالت کشیده؟! بلند شد من و
بغل کرد که جیغی کشیدم

ترنم: آرمان میفتم

آرمان: مگر اینکه مرده باشم بیفتی

دستام و دور گردنش حلقه کردم و سرم و تو گردنش بردم

رفت توی حمام و گذاشتم توی وان

آرمان: میتونی حمام کنی یا بمونم؟

با خجالت گفتم

ترنم: برو میتونم

خنده ای کرد و رفت در همون حین گفت

آرمان: زودتر بیا هاکان گایید انقدر زنگ زد

بیصداشکستم#

#Part_161

بلند شدم مو هام و بدنم و شستم

خواسم برم بیرون که یادم اومد نه حوله آوردم نه لباس

محکم زدم رو پیشونیم که صدای آرمان اومد

آرمان: عشقم چرا خود زنی میکنی خب بگو واست میارم

شت الان از کجا فهمید من خودم و زدم

تقه ای به در خورد

یکم در و باز کردم که آرمان دستش و از لا در آورد تو و

حوله و داد بهم
ازش گرفتم تن کردم و رفتم بیرون
آرمان تو اتاق نبود
خواصم برم سمت کمد لباس بردارم که دیدم رو تخت لباس
گذاشته واسم
رفتم برداشتم
یه شرت و سوتین یاسی رنگ
یه بلیز استین کوتاه مشکی
زیر لب بی حیایی بهش گفتم
پرو چه خوش سلیقم هست
حوله و در آوردم و لباسام و پوشیدم
رفتم سمت کمد شلوارلی قد نودم و برداشتم و یه مانتو جلوباز
مشکیم و هم برداشتم و پوشیدم
یکم آرایش کنم
ریمل و خط چشمی کشیدم
رژ زرشکیم و برداشتم یکم زدم
همین کافیه دیگه
شال مشکی بلندم برداشتم
جوری سر کردم که فقط یکم از فرق وسطم معلوم بشه

بیصداشکستم#

#Part_162

در باز شد و آرمان عین گاو اومد تو
دِ اَخه بگو مگه طویلس که سرت و میندازی پایین میای تو
شت فک کن اینا و بلند بگم
جر میده فکر کنم

آرمان: میدونم جذاب شدم ولی لازم نیست محوم بشی
با این حرفش فهمیدم تمام مدتی که داشتم گاو حسابش میکردم
زل زدم بهش

ترنم: آدم جذابی نمیبینم که محوش بشم
فقط خودمم که از بس محو خودم شدم خسته شدم

آرمان پوزخندی از خنده زد و گفت

آرمان: باشه خانوم خودشیفتم آماده ای؟

ترنم: اره دیگه بریم

آرمان اخمی کرد و گفت

آرمان: با این لباسا؟

ترنم: آره مگه چیه؟

آرمان: چشم نی ابرو

بیشتر شبیه لباسه خوبه تا لباس بیرون

ترنم: آرمان به این قشنگی

آرمان: هیچ جاش قشنگ نیست عوضش کن

رگ لجازیم گل کرده بود

بیصداشکستم#

#Part_163

ولی میدونستم اگه باهاش لج کنم بدتر میشه پس راه حلش اینه

با زبون خوش باهاش حرف بزنم

رفتم جلوش و ایسادم دستم و گذاشتم رو صورتش و نوازشش

کردم

ترنم: آرمان اذیت نکن دیگه این لباس و خیلی دوس دارم

آرمان: خر نمیشم عوض کن

ترنم: عهه دور از جونت بیا و روم و زمین ننداز دیگه باشه؟

ابروش و انداخت بالا و گفت

آرمان: تا پنج دقیقه دیگه عوض کرده منتظرم اومدی که هیچ

نیمدی نمیرمت

بغض کرده اشک تو چشمام و کنار زدم و رفتم مشستم رو

تخت و گفتم

ترنم: برو نیام

وقتی بهم شک داری فکر میکنی با این لباسی که پوشیدم جنده

میشم؟

اصن دیگه باهام حرف نزن

آرمان اومد جلوم زانو زد با شصتتش اسکام و پاک کرد و
گفت

آرمان:دورت بگردم من کی اون حرفا و زدم؟من فقط دلم
نمیخواد چشم کسی به عشقم به ناموسم باشه
درضمن یک بار دیگه اون حرفا و بزنی میزنم تو دهننت
فهمیدی؟

بیصداشکستم#

#part_164

حالا قهر نکن بلند شو بریم نفسم

ترنم:نمیام خودت برو

آرمان:توله من اکه بدون تو برم که اون توله سگ رام نمیده

خنده ای کردم که گفت

آرمان:قربون خنده هات

بلند شدم کیفم که مشکی و بند بلندی داشت و برداشتم خواستم
گوشیمم بردارم که یادم افتاد ندارم
رو به آرمان گفتم

ترنم: من و بگو دارم دنبال گوشیم میگردم هیییی من که گوشی
ندار

آرمان: تو خودت و بهم ثابت کن من بهتریناش و واست میگیرم
عشقم

چیزی واسه گفتن نداشتم

به سمت در رفتم

در و باز کردم و رفتم تو آسانسور منتظر شدم تا آرمانم بیاد
آرمان اومد تو دکمه پارکینگ و زد و گفت

آرمان: فکر کردم الانم باید دوازده طبقه و با پله بیام

خنده ای کردم و گفتم

ترنم: نه دلم سوخت واست اینبار و گذاشتم همراهم بیای

آرمان:قربون دلت بشم بانو

چیزی نگفتم که همون لحظه در آسانسور باز شد

بیصداشکستم#

#part_165

رفتیم تو پارکینگ از بین ماشیناش خواست بره سمت پورشش
که چشم خورد به اون ماشینش که خیلی قشنگ بود
یکم مکث کردم چون من عاشق اون یکی ماشینش بودم اصلا
لنتی خیلی باحال بود نگام و با حسرت از اون ماشین خشگل
برداشتم که دیدم آرمان تمام مدت زل زده بهم
لبخندی زد و گفت

آرمان:من برم بالا پیام

ترنم:براجی؟

آرمان:زود میام

آرمان رفت انقدر نگاش کردم تا از دیدم محو شد
نمیدونم چند دقیقه گذشت که آرمان اومد
خواستم برم به سمت پورشش که گفت

آرمان: خانوم بی اینجا

نگاش کردم که دیدم رفت سمت همون ماشینی که عاشقشم
واییی انقدر ذوق کردم انگار بم تیتاب دادن رفتم به سمتش
و با لبخند ژیکوندی در و باز کردم و نشستم
آرمانم نشست و با لبخند جذابی نگام کرد و گفت

آرمان: میشینی پشت رل؟
دهنم از تعجب باز موند

ترنم: من؟

آرمان: ااره عشقم بیا

هم دوس داشتم امتحانش کنم هم نه

ترنم: نه آرمان میترسم بزخم داغونش کنم

آرمان پیاده شد او مد در سمت من و باز کرد یکم از موهام و
گرفت تو دستش و گفت

آرمان: فدا یه تاره موت عشقم پیاده شو

لبخندی زدم و پیاده شدم

ارمان خواست بشینه که یه مرده قول پیکر قول پیکر که میگم
اینایی که خیلی گنده و خیکی هستن نه
اینایی که هیکلی هستن و میگم
او مد به سمتون

ارمان و صدا کرد که آرمان اخم پر رنگی کرد و رفت به
سمتش

سر خم کرد بغل گوش آرمان نمیدونم چی گفت که آرمان زیر
لب چیزی گفت و او مد به سمت من نشتس و در و محکم بست
رفتم پشت رل نشستم خواستم حرکت کنم

بیصداشکستم#

#Part_166

خواستم حرکت کنم ولی کنجکاوای پیش از حدم نمیداشت
ولی میترسیدم بپرسم

یوم من و من کردم که آرمان واکنشی نشون نداد
پس با خیال راحت حرفم و زدم

ترنم: آرمان اون یارو چی بهت گفت که اینطوری بهم ریختی؟

آرمان: آدمای برادر گرامم ریختن جایی که آشور بوده و چندتا
از بادیگاردام و زخمی کردن

هینی کشیدم و گفتم

ترنم: چیزه میگم که آشورم فرار کرده؟

آرمان با چشمای قرمزش نگام کرد و گفت

آرمان: اگه فرار کرده بود که اونی که الان خبر داده بود
زنده نبود

چیزی نگفتم ینی چیزی نداشتم کع بگم
ماشین و روشن کردم و حرکت کردم

ترنم: از کدوم طرف برم؟

آرمان: فعلا مستقیم برو

بعد یک ربع رسیدیم آرمان زنگ زد به کسی و گفت در را باز
کنه و بعد دو دقیقه در باز شد و به داخل حرکت کردم

آرمان: همینجا پارک کن

اون بیصاحبتم بکش جلو بود و نبودش فرق نداره
میدونم چون عصتیش خورده اینطوری میگه ولی حق نداره
سر من خالی کنه بغضم گرفت چون تاحالا اینطوری باهام
صحبت نکرده بود ازش توقع نداشتم
از ماشین پیاده شدم و شالم و کشیدم جلو
بی اهمیت به آرمان پشتش راه میرفتم
از یکم جلوتر صدای سگ میومد که از صداش متوجه شدم
از اون هاراس که بگیره پاره میکنه
سریع قدمام و برداشتم و رفتم بغل آرمان مثل اینکه

ترنم: مسخره میکنی

آرمان که اخم و دید گفت

آرمان: نه عشقم جدی میگم اخه ندیدی وقتی داشتی با خودت
حرف میزدی چطوری شده بودی که

...تونم: تو

خواسم چیزی بگم که یاد حرف آرمان افتادم

آرمان: ندیدی وقتی داشتی با خودت حرف میزدی چطوری))
(شده بودی که

سرم و انداختم پایین و ترجیح دادم دهنم و ببندم تا بدتر سوتی
ندم

آرمان اومد جلو دستش و گذاشت زیر چوئم زل زد تو چشمام
و گفت

آرمان: هر روز با خودت تکرار کن آرمان مرد اول و آخر
زندگی منه

نمیدکنم چرا ولی باز دهنم بیصاحبم باز شد و ناخواسته گفتم

ترنم: تو دومی

داد بلندی زد و گفت

آرمان: حرفم و تکرار کن حرفش و تکرار کردم و بغض کرده
به سمت عمارت رفتم

بیصداشکستم#

#Part_168

یکم که رفتم جلوتر اشکم چکید سریع دستم و کشیدم رو

صورتم که اشکم و پاک کنم

دستم و که برداشتم یه پسر جلوم و ایساده بود

چون عین جن اومد ترسیدم یک قدم عقب رفتم که خوردم به

کسی که از عطرش متوجه شدم آرمانه

خواستم ازش جدا شم که دستش و دورم حلقه کرد

داشتم خودم و تکون میدادم که ازش جدا شم که با صدای پسر ه

دست از تقلا کردن برداشتم

پسره: سلام بلد نیستی؟

سرم و بلند کرد نگاهش کردم
چقدر تو صدایش جذبه بود
این که بدتر از آرمانه

ترنم: سلام

پسره: خوبید شما؟

آرمان با خنده گفت

آرمان: اذیتش نکن هاکان

شت پس این ددی اون پسره حامده
والا منم ازش ترسیدم چه برسه اون بدبخت که مظلومه

از توی عمارتش صدای داد اومد که هاکان رنگش پرید و دوید
به سمت خونه

شت الان پیشد؟

آرمان آروم به سپت جلو هدایتم کرد که دستش و از

پشت گرفتم که دستش از کمرم جدا بشه
با خشونت برم گردوند و لباس و گذاشت رو لبام و خشن
شروع به بوسیدنم کرد
در حدی که نفسم بالا نمیومد
ازم که جدا شد
با صدای پسره سرم و تا جایی که میتونستم انداختم پایین

حامد: جووون ادامه دار نبود؟

آرمان: نه کوچولو بقیش واسه تو مجاز نی همینم ددی گرامیت
بفهمه پارت میکنه
درضمن تو چرا این ریختی شدی؟

حامد: هییییی نگم برات داشتم کیک درس میکردم رو ارده یه
مو بود

ظرف و برداشتم سرم و خم کرده که مو و فوت کنم
فوت که کردم کلش ریخت تو صورتم

سرم و اوردم بالا و نگاهش کردم و زدم زیر خنده
کل صورتش اردی بود

صدای داد هاکان اومد

هاکان:پدرسگ مگه به تو نگفتم برو حمام

بیصداشکستم#

#Part_169

خواسم بود کسی بهم نگاه نکنه و آروم دور لبم و تمیز کردم

حامد:ددی خواسم برم ولی آرمان داشت باهام حرف میزد
زشت بود بهش بگم حرف مزین من میخوام برم حمام مگه نه؟

آرمان خواست چیزی بگه که حامد زودتر گفت

حامد:واای زشته جلو در ایستادی بفرما تو

آرمان زیر لب توله سگی بهش گفت و رفت
واا ینی چی آرمان بهش فحش میده
اصن یکی نی بگه دختره فضول به تو چه

به دنبال آرمان رفتم تو

اوووه چه خونه ای البته خونه که نه عمارت

اصلا مگه آرمان پولدار نیست اون چرا عمارت نمیخره؟

حتما رفتیم خونه این بحث و باهاش مطرح میکنم

رفتیم روی مبلا سلطنتی دونفره نشستیم که آرمانم اومد بغلم

دو دقیقه نشستیم که هاکان از بالای پله های پیچ در پیچ اومد

پایین

ادحق که شبیه ددی ها بود

اخمی که کرده بود جذبش و صد برابر کرده بود

لبای قلوه ای

چشمای خمار مشکی

موهای مشکی که بالا زده بود

با صدای آرمان به خودم اومدم

آرمان: شناختیش یا بگم شناسنامه بیاره؟

ترنم: ها؟

آرمان: کوفت و ها ترنم حواست کجاست داری هاکان و میخوری

با نگاهت

از من جذاب تره؟ هوم؟ میخوای بگم ددیت بشه؟

ترنم: آرمان چرا چرت و پرت میگی من حواسم جای دیگه بود

نفهمیدم زل زدم به اون

اصلا کی گفته جذابه؟

اگرم باشه جذاب تر از اقامون نیست

به همراه حرفی که زدم دستم آروم بردم توی موهایش و گفتم

ترنم: حسودی نکن من یکی تو زندگی هست برا هفت پشتم

بسته

بیصداشکستم#

#Part_170

آرمان: الان تو من و با خاک یکسان کردی یا تعریف؟

ترنم: گزینیه سه هیچکدام

هاکان: خوش اومدین

آرملن: نوکرم داداش

این تولت زنگ زد ما و بکشونه اینجا خودش بره حمام؟

هاکان: نمیدونم والا بذار اومد از خودش بیپرس

حامد: صعلاام من اومدم خش اوپدم نمیخواد بلند شید ترو خدا
بلند نشید ناراحت میشما

وای این پسر چقدر باحال بود

ترنم: سلام

نگاه خواصی بهم انداخت انگار که دماغ شد

حامد: سلام

وای این چرا الان اینطوری کرد؟

هاکان بهش اشاره کرد بغلش بشینه
منظورم از بغل روی پاش نیس

حامد رفت و نشست

هاکان بغل گوشش حرفی زد که سرش و تکون داد و زیر لب
ببخشیدی گفت

احساس کردم بغض کرده نمیدونم چرا

#بیصداشکستم#

#Part_171

سرم و انداختم پایین نگاه سنگینی و رو خودم احساس کردم

سرم و بلند کردم دیدم حامد زل زده بهم

چشماش از اشک برق میزد

و اا چرا واقا؟

دیگه طاقت نیوردم و سرم و نزدیک گوش آرمان کردم و گفتم

ترنم: آرمان

آرمان: جانم؟

ترنم: حامد چرا اینطوریه؟

آرمان: هیس بریم خونه دربارش صحبت میکنیم

یه دختر به سن و سالای ۲۳ یا ۲۲ با یه سینی شربت اومد
جلومون

اول سینی و جلوی هاکان گرفت که هاکان اخمی کرد و به
آرمان اشاره کرد

اومد جلوی آرمان گرفت

آرمان با اخم دوتا شربت برداشت یکیش و به من داد
دختره از این واکنش آرمان اخمی کرد و رفت
آرمان خواس چیزی بگه که اروم گفتم

ترنم: آرمان جان زشته

دهنش و بست و هیچی نگفت

وا این هاکان چرا حرف نمیزنه؟

انگار که به زور اومدیم اینجا

داشتم فکر میکردم که صدای پر بغض حامد اومد

حامد: میخواسم اگه میشه فردا بیایم خونه شما

میخوام راجب یه موضوعی باهاتون حرف بزنم

بیصداشکستم#

#Part_172

همزمان صدای هاکان و آرمان اومد

آرمان: راجبه؟

هاکان: جالب شد بلاخره بعد چندوقت میخوای دهننت و باز کنی
و بگی چه مرگته

اشک حامد ریخت که دلم واسش سوخت هرچی نباشه اونم
غرور داره و زشته جلوی منی که دخترم اشک بریزه

صدای آرمان اومد

آرمان: هاکان اروم باش میشه بگین شما دوتا چتون شده
از اون موقعی که اومدیم تو که یک کلام حرف مزدی

انگار ارث بابات و خوردیم
این بچه هم که به زور میخنده ولی اشک تو چشماش پره

هاکان:والا بخدا منم نمیدونم چه مرگشه حرف نمیزنه
الان یک هفته که اینطوری شده
یا عین این لالا زل میزنه به من و اشک میریزه یا زل میزنه
به دیوار

آرمان:حامد قضیه چیه؟

حامد:اگه بهتون بگم شاید خودت من و بکشی ولی من حاضرم
بمیرم که اتفاقی برای هاکان نیفته

آرمان پرید وسط حرفش و گفت

آرمان:مگه چیکار کردی؟

بیصداشکستم#

#Part_173

حامد: بعدا بهتون میگم

هاکان داد زد

هاکان: اون دهن بیصاحبیت و باز کن بگو چرا دوروزه شدی
آینه دق من

حامد: من نمیدونم چی بگم ینی چطوری بگم

آرمان: به راحتی بگو قضیه چیه

حامد با بغض لب زد

حامد: کاش گفتنش راحت بود

هاکان: دی میگى یا ن؟

حامد: من... من پلیسم

من که تا این لحظه ساکت بودم و ترجیح دادم ساکت بمونم

آرمان ساکت شد
تنها صدایی که میومد
پوزخنده هاکان و هق هق ریز حامد بود

هاکان: چرا گوه مفت میخوری؟

...حامد: کاش گوه بود هاکان من بخدا دوست
با صدایی که اومد سرم و بلند کردم

دست حامد رو صورتش بود و اشکاش صورتش و خیس کرده
بودن

دوباره خواست بزنه تو صورتش که آرمان بلند شد جلوش و
گرفت

آرمان: هی پسر آروم باش بذار قضیه و کامل بگه ببینم چیشده

رفت و رو به روی حامد زانو زد

آرمان: حامد منتظرم ادامه حرفت و بشنوم

حامد هقی زد و گفت

حامد: بخدا هیچی دربارتون نگفتم...ینی گفتم ولی همون روزای اول گفتم اونم چیز زیادی نبود
ولی بعدش هر بار که جناب سرگرد زنگ میزد من دروغ میگفتم...میگفتم که خلاف و داره میذاره کنار

آرمان: چرا؟ چرا دیگه بهشون اطلاعات ندادی؟

حامد: من عاشق هاکنم...نباشه نیستم
من فقط قرار بود پیام تمام اطلاعات و بدم و گمشم ولی قلب بیصاحبم لرزید

بیصداشکستم#

#Part_174

هقی زد و ادامه داد

حامد: آرمان میخوای بکشیم؟ بکش فداسرت هرکاری بکنی
حقمه ولی تروخدا تو این کار و بکن باشه؟
میدونم لاشی بازی در اوردم ولی نمیخوام به دست عشقم بمیرم

این و که گفت

صورت هاگان قرمز شد و داد که نه هوار زد

هاگان: اخیه تخم سگ پدر سگ کی تخمش و داره به تو دست
بزنه تویی که واسه منی هااا؟

حامد با تعجب و خوشحالی لب زد

حامد: یینی... یینی میبخشیم؟

هاگان پوزخند تلخی زد و گفت

هاگان: ااره

حامد خنده بلندی کرد و گفت

حامد: بخدا از اداره استفا میدم

هاگان: باشه

به سمت پله ها رفت ولی وایساد و گفت

هاکان: هرچی زودتر وسایلت و جمع کن و از خونم گمشو
بیرون

حامد بهتش زد

حامد: چ..چی؟

هاکان چندتا پله ای که رفته بود و برگشت و گفت

هاکان: نکنه توقع داری بگم اشکال نداره باهم میریم سواحل
ترکیه عشق و حال هااا؟ حامد درسته بری نابود میشم ولی
نمیذارم بمونی از جلو چشمم گمشو

بیصداشکستم#

#Part_175

ادامه داد

هاکان: بی معرفت ترین لیتل دنیا مواظب خودت باش

حامد افتاد جلوی پاش و گفت

حامد:هاکان تروخدا این کار و با من نکن من بدون تو میمیرم
هاکان پاش و از دست حامد کشید بیرون و رفت به سمت بالا
آرمان دست انداخت زیر دست حامد بلندش کرد و گفت

آرمان:بلندشو برو

حامد:کجا برم؟من فقط هاکان و دارم
هاکان همه کسه منه

ارمان:دیر فهمیدی داداش

حامد:من...میمیرم بدون هاکان

دستش و از دست حامد بیرون کشید و رفت بالا
آرمان خواست دنبالش بره که رفتم دستش و گرفتم

ترنم:آرمان بذار بره باهاش صحبت کنه شاید راضی شد نذاره
بره

ارمان سری تکون داد و گفت

ارمان: اشکات و پاک کن
دستم و کشیدم رو صورتم اووه چقدر گریه کردم

ترنم: دلم بر ایش سوخت

آرمان: کاریه که خودش کرده

خواسم چیزی بگم که صدای پا اومد زل زدم به حامد
اشک میریخت و میومد پایین توی دستش یه قاب بود به احتمال
زیاد قاب عکس بود
یه تیشرت مشکی و شلوارلی مشکی پاش بود
داشت میرفت؟
اومد جلومون و گفت

حامد: پلیسا دنبالتونن هرچی زودتر برین
اگه گیر افتادین اونا هیچی نمیدونن
فقط... مواظب هاکان باش بهش بگو از خونش فقط عکسش و
برداشتم

قاب عکس و اروم زد به لبه پله که شکست عکس و از

توش در آورد قاب و انداخت پایین پاش و فقط بایه عکس
رفت

حامد: شرمندتم داداش

بیصداشکستم#

#Part_176

آرمان: هاکان بدون تو میمیره

حامد: هییس خدانکنه عشقم هیچیش نمیشه ولی من خودم و
میگشم چون دنیا بدون عشقم هیچ ارزشی نداره

آرمان پرید وسط حرفش و گفت

آرمان: ببند دهنه و باهش حرف میزنم راضیش میکنم
برگردی

فعلا هم برو خونه من هرچی زودترم از اون کار بیصاحبیت
استفا میدی فهمیدی؟

حامد: ااره فقط تروخدا راضیش کن

آرمان سری تکون داد و از جیبش کیلید در آورد گرفت طرف
حامد

آرمان: بیا فعلا برو همون آپارتمانی که چندبار با هاکان اومدی
حامد: بخدا روم نمیشه

آرمان: کاریه که کردی ولی برو خداروشکر کن که چیز زیادی
بهشون نگفتی

حامد با سری افتاده به سمت در رفت

آرمان: بشین اینجا من برم ببینم میتونم کاری کنم با ن

سری به نشونه مثبت تکون دادم
رفتم نشیتم رو نزدیک ترین مبل
آدمان رفت بالا

چند دقیقه با سکوت گذشت که صدای شکستن چیزی اومد

وای قاطی نکنه یه کاری دست آرمان بده

ن باوا مثل اینکه رفیقشه ها

صدای دویدن اومد

دیدم که هاکان و آرمان با بیشترین سرعت دارن میان پایین

هاکان با بغض گفت

هاکان: زنگ بزن بهش بگو میبخشمش فقط کار احمقانه ای

نکنه

به ولای علی یه تار موش کم شه اتیشش میزنم

بیصداشکستم#

#Part_177

آرمان بهم نزدیک شد که ترسیده گفتم

ترنم: آرمان چپشده

آرمان: هیس ترنم فقط بیا بریم بدو تا کار دست خودشون ندادن

دویدیم بیرون که دیدم هاکان سوار ماشین شد و رفت

آرمان داد زد

آرمان:دهنت و گاییدم

ترنم بدو سوار شو

سوار ماشین شدم آرمانم پشت رل نشست از در که زد بیرون
پیاده شد در و بست به سرعت گاز داد که گفتم

ترنم:آرمان میشه بگی چپشده؟

آرمان:حامد میخواد خودکشی کنه

هییییی

ترنم:چییی؟مگه قرار نشد با هاکان حرف بزنی راضیش کنی؟

آرمان:حامد زنگ زد با هاکان خدافظی کرد هاکان که فهمید
قضیه چیه رفت دنبالش

فقط نمیدونم داره کجا میره و از کجا میدونه که کجاس

هییی خدا بخیر کنه

آرمان با سرعت پشت هاکان میرفت که گمش نکنه

بعد یک ربع به یه جاده خیلی خلوت رسیدیم
دره مانند بود از اینجا یکی و دیدم که وایساده بود
هاکان پیاده شد رفت طرفش نمیدونم حامد چی گفت که هاکان
نرفت جلو
من و ارمانم پیاده شدیم

بیصداشکستم#

#Part_178

اروم به طرفشون راه افتادیم نزدیک تر که شدیم صداشون
واضعتر شد

حامد: بهت گفتم بدون تو میمیرم
زندگی که تو توش نباشی میخوام سگ برینه توش
ولی اینا همش تقصیر خوده خر مه
ولی حقم این نبود نه ولی حقم بود
دستش و آورد بالا
نگام که به دستش افتاد رنگم پرید
آرمان و هاکان داد زدن

هاکان: نکن عمره هاکان بخدا زر زدم مگه من میتونم بدون تو
زندگی کنم؟

آرمان: حامد خریّت نکن بیا اینور

اشک صورت حامد و پوشونده بود لب زد

حامد: انقدر خر نیستم که ندونم یه تیغ آدم و نمیکشه میخوام

یکم درد بکشم با درد بمیرم

هاکان یه قدم رفت جلو که حامد یه قدم رفت عقب

هاکان عربده زد

هاکان: نروووو عقب

حامد اما آروم لب زد

حامد: نیا جلو عشقم بذار واسه یک دقیقه هم که شده بیشتر

ببینمت

تیغ و کشید رو رگ دست چپش که خون زد بیرون

به هاکان نگاه کردم

اشکاش ریخت

به آرمان نگاه کردم

با عصبانیت و بغض به حامد نگاه میکرد

آرمان: حامد داری سکتش میدی بیا اینور انقدر یورتمه نرو رو
عصابمون دِ یالا گمشو بیا اینور
حامد خواست چیزی بگه که با افتادن هاگان ساکت شد بهت
... زده نگاش کرد و دوید به سمت هاگان

#بیصداشکستم#

#Part_179

آرمانم به سمت هاگان دوید

اما من بهتم زده بود

نکنه راستی راستی سخته کرد

نه بابا خدانکنه

به خودم که او مدم دست از فکرای مضخرفم کشیدم و به سمت

هاگان رفتم آرمان و حامد هاگان و بلند کردن و به سمت

ماشین آرمان آوردن

سریع دره عقب و باز کردم به زور تونستن هاگان و سوار

کنن

حامدم سوار شد سر هاگان و گذاشت رو پاش و هق زد

من و آرمانم نشستیم

سرم و برگردوندن و به حامد نیم نگاهی انداختم

تمام صورتش از اشک خیس بود و معلوم بود داره از حال
میره چشماش و به زور باز نگه داشته بود
نگاهی به آرمان که داشت با سرعت میروند کردم و آروم گفتم

ترنم: آرمان جان حاله حامد خوب نیست چیکار کنم؟

آرمان محکم ضربه ای به فرمون زد و گفت

آرمان: نمیدونم اگه خریت نمیگرد الان اینطوری نمیشد

ترنم: هیس آرمان گناه داره حالا که شده هی نگو دیگه اللن بگو
چیکار کنم از حال نره بزور چشماش و باز نگه داشته

آرمان: شالت و درار بده بهش ببنده دور دستش بیشتر از این
خون از دست نده

...ترنم: اما

آرمان: ترنم بده بهش شیشه ماشین دودیه هیچ جاکشی

بدون حرف اضافه ای شالم و در اوردم و دادم به حامد که
بدون چون و چرا گرفت و بست دور مچ دستش

آرمان: داشبرد و باز کن ببین چیز شیرین توش هست بده
بخوره

طبق گفتش در داشبرد و باز کردم

بیصداشکستم#

#Part_180

چندتا کاکائو تخته ای بود

یکیش و برداشتم برگشتم که بتونم به حامد نگاه کنم کاکائو و
گرفتم طرف حامد که سرش و به نشونه نه تکون داد
آرمان که دید حامد نگرفت داد زد

آرمان: بگیر بخور تو یکی نیفتی رو دستم
حامد با دستی لرزون کاکائو را ازم گرفت
برگشتم روی صندلی درست نشستم

نفس عمیقی کشیدم که صدای حامد او مد

حامد: ها کان عشقم تر و خدا چشمت و باز کن بخدا قول میدم
گمشم برم... برم یه جایی که هیچوقت قیافه نحس و نبینی تو
فقط چشمت و باز کن
هق هقی کرد و ادامه داد

ها کانم درسته بدون تو میمیرم ولی اگه یه تار موت کم شه
روزی صد بار جون میدم فقط چشمت و باز کن ببینم سالمی
میرم به جون خودت میرم... بابایی تر و خدا چشمت و باز کن

با جمله آخری که گفت جیگرم اتیش گرفت باز نفهمیدم اشکام
کی سرازیر شد با ترمز محکمی که کرد ماشین از حرکت
ایستاد

آرمان سریع پیاده شد او دم در ماشین و باز کنم پیاده بشم که
آرمان داد زد
آرمان: کدوم گوری پیاده میشی؟

در و که نیمه باز کرده بودم بستم و یکم شیشه و دادم پایین و
با بغض جواب دادم

ترنم:خب میخواسم پیام

آرملن:اینجا خونه باباته که میخوای سر لخت بیای

ترنم:من حواسم به شالم نبود

بیصداشکستم#

#Part181

پرید وسط حرفم و گفت

آرمان:شیشه و بکش بالا

بعد این حرفش سریع در عقب و باز کرد و به کمک حامد
هاکام و پیاده کردن آرمان هاکان و رو دستاش بلند کرد و به
سمت بیمارستان رفت

انقدر بهشون نگاه کردم که کم کم از جلو چشمم محو شدن

آرمان#

همونطوری که هاکان رو دستم بود به سمت پذیرش

رفتم و داد زدم

آرمان: داداشم حالش بده کجا ببرمش

یه دختر اومد سمتم

دختر: آقای محترم اروم باشین داد نزنید ببرینش تو اتاق اولی تا
دکتر بیاد

رفتم به سمت اتاق اولی حامد در و باز باز کرد رفتم داخل
هاکان و گذاشتم روی تخت خودمم کنارش و ایسادم
پنج مین گذشت که دکتر نیومد حامدم همچنان در حال آبغوره
گرفتن بود با عصبانیت رو به حامد غریدم

آرمان: بجای آبغوره گرفتن برو دنبال دکتر ببین کدوم گوری
مونده

حامد خواست چیزی بگه که با چشمای برزخیم نگاهش کردم
نمیدونم چی تو چهرم دید که بدون حرفی رفت
پوفی کشیدم که احساس کردم گوشم داره کنده میشه

خواستم داد بزخم که با دیدن چشمای بازه هاگان حرف تو دهنم
ماسید

#بیصداشکستم

#Part_182

آرمان: تو مگه بیهوش نبودی

هاگان: بودم وسط راه بهوش اومدم

آرمان: اولاً گوشم و ول کن کنديش دوما مگه مرتیکه مگه کم
داری داشتی سکتمون میدادی من ب درک اون بچه بیچارت
داشت پس میفتاد

هاگان گوشم و ول کرد و گفت

هاگان: اولاً الانه که حامد بیاد حرف نزن دوما برو حواست به
بچم باشه باهاشم بد رفتار نکن به اندازه کافی خودم تنبیهش
میکنم سوما خفش بود این بلا و سرش بیارم تازه میخوام
بدترش کنم چهارما

آرمان:ینی میخوای باز خودت و بزنی به بیهوشی؟

هاکان:داشتم زر میزدم بیشور نپر وسط حرفم باید به توم یاد بدم

خواستم چیزی بگم که در باز شد و حامد و دکتر اومدن تو
هاکان خواست خودش و بزنه به بیهوشی که حامد دید چشماش
بازه

حامد که چشمای باز هاکان و دید پا تند کرد اومد جلو و دستش
و گذاشت رو صورت هاکان و گفت

حامد:عشقم بابایی خوبی فداتشم

نگاهی به دکتره کردم که دیدم داره با چشمای از خدقه در
اومده به حامد و هاکان نگاه میکنه

سرفه مصلحتی کردم که هاکان متوجه شد و به حامد گفت

هاکان:گمشو عقب

حامد بغض کرد ولی چیزی نگفت او مد بغلم و ایساد که گفتم

بیصداشکستم#

#Part_183

آرمان: آقای دکتر شما برید بیرون برادرم حالش خوبه مام الان
میریم

دکتر: بینی چی؟ الکی او مدین دکتر؟

هاکان: دکتر شنیدی داداشم چی گفت؟

رو به هاکان غریدم

آرمان: ساکت شو

رو به دکتر ادامه دادم

آرمان: آقای دکتر گفتم الان میریم لطفا برید بیرون

دکتر که گیج شده بود سری تکون داد و رفت
سریع رو به اون دوتا گفتم

آرمان: بلند شو جمع کنین بریم تا یارو با پلیس نیمده

هاکان: بیاد تخمم نمیتونه بخوره

آرمان: هاکان الان که پلیس دنبالمونه جا واسه این قُد بازیات
نیست

هاکان از روی تخت بلند شد نگاهی به حامد انداخت و گفت
هاکان با پوزخند گفت

هاکان: یکیشون دنبالمونه به بقیشون احتیاجی نی اگه لازم باشه
زنگ میزنه یکم اطلاعات بهشون میده

رو به حامد ادامه داد

مگه نه پسر م!؟

بیصداشکستم#

#Part_184

به حامد نگاه کردم
چند قطره اشکش چکید سریع سرش و انداخت پایین

آرمان:هاکان ساکت شو وقتی رفتین خونه راجبش صحبت کنید

هاکان نگاهی به دست حامد انداخت رفت جلوش و ایساد یدفعه
محکم زد تو گوشش
رفتم جلو زدم تخت سینه هاکان و گفتم

آرمان:انقدر فهم و شعور نداری که بدونی نباید جلوی کسی
بزنیش

از ددی بودن این و بلدی فقط
سری از روی تاسف براش تکون دادم
اشکای حامد و پاک کردم و گفتم

آرمان:هیس حامدجان بیا بریم

نگاه بدی حواله هاکان کردم و دست حامد و گرفتم و به سمت
در رفتم

به سمت ماشین حرکت کردم
حامد منتظر یه تلنگر بود که اشکاش بریزه

آرمان: هیس پسر خوب نمیخواد گریه کنی میدونی که تقصیر
کاری

حامد اشکی که از چشمش چکیده بود و پاک کرد و گفت

حامد: اره درست میگی ولی تاحالا باهام اینطوری رفتار نکرده
عادت ندارم

نگاهی به دست حامد انداختم گفتم

آرمان: دستت و چیکار کردی؟

حامد: چندتا بخیه زدن واسم

سری تکون دادم و در عقب و باز کردم

بیصداشکستم#

#Part_185

هاکانم نشست عقب
رفتم نشستم پشت رل
نگاهی به ترنم انداختم

آرمان: خوبی عشقم؟

ترنم سری تکون داد و گفت

ترنم:اره خوبم

برگشت رو به هاکان و حامد گفت

ترنم: شماها خوبین؟

از آینه نگاهشون میکردم
هاکان با اخم سری تکون داد اما حامد لبخند تلخی زد و هیچی
نگفت

آرمان: ترنم درست بشین
دوباره نشست سر جاش که شروع به حرکت کردم

به سمت فروشگاه حامد رفتم و جلوش و ایسادم
خواسم پیاده بشم که حامدم دستش به سمت دستگیره در رفت
من و هاگان باهم گفتم

آرمان: تو چرا پیاده میشی؟

هاگان: کدوم گوری تشریف میبری؟

حامد با بغض به هاگان نگاه کرد
هاگان نگاه عمیقی بهش کرد و گفت

هاگان: بیا بغلم تخمه سگ

حامد رفت توی بغلش

از ماشین پیاده شدم به سمت فروشگاه رفتم کارکنان اونجا تا
...من و دیدن به سمت اومدن باهام سلام و احوال پرسی کردن

بیصداشکستم#

#Part_186

رفتم به سمت لباس های زنونه

،پنج تا شال با رنگای مشکی،طوسی،آبی،صورتی،زرشکی
رفتم به سمت صندوق کارتم و دادم به علی

علی :اقای کیانمهر حامد بفهمه که بیچاره میکنه منو

آرمان:نترس کاریت نمیکنه حساب کن میخوام برم

...علی:اما

پریدم وسط حرفش و گفتم

آرمان:د بگیر حساب کن برم دنبال کارم دیگه

کارت و ازم گرفت رمز و گفتم و شال ها و گذاشت تو
پلاستیک و داد بهم

رفتم سمت ماشین در و باز کردم نشستم پلاستیک و گذاشتم رو
پای ترنم یه نگاه به حامد و هاکان کردم که دیدم هاکان حامد
و بغل کرده و داره تو گوشش زمزمه میکنه و حامد لبخند
میزنه

لبخندی زدم و ماشین و روشن کردم به سمت خونه هاکان راه
افتادم

جلو خونه هاكان و ايسادم

هاكان: برو تو ديگه

آرمان: قربونت داداش بریم خونه ديگه
كار و زندگي دارم چندوقت ديگم كه بايد بریم برم كارا و
درست كنم كه وقتي نيستم مشكلي پيش نيايد

هاكان: داداش شرمندتم بخاطر من بايد كار و زندگيت و ول
كني بري

#بيصداشكستم

#Part_187

نگاهي به ترنم انداختم كه ديدم
شال مشكي و سرش كرده چقدر بهش ميومد

با حرفي كه هاكان زد حواسم جمع شد
اخمي كردم و گفتم

آرمان: هيس پسر نشنوم ديگه
حامد شرمنده سرش و انداخته بود پايين

دلّم نمیخواست بیشتر از این غرورش جلوی ترنم خورد بشه
رو بهشون گفتم

آرمان: نمیخوا این پیاده بشین؟
ترنم هم از شون خدافظی کرد
از ماشین پیاده شدم
رو به هاکان گفتم

آرمان: کارات و راست و ریس کن واسه آخر هفته بریم دیگه
موندنمون ریسکه بزرگیه اگه از مون اطلاعات بیشتری گیر
بیارن به گا میریم
با صدای حامد بهش چشم دوختم

حامد: واقا نمیدونم چی بگم ولی این و میدونم هر چی بهم بگین
حقمه

آرمان: چیزیه که شده همیشه تغیرش داد توم نمیخواه خودت و
سرزنش کنی میریم یه مدت اونوریم آبا که از آسیاب افتاد
دوباره میایم

خب ديگه اگه كاري ندارين من برم

بيصداشكستم#

#Part_188

سوار ماشين شدم

يكم سكوت كرديم كه ترنم گفت

ترنم: بنظرت الان حامد چي ميشه؟

متوجه منظورش شدم ولي يكم اذيت كردنش كه به جايي برم

نميخورد

آرمان: چي چي ميشه؟

ترنم: منظورم اينه كه هاكان چيكارش ميكنه؟

آرمان: مگه قراره كار خاصي بكنش؟

...ترنم: خب

خواست چیزی بگه که انگار متوجه شد دارم اذیتش میکنم گفت

ترنم: آرمان خیلییی بیشوری مگه کرم داری اذیت میکنی اه اه
من و بگو باهات حرف زدم اصن باهات قهرم

آرمان: لوس من قهر نکن دیگه
جوابش و ندادم که ادامه داد

آرملن: قهری؟ حیف شد... میخواسم واست الوچه و پاستیل و یه
عالمه چیزای دیگه بگیرم حالا که قهری نمیگیرم دیگه برا چی
الکی بگیرم وقتی قهری حتما نمیخوری

خواستم جوابش و ندم ولی با یاداری الوچه ها خوشمزه ای که
میگیره آب از لک و لوچم آویزون شد طعم الوچه هایی که قبلا
واسن گرفته بود هنوز مزش زیر زبونمه

همونطوری که سرم سمت شیشه ماشین بود گفتم

ترنم: تو بگیر من میخورم نمیریزم دور

آرمان: خودم بدم خور اکیایی که میگیرم خوبن؟ نچ اول اشته کن
بعد رو چشم نوکرت هستم واست میگیرم

دیدم اگه آشته نکنم به ضرر مه

ترنم: جهنم و ضرر آشتیم خوراکی میخوام

آرمان تک خنده جذابی کرد و گفت

آرمان: چشم میگیرم واست نفسم

بیصداشکستم#

#Part_189

بعد پنج مین جلو یه فروشگاه ایستاد
رو بهم گفت

آرمان: میای توم؟

میدونسم بره تو فروشگاه هرچی چشمش ببینه واسم میگیره پس
لازم نبود پیاده بشم

ترنم: نه ولی همه چی میگیریا

خنده جذابی کرد و گفت

آرمان: چشم با نگام بد رقص کردم

حدوده بیست مین گذشت که دیدم با یه پلاستیک پر داره میاد
به سمت ماشین

لبخند گشادی زدم

اومد در ماشین و باز کرد سوار شد پلاستیک و گذاشت رو پام
درش و باز کرد

وووی همه چی توش بود

لواشکی که بنظر ترش میومد و برداشتم درش و باز کردم انار
بود

آرمان ماشین و روشن کرد راه افتاد

لواشک و در آوردم گازی ازش زدم که از ترشیش صورتم
جمع شد

با صدای آرمان بهش نگاه کردم

آرمان: من نمیخورم تعارف نکن عشقم

چشمام و باریک کردم و گفتم

ترنم: حتی فکرشم نکن یذرع هم بهت نمیدم

لبخند جذابی زد و به رو به رو نگاه کرد و در همین حین گفت

آرمان: باش نده عشقم فقط همش و نخور اذیت میشی

بیصداشکستم#

#Part_190

ترنم: اتفاقا میخوام همش و تست کنم

آرمان خواست جوابم و بده که گوشیش زنگ خورد

نگاهی به صفحه گوشیش انداخت و اخم کرد

آرمان: الو... بگو میشنوم... چی... یک بار دیگه تکرار

کن... علی من پیام اونجا کونتون میذارم

...داد که نه هوار کشید

آرمان: من دهن تو و اون کسکش و سرویس میکنم خفه شو

الان باید به من بگی؟ من که تورو میبینم

گوشی و با عصبانیت انداخت رو پاش

از ترس لواشکم که تو دهنم بود نجویده قورت دادم

اروم زمزمه کردم

ترنم: آرمان

آرمان: جونم؟

لبخند زد... حتی تو عصبانیتش هم بهم تو نمیگفت

ترنم: چیشده؟

آرمان: هیچی

ترنم: اذیت نکن دیگه بگو چیشده که انقدر عصبانی شدی

آرمان: برادر گرامیم فرار کرده

ترنم: خب اینکه... چیبیی؟ فرار کرده؟

بگو جون من

آرمان که دید خوشحالم با عصبانیت مشتش و کوبید به

...فرمون

...اما نمیدونست از اینکه قاتل نشده خوشحال شدم

بیصداشکستم

#Part_191

آرمان: به ولای علی یک بار دیگه فقط یک باره دیگه بخوای

اسمه اون کسکش و بیاری تورو که جر میدم هیچ اونم میگام

فهمیدی؟

کلمه آخر و داد زد که شونه هام از ترس پرید

اشکم که چکید و پاک کردم و با داد گفتم

...ترنم: من عاشقش بودم من دوسش داشتم

...خواستم ادامه بدم که فهمیدم چی گفتم

من گفتم بودم؟! داشتم؟! از گذشته استفاده کردم!؟

آرمانم تعجب کرده بود

آرمان: تو گفتی بودی؟

ترنم: من... من

آرمان: جواب من اره یا نه هست

تو گفتی بودی؟

ترنم: خب اره

آرمان همونطور که رانندگی میکرد گفت

آرمان: پس چرا وقتی گفتم فرار کرده خوشحال شدی

ترنم: ن..ن..ن ..من خوشحال نشدم فقط تعجب کردم که چطوری

از دستِ اون دوست بیرحمت فرار کرده

آرمان: از کی فهمیدی دوشش نداری؟

ترنم: از وقتی که او مدم پیشت و دیکه نپرسیدم کی ولش
میکنی... میزنیش؟... بخاطرش گریه نکردم
یکم سخته فراموش کردنش چون یک سال و خورده ای باهش
رل بودم ولی اون زیاد بهم توجه نمیکرد میکردا خیلی کم
... تازگیا متوجه شدم با یه دختر دیگه حرف میزنه ولی

#بیصداشکستم

#Part_192

مکتی کردم... ادامه دادم

ترنم: من فکر میکردم باهش خوشبخت میشم فکر میکردن
قراره شوهرم بشه ولی... نمیدونم آرمان گیج شدم نمیدونم باید
چیکار کنم نمیدونم تو کی هستی آشور کیه
دارم خل میشم آرمان

میترسم... میترسم از اینکه قراره چی پیش بیاد
خسته شدم... از همه چیز... از همه گس... مگه ن

چندساله که باید انقدر عذاب بکشم
هقی زدم و ادامه دادم
میترسم آشور بلایی سرمون بیاره
آرمان دستم و گرفت و گذاشت زیر دستش رو دنده گفت

آرمان: هیس خانومم دردت به جونم اینطوری هق هق نکن
مگر اینکه من مرده باشه اون کسکش بخواد بلایی سرت بیاره
زیر لب خدانکنه ای گفتم که فهمید و لبخند دخترکشی زد و
ادامه داد

آرمان: تا من هستم از هیچی نترس
چندوقت دیگه میریم ترکیه اگه دوس نداشتی پناهندگی میگیریم
و میگیریم و میریم آمریکا اونجا زندگی میکنیم خوبه عشقم؟

ترنم: هااا! بریم ترکیه؟ پناهنده آمریکا بشیم؟ خانوادم چی؟

آرمان هی خانومی فکر کردی خواستگاری نمیام؟ میام و

همه چیز و درست میکنم تو فقط نگران نباش عزیزم

بیصداشکستم#

#Part_193

...لبخندی زدم

...کاش از آینده خبر داشتم

...کاش میدونستم قراره چه بلایی سرم بیاد

...کاش میدونستم دیگه نمیتونم لبخند بزنم

...و ای کاش

آرمان گوشیش و در آورد شماره ای گرفت و گذاشت رو

اسپیکر

آرمان: سیاوش کجایی؟

کسی که فهمیوم اسمش سیاوش بود جواب داد

سیاوش: آقا ما تا یک ریع دیگه اونجاییم شما کجایی؟

آرمان: من پنج مین دیگه جلو شرکتم نبودین دیگه هیچوقت

نمیاین فهمیدی؟

سیاوش: اقا شرمنده ولی راه دوره چطوری راهی که حداقل نیم
ساعته و پنج دقیقه ای بیایم

آرمان: نمیخوام قیافتون و ببینم
صدای یکی دیگه اومد

یارو: آقا آرمان ما تا پنج دقیقه دیگه اونجاایم فقط مواظب
خودتون باشین

آرمان بدون هیچ حرفی گوشی و قطع کرد

ترنم: آرمان چخبره؟ اینا کی بودن؟

آرمان: هیچ خبری عشقم... اینام بادیگاردام بودن

ترنم: بادیگارد: چه نیازی بهشونه؟

آرمان: آشور دنبالمونه

ترنم: میترسم

آرمان: مگه نگفتم نترس؟

ترنم: بخاطر خودم نمیترسم

از این میترسم که بهت آسیب بزنن؟ آگه تو طوریت بشه چی؟

بیصداشکستم#

#Part_194

آرمان: من هیچیم همیشه عشقم اونا حتی نمیتونن تخم و بخورن
با لحن بامزه ای گفت که نتونستم نخندم
آرمان لبخند جذابی زد و گفت

آرمان: ای جان آفرین تو همیشه بخند من انرژی میگیرم

بعد ده مین رسیدیم جلو شرکت

همین که از ماشین پیاده شدیم چندتا آدم از این هیکل گنده ها
که کت و شلوار تنشون بود به سمتمون اومدن
سلامی کردن که آرمان گفت

آرام:خشم او مد خودت و ثابت کردی سیاوش

سیاوش:اقا وظیفه فقط برید تو زیاد بیرون نمونید بهتره
آرام سری تکون داد به سمت آسانسور رفتیم اون چندنفرم

دنبالمون اومدن ولی چندنفرشون موندن همونجا

از آینه به چهره آرام دقت کردم

از همه لحاظ از آشور سر بود

...از غیرت

...از جذابیت

...از جذبه

آرام مهربونه ولی آشور نه

و خیلی چیزای دیگه

هوووف خدا دیگه نمیخوام آرام و با کسی مقایسه کنم

دره آسانسور که باز شد به سمت در اتاق آرام راه افتادیم

آرام دستش و گذاشته بود پشتم

هرکی از بغلمون رد میشد یه طوری نگام میکرد که انگار آدم

فضایی دیده

هرکی چشمش به آرمان میفتاد تا کمر خم میشد برای سلام
کردن
دستگیره در و گرفتم در و باز کردم با چیزی که دیدم رنگم
...پرید

به آرمان نگاه کردم روی صورتش هیچ اثری از ترس نبود
فقط عصبانی بود و اخم داشت

آرمان: ترنم بیرون و ایسا هرچیزیم که شد نمیای تو فهمیدی؟

بیصداشکستم#

#Part_195

خواسم برم عقب که صدای آشور اومد

آشور: نه آقای کیانمهر چرا بره بیرون بذار بمونه... بذار بمونه
.که کلی چیزارو باید بدونه و بشنوه

رو به من کرد و ادامه داد

...آشور: بیا بغلم عشقم

مکتم و که دید اخمی کرد و ادامه داد
آشور: چرا معتلی؟! اوه الان فهمیدم
دور خودش چرخید دستی زد و گفت

آشور: چه جالب کسی که تا دیروز ادعای عاشقیش میشد الان
میره زیر داداشم... گفتم داداش؟ اشتباه گفتم... دشمنم... الان
درسته

نگاهی به صورتش انداختم
بیشتر صورتش کبود و خون مرده بود
بلیز آستین کوتاهی تنش بود که کبودیا دستش و به رخ میکشید
صدای همونی که اسمش سیاوش بود او مد

سیاوش: آقا چی دستور میدین بنزازیمشون بیرون؟

آرمان با انگشت شصتش زیر لبش کشید و گفت

. آرمان: بذار گوهاشون و بخورن خودشون گم میشن

بعد از تموم شدن حرفش دستم و گرفت و به سمت کاناپه سه
نفره ای که یکم دورتر از میزش بود برد

خودش نشست منم بغل خودش نشوند آشور زل زده بود
بهمون...یکم معذب شدم و خودمو کمی کشیدم کنار ولی
آرمان اخمی کرد و منو بیشتر به خودش نزدیک کرد

:آشور تک خنده‌ی حرصی زد و گفت

اوه اوه، چه چفت هم میشینید.. فکر نمی‌کردم رفتنم انقدر رو -
تو تاثیر داره که بخوای با داداشم تیک بزنی و بری زیرش

...خواستم جوابشو بدم که آرمان زودتر از من غریب

#بیصداشکستم

#Part_196

آرمان :دیگه داری گوه اضافی میخوری...میبندی یا پیام برات
ببندم جاکش؟

:آشور دوباره خندید و این سری گفت

آرمان :اوووف، چه بهش هم برمخوره، همیشه برام سوال
بوده و هست که تو چرا رو دست خورده های من

دست میزاری
خوشت میاد از آدمای دستمالی شده؟

اخمی از گنگی حرفش روی پیشونی من نشست و نگاهمو به
آرمان سوق دادم

حرفش مثل خوره افتاد تو تنم، یه چیزی مدام تو سرم تکرار
میشد "دست خورده های من ... دست خورده های من" من
دست خورده نبودم ولی..ولی حتما غیر از من آشور با کس
دیگه ای هم بوده که آرمان دوشش داشته...اره،اره مگه میشه
...نباشه

خواستم چیزی بگم که آرمان با چشمای به خون نشسته سری
به چپ و راست تکون داد و انگشت اشارشوب معنای
سکوت آورد بالا، روبه آشور ادامه داد

آرمان: کصشعرات تموم شد؟ بزن بیرون تا خودت و آدمات و
کسکش جاکش نکردم

بیصداشکستم#

#Part_197

دستش رو به سمت در گرفت... تعلل آشور رو که دید یکدفعه
عربده زد

آرمان: هررررییییییی

شونه های من از ترس پرید و نگاهمو به صورت جفتشون
گردوندم

:آشور پوزخندی زد و گفت

:آشور: خوش باشی با دختر عموی هرزه امون

دستمو جلوی دهنم گرفتم و یکه خورده نگاهش کردم.. به
من... به من میگه هرزه؟ به منی که مامان میگه از برگ گل
پاک تری؟

ارمان دیگه طاقتش طاق شده بود، عربده کشید و به طرف
آشور حمله کرد

مشت هاشو مداوم رو صورت آشور میزد و عربده میکشید که
چی زر زدی؟؟ چی؟ یه بار دیگه تکرار کن حروم زاده، د -
زودباش

آدمای ارمان و اشور هم باهم درگیر شدن
کاری به اطرف نداشتیم اون لحظه فقط ارمان مهم بود که قاتل
...برادر خودش نشه

تمام حرفاشو با عربده و داد میگفت. از ترس جلو رفتم و
بازوی ارمان رو گرفتم و تند تند گفتم
.ترنم: ولش کن، کشتیش... بسه دیگه ارمان بیا کنار

روبه سیاوش که بالاسر یکی ایستاده بود با حرص و صدای
.جیغ جیغو گفتم: منتظر چی هستی بیا بگیرش دیگه کشتش

سری تکون داد و اومد بازوی ارمان رو بگیره که عربده زد
.ولم کن

یکه خورده نگاهش کردم و با گریه جیغ زدم، بسه دیگه، ولش
کن.

...زدم زیر گریه و هق هق رو آزاد کردم

آرمان مشت آخر رو به فک آشور زد و کنار کشید
با چشمای به خون نشسته و رگ گردن ورم کرده به من نگاه
کرد و روبه سیاوش گفت

این تن لشارو ببر جایی که چشم بهش نیوفته -

دستشو به سمت آشور گرفت گفت

این حروم زاده هم ببر جای قبلی -

سیاوش و بازوی آشور رو گرفت و بلندش کرد، آشور با

قیافه‌ی آش و لاش شده بلند شد و پزخندی زد و گفت

آشور: هنوز خیلی کارا مونده مواظب دختر عموی هرزمون

باش داداش بزرگه

داداش بزرگه و با پوزخند و کنا ادا کرد

سیاوش هلش داد و از در بیرون بردتش، آدماشم بردن بیرون

..درو پشت سرشون بستن

...ترنم:میگم ک

خواستم ادامه بدم اما چشم که به صورت خشمگین و

رگ باد کرده آرمان افتاد ساکت شدم
آرمان دستی لای موهاش کشید و گفت

آرمان: مستقیم برو سمت چپ یه دره برو تو اتاق

ترنم: چرا؟

آرمان: گفتم برو تو اتاق
با دادی که زد شونه هام پرید بالا
هق زدم و پا تند کردم به سمت اتاقی گه گفته بود

بیصداشکستم#

#Pqrt_199

به اطراف نگاهی انداختم
دری قهوه ای رنگ به چشمم خورد رفتم سمتش در و باز
کردم و داخل شدم
به اتاق نگاهی ننداختم
هیچی واسم مهم نبود
من چه تقصیری داشتم که سر من داد میزنه؟
هرکی با یکی دیگه دعوا میکنه آخرش داد و هواراش و سر
من میکنه از هیچکس شانس نیاوردم هی خدا

در باز شد آرمان اومد تو
عصبانیت از صورتش میبارید
کتش و تو یک حرکت در آورد بلیزش هم در آورد شکه بهش
نگاه کردم

ترنم: آرمان داری... داری چی... چیکار میکنی؟
از ترس به لکنت افتاده بودم
آرمان پوزخندی زد و هیچی نگفت
همین سکوتش بود که باعث ترس و لرزم شده بود
کمر بندش و باز کرد
دعا کردم بخواد من و بزنه ولی اون نمیخواست من و بزنه
اون میخواست یه بلایی بدتر سرم بیاره
شلوارش و در آورد انداخت رو کاناپه و نزدیکم شد
هقی زدم و گفتم

ترنم: آرمان... آرمان جان میخوای چیکار کنی
آرمان پوزخندی زد و هلم داد که افتادم رو تخت

ببصداشکستم#

#Part_200

جیغ زدم

ترنم: آرمان ترو خدا نکن
مانتوم و در آورد بلیزم در آورد دستش که رفت به سمت
سوتینم جیغی کشیدم

آرمان: یک باره دیگه جیغ بکشی میزنم توی دهنت لال شو
دستش رفت توی شلوارم شروع کرد به نالیدن بهشتم
جیغ بلندی کشیدم که با تو دهنی که آرمان بهم زد لال شدم
از آرمان توقع نداشتم
هرکسی به جای آرمان بود انقدر بهم نمی ریختم ولی آرمان اون
با همه واسم فرق داشت
با صدای بلندتری زدم زیر گریه و جیغ و داد کردم

ترنم: ازت مت... متتفرم عو... عوضی بی... بیا کارت و بکن
برو حا... حال ازت بهم میخوره توم عین همون دا... داداشتی
گمشو از پیشم حال ازت بهم... بهم میخوره
از زور هق هق صدای در نمیومد
با صدای هق هقم آرمان به خودش او مد بغلم کرد

شروع کرد تو گوشم حرف زدن

آرمان: ترنم... خانومم... ببخشید غلط کردم نفهمیدم دارم چه
غلطی میکنم

آرمان حرف میزد ولی من متوجه هیچ چیزی نبودم
هیچ صدایی نمیشنیدم فقط به لب های آرمان نگاه میکردم که
تکون میخورد
از شدت ترس می لرزیدم

#بیصداشکستم#

#Pqrt_201

با احساس درد توی صورتم به خودم اومدم

آرمان: عشقم شوکه شده بودی مجبور شدم بزدم تو گوشت

لبخند تلخی زدم و سکوت کردم

بلند شدم لباسام و پوشیدم

آرمان هی میخواست حرف بزنه ولی با نگاهی که بهش
میکردم ساکت میشد

بلند شد لباساش و پوشید

آرمان:توی دفترم یکم استراحت کن بعد بیا
نگاهی عمیق بهش انداختم که شرمنده سرش و انداخت پایین
رفت

نشستم روی زمین به حال بدم زار زدم
فقط به آرمان اعتماد داشتم که اونم رید تو اعتمادم
...اخه کاریم نکردم...اگه کرده بودم دلم نمیسوخت ولی
یادمه یه جا خونده بود

[فراموش میکنم اما یادم نمیره]

خندیدم گفتم از بس کسخولی ولی الان دقیقا تو همین حس رفتم
یکم که آروم شدم نگاهی به اطراف انداختم دره قهوه ای رنگ
دیدم حدق زدم باید دسشویی باشه به سمتش رفتم درش و که
باز کردم مطمئن شدم

رفتم تو صورتم و آی زدم به آینه نگاهی انداختم تو چشمام غم
بزرگی بود اهمیت ندادم لبخند فیکی زدم

#بیصداشکستم

#Part_202

رفتم به سمت در که دیدم آرمان پشت گیرش نشسته

سرش و بین دستاش گرفته
متوجه حضورم شد سرش و بلند کرد نمیدونم چی توی صورتم
دید که تعجب کرد ولی چیزی نگفت
نشستم روی صندلی که از آرمان دور تر بود آرمان متوجه
دوری من ازش شد و لبخند غمگینی زد
تلفن و برداشت شماره ای گرفت
سرم و انداختم پابین و شروع کردم با
سایه ای روی صورتم افتاد که جیغی کشیدم
صدای داد آرمان و شنیدم ولی اهمیتی ندادم
دستم و گذاشتم رو گوشم و شروع کردم به جیغ کشیدن

آرمان #

وقتی آشور درباره ترنم اونطوری گفت دیوونه شدم نتونستم
خودم و کنترل کنم و خواستم با رابطه با ترنم خودم و آروم
کنم اما نتونستم وقتی نگام به چشمای مظلومش افتاد خودم و
لعنت کردم که چرا خواستم اون کار و بکنم بلند شدم لباسم و
پوشیدم و رفتم تو دفتر کارم
نشستم پشت میز
ینی ممکنه ترنم دختر نباشه؟

خاک تو سرت آرمان در مورد اون دختر مظلوم اینطوری فکر
میکنی

بیصداشکستم#

#Part_203

سرم و گرفتم بین دستام مغزم داشت میترکید
صدای در اومد به ترنم نگاه کردم که نشست روی صندلی که
دور تر از ن بود شرمنده نگاهی بهش انداختم نگاهی به
صورتتم انداخت توی چشماش نفرتی بود که از نگاهش یخ
کردم

ترم نشیت روی صندلی و سرش و انداخت پایین و به انگشتای
دستاش نگاه میکرد

تلفن و برداشتم زنگ زدم به منشی و سفارش دوتا قهوه و
کیک دادم در اتاق به صدا در اومد و در باز شد منشی که
دختر جوان و لوندی بود اومد تو اول به طرف من اومد قهوه
و گذاشت و رفت به طرف ترنم

همین که به ترنم نزدیک شد ترنم شروع کرد به جیغ کشیدن
سریع بلند شدم رفتم سمتش بغلش کردم

سرش و نوازش کردم

شروع کردم توی گوشش حرف زدن

آرمان: هییس... خانومم دردت ب جونم نبینمت اینطوری من و
نگاه کن آروم

منشی که تا الان نظاره گر بود با اخمی که بهش کردم رفت
بیرون

ترنم که کمی آروم شد از بغلم کشیدمش بیرون نگام که به
چشماش افتاد عصابم ریخت بهم تو چشماش غم بزرگی بود

ترنم: فکر نمی‌کردم تو مثل اونا باشی
تو مهربون بودی دوسم داشتی ولی تو میخواستی مثل اونا
... آشور

...خواست ادامه بده که

بیصداشکستم#

#Part_204

انگشت اشارم و گذاشتم روی لبش

آرمان: هییس زندگیم من و با اون کسکش یکی ندون
پرید وسط حرفم

ترنم: اون من و بخاطر... هق هقی کرد و ادامه داد

بخاطره سکس میخواست امروز تو میخواستی
مثل خودش پریدم توی حرفص و با خشم گفتم

آرمان:اولا گفتم من و با اون یکی ندون دوما خودت داری
میگی میخواستم من که از رو هوا و هوس نمیخواستم باهات
رابطه داشته باشم از روی عصبانیت بود دلم نمیخواست اون
لنتی در مورد عشقم اینطوری حرف بزنه

ترنم:قول میدی دیگه این کار و
نکنی
صورتش و نوازش کردم و گفتم

آرمان:ملومه که اره عشق دلم
ترنم

ترنم:جانم؟

آرمان:بخشیدی من و؟
لبخند قشنگی زد و گفت

ترنم: آدم میتونه یکی از مهمترین آدم زندگیش و نبخشه؟

بیصداشکستم#

#Part_205

وقتی من و جزو افراد مهم زندگیش حساب کرد ذوق زده شدم
من... آرمان کیانمهر با بیست و هشت سال سن بخاطر یه
حرف ذوق کردم
محکم لبم و گذاشتم رو لپش و بوسیدم

آرمان: قربونت بشم زندگیم بلند شو بریم یکم بگردیم
لبخند قشنگی زد و بلند شد
رفتم کتم و که گذاشته بودم رو صندلی و برداشتم

آرمان: بریم قشنگم؟

ترنم: بریم

به سمت بیرون رفتیم رو به منشی گفتم

آرمان: راس ساعت ۸ همه کارمندا و مرخص میکنی

منشی: چرا آقای کیانمهر؟

آرمان: لازم نمیبینم توضیح بدم خدانگهدار
دست ترنم و گرفتم و به سمت بیرون حرکت کردیم
#ترنم

...داشتیم به سمت بیرون حرکت میکردیم که

بیصداشکستم#

#part_206

حرکت میکردیم که متوجه شدم چند نفر دارن پشتمون میان
دست آرمان و فشار دادم و با نگرانی گفتم

ترنم: آرمان

آرمان: جانم؟

ترنم: اینا کین پشتمون میان؟

آرمان: نترس عزیزم آدمای خودمن

نفس راحتی کشیدم

شونم و گرفت و من و به خودش نزدیک تر کرد دم گوشم
گفت

آرمان: تا من هستم از هیچی نترس نفسم باشه؟

ترنم: سعیم و میکنم

آرمان نگاه عمیقی بهم کرد و چیزی نگفت

رسیدیم به ماشین

در و باز کردم سوار شدم به آدمای آرمان نگاه کردم سوار
ماشینشون شدن و با دوتا ماشین دنبالمون اومدن

بیصداشکستم#

#Part_207

رو به آرمان گفتم

ترنم: کجا میریم؟

آرمان: کجا دوست داری بریم؟

ترنم: اوووم... نمیدونم

آرمان: بریم بام؟

از خشحالی جیغ خفه ای کشیدم

ترنم: وای آره آره

آرمان خنده بلندی کرد

آرمان: چه ذوقیم میکنه

ترنم: خب نمیکنم

آرمان: ن بکن عشقم

هنگ نگاهی کردم منظورش و که فهمیدم زدم به بازوش

بیصداشکستم#

#Part_208

قهقهه ای زد

ترنم:خیلی منحرفی

آرمان خنده ای کرد و چیزی نگفت

گوشیش زنگ خورد جواب داد

آرمان#

گوشیم زنگ خورد بدون نگاه کردن بهش جواب دادم

طبق معلوم با صدای سردی گفتم

آرمان:بله؟

صدای سیاوش اومد

سیاوش:الو آقا کجا میرید؟

ابروم و انداختن بالا

آرمان: بهت مربوطه؟

سیاوش: شرمنده آقا منظوری نداشتم ولی به ماشین مشکوک
داره دنبالمون میاد میخواستم بگم که جایی نگه ندارین

اخمام و کشیدم توی هم

بیصداشکستم#

#Part_209

اخمام و کشیدم توی هم

آرمان: میدونی کیه؟

سیاوش: آقا شیشه های ماشین دودیه همیشه چیزی تشخیص داد
ولی اگه شما بتونین جوری برین بهتون نرسه خودم کت بسه
براتون میارمشون

یکم بیشتر گاز دادم و گفتم

آرمان: من میرم ویلایی که کسی ازش خبر نداره خودت حلش میکنی سیاوش متوجهی؟

سیاوش: بله آقا فقط اجازه بدین زنگ بزنم با بچه ها هماهنگ کنم یه ماشین بیاد دنبالتون حواسشون بهتون باشه

آرمان: لازم نکرده خودم میرم فقط اینکه گرفتیشون میدونی کجا بری و چیکار کنی تا پیام دیگه؟

سیاوش: بله آقا خیالتون راحت باشه حواسم به همه چیز هست خوبه ای زمزمه کردم و گوشی و قطع کردم

بیصداشکستم#

#Part_210

صدای ترنم اومد

ترنم: آرمان چی شده؟

نگاهی بهش انداختم

میدونسم چیزی بم میترسه بخاطر همین گفتم

آرمان: هیچی نفسم فقط نمیتونیم بریم بام نیریم خونه فردا
میبرمت بام

ترنم: آرمان من که میدونم یه چیزی شده پی لطفا بگو

پام و گذاشتم روی گاز که ترنم جیغ کشید

ترنم: آرمان دیوونه شدی اروم برو

توجهی نکردم چون میدونستم بیشتر میترسه

انقدر با سرعت رفتم که مسیر یک ساعته و بیست دقیقه ای
رسیدم

ماشین و پارک کردم جلوی در دیگه تو نبردم پیاده شدم منتظر
شدم ترنم پیاده بشه ک نشد

خم شدم خواستم چیزی بگم اما وقتی دیدمش حرف تو دهنم
...ماسید

#بیصداشکستم

#Pqrt_211

رنگ صورتش شده بود سفید مثل میت شده بود
سریع ماشین و دور زدم رفتم سمتش در و باز کردم
صورتش و نوازش کردم و گفتم

آرمان: ترنم عزیزم چت شده خوبی.؟

سری به نشونه تائید تکون واد
سریع داشبورد و باز کردم چشمم به شکلاتی افتاد برش داشتم
درش و باز کردم و گرفتم طرف ترنم

آرمان: قشنگم دهننت و باز کن

دهنش و باز کرد که شکلات و گذاشتم تو دهنش
بعد چند دقیقه از ماشین پیاده شد

آرمان: خوبی عزیزم؟

ترنم:اره

با قهر روش و ازم گرفت

آرمان:قهری خانومم؟

ترنم:قصدت کشتن بود پس چرا سالم رسیدیم؟هی بهت میگم
آرومتر برو انگار نه انگار

بیصداشکستم#

#Part_212

نگاهه عمیقی بهش انداختم

آرمان:کسی دنبالمون بود مجبور بودم با سرعت رانندگی کنم
بهمون نرسن

ترنم:چرا محل نمیدادی؟

آرمان:چون میدونستم دنبال دلیل میگردی و من

نمیخواستم الکی نگرانت کنم

ترنم: واقا جالبه... یه عده آدم افتادن دنبالمون بعد تو میگی
الکی؟

آرمان تو چرا انقدر ریلکسی

در خونه و باز کردم و دستم و گذاشتم پشت کمر ترنم تا بره تو
و جواب دادم

آرمان: دلیلی واسه ترسیدن وجود نداره پس ریلکسم تو سعی
کن ریلکس باشی

ترنم: وای خدا وای خدا گرفتار کیا ک نشدم یه مشت فراری

از نوع حرف زدن ترنم اخمام رفت توی هم ولی از یه طرف
بهش حق میدم چون تا حالا این چیزا و تجربه نکرده
هووووف

به سمت ماشین رفتم درش و قفل کردم و برگشتم تو در و باز
...کردم دیدم ترنم نشسته روی صندلی

ترنم هقی زد و گفت

ترنم:میت رسم...میت رسم ازم بگیرنت
آرمان من بدون تو نمیتونم

سرش و از روی سینم برداشتم و گفتم

آرمان:هیس عشقم اینطوری هق هق نکن قلبم درد میگیره
زندگیم
پیشونیش و بوسیدم

آرمان:دیگه واسه چیزای بیخودی گریه نکن من هیچیم همیشه
تا اخر هفته میریم از این خراب شده یه زندگی قشنگ
میسازیم کنار بچه هامون دوس داری؟
سرش و گذاشت رو سینم

ترنم:دوتا بچه داشته باشیم

ببصداشکستم#

#Part_214

آرمان:دوتا چیه؟من حداقل دو یا سه جین میخوام

ترنم:اووه جینات چندتایی هست؟

آرمان:هفتایی

ترنم:ه میخوایی زمین فوتبال راه بندازی؟

آرمان:اره فکر کن داریم فوتبال بازی میکنم ده یازده تا بچه اینطرف ده یازده تا بچه اونطرف...چی بشه

ترنم:احتمالا من و با ماشین بچه ساز اشتباه نگرفتی؟

آرمان:عشقم تو که زیاد سختی نداری همه سختیاش واسه منه

ترنم:عه حالا که اینطور شد خودتم زایمان کن

آرمان:شرمنده این یکی از توام خارجه

ترنم:عه پس قراره تمام تیم فوتبالت و من به دنیا

بیارم؟

...آرمان: عارع با کمک خدا و یاری من

ببصداشکستم#

#Part_215

خندید و گفت

ترنم: خیلی پرویی

گونش و بوسیدم و گفتم

آرمان: قربون خنده هات بشم عشقم

همیشه بخند

غذا چی میخوری سفارش بدم

ترنم: هیچی الان خودم یه چیزی درست میکنم

آرمان: نمیخواد خودت و خسته بکنی چی میخوای بگم بیارن؟

ترنم:عه آرمان دوس دارم دست پخت خودم و بخوری

آرمان:جووون خب از اول همین و بگو

بیصداشکستم#

#part_216

ترنم:پرو دلتم بخواد دست پخت من و بخوری

آرمان:معلومه که دلم میخواد خانومم

ترنم#

از بغل آرمان اوادم بیرون و به سمت آشپزخونه رفتم
یه دختری که بهش میخورد سی یا سی و پنج سالش باشه با
دیدنم بلند شد اخمی کرد و رفت سمت ظرف شویی
وااا چیشد الان؟

ارث باباش و خوردم؟

بدون اینکه بهش محل بدم رفتم سمت فریزر نگاه می

بهش کردم از گوشت و ماهی بگیر تا هرچی که بخوام توش
یود ولی من هوس ماکارانی کرده بودم و آرمانم عاشقش بود
عه وا گفتم عاشق؟ آرمان شکر خورده بجز من عاشق چیز
دیگه باشه

از توش گوشت چرخ کرده در آوردم یه بشقاب برداشتم که
گوشت و بذارم توش بشقاب و برداشتم خواستم گوشت و بذارم
توش که اون دختر با چاقوی بزرگی کخ دستش بود زد به
بشقاب که بشقاب شکست

ترنم: چته روانی مگه مریضی؟

#بیصداشکستم#

#Part_217

دختره: روانی تویی در ضمن وقتی آرمانم بیاد و ببینه بشقاب و
شکوندی و کردی تو دستم جرت میده

هنگ کردم

آرمانش؟ بشقاب و شکوندم کردم تو دستش؟
با صدای جیغش به خودم اومدم
لبه بشقاب که تیز بود و کرده بود تو دستش

ترنم: تو واقعا دیوونه ای

صدای آرمان اومد

آرمان: اینجا چخبره؟

خواستم چیزی بگم که دختره هقی زد و گفت

دختره: آقا آرمان من داشتم کار میکردم که این خانوم اومد

بشقاب و شکوند کرد توی دستم

آرمانم مثل من توی هنگ

آرمان یه ابروش و انداخت بالا و گفت

آرمان: ترنم بشقاب شکسته و کرده توی دستت؟ عار ع لعیا؟

دختره که فهمیدم اسمش لعیا هست گفت

لعیا: ااره آقا

بیصداشکستم#

#Part_218

آرمان خونسرد نزدیکم شد انگشت شصتتش و گذاشت کنار لبم
و با لبخند گفت

آرمان:اخه جوجه من میتونه به کسی آسیب بزنه؟
لبش و گذاشت رو لبم عمیق بوسید
انقدر تو هنگ کارش بودم که فقط تونستم چشمام و ببندم
آرمان ازم جدا شد دستم و گرفت و بلند گفت

آرمان:شیشه ها و که جمع کردی آت و آشغالات و جمع کن از
خونم گمشو بیرون
دستم و اروم کشید و به سمت پله ها رفت همراهش رفتم
اون دختر برای چی اونطوری باهام رفتار کرد!؟
نخواستم از آرمان بپرسم ولی بازم طاقت نیاوردم و پرسیدم

...ترنم:میگم که

آرمان:جونم؟

ترنم:اون دختره واسه چی اونطوری رفتار کرد؟

آرمان:چون که دلباخته بنده شده و وقتی که تو و دیده ناراحت شده و خواسته خودش و مظلوم جلوه بده

بیصداشکستم#

#Part_219

هننن

دستم و از دست آرمان کشیدم بیرون و پا تند کردم سمت
آشپزخونه

دیدم اون دختر سلیطه نشسته روی صندلی
صدای آرمان و میشنیدم ولی اهمیت ندادم
خواستم فقط این بود برم اون دختر عوضی و جر بدم
رفتم سمتش محکم زدم تو گوشش

ترنم:این و زدم برای اینکه به عشق من چشم نداشته باشی
یکی دیگه هم زدم و گفتم

ترنم: اینم زدم که واسه اینکه برای نامزد بقیه چشم نداشته باشی
خواستم یکی دیگه بزدم که آرمان دستم و گرفت من و کشوند
توی بغلش

دستش و دور شکم حلقه کرد و بغل گوشم زمزمه مانند گفت

آرمان: من و تو کی نامزد کردیم؟

برگشتم بهش چشم غره رفتم که با خنده گفت

آرمان: اوه اوه هرچی شما بگین عشقم

#بیصداشکستم

#Part_220

صداش و بلند کرد و رو به لعیا که تو شک سیلی من بود گفت

آرمان: هنوز که اینجا تمرگیدی بلند شو گورت و گم کن

لعیا بلند شد و با بغض گفت

لعیا: من فقط دوست داشتم مگه چیکار کردم جرمم چیه؟ جرمم
اینه که پولدار نیستم؟ جرمم اینه که اونقدری ندارم که بخوای
عاشقم بشی؟

آرمان خودت میدونی زشت نیستم حداقل از این عطیقه
خوشگلترم

آرمان خواست بزنه توی گوشش که دستش و گرفتم توی دستم
و گفتم

ترنم: عشقم بذار حرفش و بزنه

لعیا با تنفر نگام کرد و گفت

لعیا: حرفام تموم شد از جلوم گمشو کنار مبخوام برم

ترنم: عه زشته که... حرفات و زدی حالا میخوای بری؟ بذار منم
حرفام و بز نم بعد برو

بیصداشکستم#

خواستم چیزی بگم که آرمان گفت

آرمان:اولن که من یه تار مو عشقم و با صدتای تو و خوشگلتر از ت عوض نمیکنم شاید تو خوشگلتر باشی ولی ذاتت خرابه ولی این و میبینی از بچه دو ساله هم پاک تره حالا گمشو بیرون تا ننداختمت بیرون دستم و کشید و به سمت پله ها برد رفتیم توی اتاقش که شروع کردم به زیر لب حرف زدن

ترنم:عه عه عه میبینی تو روز روشن میخواد دوس پسر م و بکنه واس خودش نچ نچ نچ باید جرش میدادم سیلی کمش بود دختره زشت...از حق نگذریم زشت نبود از من خوشگلتر بود با این فکر که آرمان چندوقت باهاش تو خونه بوده و معلوم نیست که چندبار با دختره سکس داشته اشک تو چشمام جمع شد آرمان صدام کرد که نگاش کردم

آرمان:ترنم چرا اشک تو چشمای خشگلت جمع شده؟

با صدای بغض دارم گفتم

ترنم: آرمان

آرمان: جان دلم خوشگلم؟

ترنم: چندبار باهات سکس کردی؟

آرمان اول هنگ نگام کرد انگار که تو شکه بعد شروع کرد
بلند خندیدن

بیصداشکستم#

#Part_222

خندش که تموم شد گفت

آرمان: زیاد بوده آمارش از دستم در رفته

اشکی که تو چشمام جمع شده بود راهه خودشون و پیدا کردن

آرمانه: عه دیوونه شوخی کردم من اون دختره و تخمم

هم حساب نمیکردم چه برسه بیارمش تو تخرم

اشکام و با دستش پاک کرد که گفتم

ترنم: واقا راست میگی؟

آرمان: نه دروغ میگم دور هم بخندیم خب راست میگم دیگه
عزیزم اون فقط یه جاسوس بود که الان دارن به حسابش
میرسن

ترنم: جاسوس؟

آرمان: اراع خشگلم داداش عزیزم واسم بپا گذاشته بود

ترنم: گفتمی که دارن به حیابش میرسن منظورت چی بود؟

...آرمان: بماند

ببصداشکستم#

#Part_223

ترنم:نماند

آرمان:مهمترین چیزش و میخوان ازش بگیرن البته اگه داشته باشه

متوجه شدم چیو میگه ولی شک کردم بخاطر همین پرسیدم

ترنم:بکارتش؟

آرمان:درست حدس زدی

آرمان رفت خودش و انداخت روی تخت
نه من نباید بذارم همچین کاری و باهانش بکنن رفتم به سمت
آرمان
نسستم بغل آرمان

ترنم:آرمان لطفا این کار و باهانش نکن مهمترین چیز برای یه
دختر بکارتشه ازت خواهش میکنم بخاطره منم که شده این
کار و نکن باهانش

آرمان روش و کرد به سمتش دستش و گذاشت رو صورتم

آرمان: تو چرا انقدر مهربونی؟

ترنم: آرمان لطفا نذار کارشون و انجام بدن

آرمان گوشیم و از رو میز بده

بیصداشکستم#

#Part_224

بلند شدم گوشیش و از روی میز دادم بهش گوشی و گرفت
دست منم کشید بغل خودش خوابوند شالم و زد کنار شروع
کرد به نوازش موهام شماره ای گرفت و گذاشت رو گوشش

آرمان: الو... هنوز که کاری نکردین؟ خب خوبع پس
اول ببین اگه دختره فقط یکم بترسونش ولی اگه زن بود
هرکاری خواستی آزادی باهاش بکنی
خنده بلندی کرد و ادامه داد

آرمان :اره

گوشی و قطع کرد و گفت

آرمان:راحت شدی؟

ترنم:اره مرسی

لبش و گذاشت رو لبم

لب پایینیش و مک محکمی زدم که تو گلو خندید

لبش و از رو لبم برداشت و با خنده گفت

آرمان:جووون خشن دوس داری عشقم؟

بیصداشکستم#

#Part_225

لبخندی زدم و لبم و زیر دندونم کشیدم

محکم لبش و کوبید رو لبم و وحشیانه شروع کرد به مک زدن

انقدر محکم و با سرعت مک میزد که حتی نمیتونستم

همراهیش کنم

نفس که کم آورد ازم جدا شد
زبونش و کشید روی لبش

آرمان: جوونز چه مزه ای داد

ترنم: خیلی بدی لبم باد میکنه

آرمان: دلبری کردن این عوابع هم دارع

ترنم: اووم پس همش دلبری میکنم

آرمان خندید و توله سگی نثارم کرد

جدی لب زدم

ترنم: میخوام برم خونمون

آرمان: اونوقت میشه بگی با اجازه کی؟

ترنم: با اجازه خودم تو فعلا فقط رلمی ن کس دیگه

پس لازم به اجازه کسی نی

آرمان اخمی کرد و گفت

آرمان: حواست به طرز صحبت کردنت باشه

بیصداشکستم#

#Part_226

ترنم: نباشه میخوای چیکار کنی هان؟

آرمان: ترنم سگم نکن به جون خودت کاری میکنم عین سگ

پشیمون بشیا

زدم زیر گریه

ترنم: خسته شدم خدایا بکشم راحتم کن چرا راحتم نمیکنی؟

مگه مرگ حقه هر آدمی نیست من حقم و میخوام حقم و بده

آرمان بغلم کرد و زیر گوشم گفت

آرمان:خفه شو تا خفت نکردم احمق

ترنم:دلم واسه مامانم تنگ شده

آرمان:خب عشقم این که غصه خوردن نداره نفسم میبرمت
ببینیش

ترنم:نمیخوام میخوام برم خونمون مگه نگفتی چندوقت دیگه
میخوایم بریم خارج میخوام چندروز آخری که ایران هستم و
برم پیش خانوادم اونا من و دوس ندارن من که دوسشون دارم

آرمان پشتم و نوازش کرد و لب زد

آرمان:باشه حالا که تو اینطوری میخوای میبرمت عزیزم

بیصداشکستم#

#Part_227

سرم و از روی شونه آرمان برداشتم بهش نگاه کردم

یکم سرم و بردم جلو کمی سرم و کج کردم و لبم و گذاشتم
روی لبش

چون برای اولین بار بود که پیش قدم میشدم شوکه شده بود
همراهی نکرد

شروع کردم به مکیدن لب پایینش که گوشتی تر بود وقتی حس
کردم نفس کم آوردم سرم و کشیدم عقب و زمزمه کردم

ترنم: بدک نبود ولی همراهی میکردی بهتر میشد

آرمان ک انگار از شوک در اومده بود گفت

آرمان: که اینطور؟ آگه همراهیت میکردم بهتر بود هوم؟

با لوندی سری تکون دادم که خیمه زد روم

بیصداشکستم#

#Part_228

شروع کرد به بوسیدنم جوری میبوسید که انگار میخواد لبم و
بکنه طعم خون و توی دهنم حس کردم نفس کم آوردم مشت
آرومی به سینه آرمان زدم که

متوجه شد و کشید عقب

آرمان: اوووم چه مزه ای داد
گوشه لبم و بوسید و گفت

آرمان: عاشقتم نفسم

ترنم: منم عاشقتم ولی میترسم

آرمان: از چی زندگی؟

ترنم: نمیدونم یه حسه ترسی دارم نمیدونم چرا

آرمان: وقتی من کنارتم از هیچی نترس

نفس عمیقی کشیدم

ترنم: امشب برم؟

آرمان: میبرمت

روش خیمه زدم و گفتم

ترنم:میرم کفشم و پا کنم همراه حرفم گونش و بوسیدم و

رفتم توی حیاط نشستم تا کفشم و بیوشم وقتی پوشیدم سرم و
گذاشتم روی زانوم

بیصداشکستم#

#Part_229

به آیندم فکر کردم

دلشوره خاصی داشتم

میترسیدم

ولی ترجیح میدم بهش فکر نکنم

آرمان اومد دستش و به طرفم دراز کرد دستش و گرفتم و بلند

شدم دستش و دورم حلقه کرد تا ماشین همراهیم کرد دره

ماشین و باز کردم و نشستم آرمانم نشست

آرنج دستش و گذاشته بود رو شیشه و دستش و لای موهاش

برده بود

ماشین و روشن کرد
بنظرم کلافه بنظر میرسید

آرمان: خانومم مواظب خودت باش تنهایی هیچ جا ترنم جان
دارم تاکید میکنم هیچ جا نمیری هر جا خواستی بری بهم زنگ
بزن خودم میام دنبالت اگه نتونستم راننده میفرسم
یکی و میذارم بیست و چار ساعتی جلوی خونتون باشه ولی
احتیاط شرطه عقله متوجهی عزیزم؟

ترنم: آرمان میترسم اخه چه نیازی به این چیزاس؟

آرمان: خانومم این چیزا و نگفتم که بترسی گفتم که مواظب
باشی در ضمن آشور هیچ ترسی نداره فقط بی عقله ممکنه
خیلی کارا بکنه

بیصداشکستم#

#Part_230

نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم بد به دلم راه ندم
رسیدیم جلوی خونه
برگشتم سمت آرمان

آرمان: دلم نمیخواد تنهات بذارم اما دوس ندارم فکر کنی
زندانبیت کردم

رفتم جلوتر نزدیک صورتش که شدم نگام بین چشمای مشکی
جذابش و لب و سوسه کنندش
آخر طاقت نیاوردم و چشمام و بستم و لبم و کوبیدم به لبش با
جون و دل همراهیم کرد هیچ کدوممون دوس نداشتیم از هم
جدا بشیم ولی نیاز به اکسیژن داشتیم با اکراه از هم جدا شدیم
لبخندی زد و گفت

آرمان: مواظب خودت باش

در جوابش گونش و بوسیدم و گفتم

ترنم: تو همینطور عشقم

از ماشین پیاده شدم ولی یادم افتاد که گوشیم هنوز دسته آرمانه
برگشتم تو ماشین و مظلوم گفتم

ترنم:گوشیم و نمیدی؟

آرمان:خوبه گفتم یادم نبود

در داشبورده و بار کرد از توش جعبه ای در آورد و داد بهم
بهش نگاهی انداختم گوشی بود اما چرا گوشی خودم و نداد؟
همین سوال و ازش پرسیدم که گفت

#بیصداشکستم

#Part_231

گوشی خودت بدرد نمیخورد سیمکارتت هم همینطور

زیر لب اهانی گفتم و خدافظی کردم

زنگ خونه و زدم صدای دریا اومد

دریا:کیه؟

چون جلوی آیفون نبودم نمیتونست ببینه کیه

یدفعه صدای آرمان اومد

آرمان: منم در و باز کن

دریا: عهه تویی آرمان جان بفرما تو

اخمی کردم و رو به آرمان گفتم

ترنم: تو برای چی اومدی؟

خنده ای کرد و گفت

آرمان: ای جونم حسود خودمی اومدم با بابات کار دارم

ترنم: معمولاً بابا این موقع روز شرکته

آرمان پوزخندی زد و گفت

آرمان: باش پس میرم شرکت

روی کلمه شرکت تأکید کرد که تعجب کردم

بیصداشکستم#

#Part_232

خواستم چیزی بگم ولی آرمان خدافظی کرد و رفت
رفتم توی خونه دیدم دریا با لبخند اومد وقتی من و دید اخمی
کرد و گفت

دریا: پس آرمان کو؟

پوزخندی زد و گفتم

ترنم: وای تا الان تو جیبم بودا بذار ببینم فکر کنم تو راه از
جیبم افتاده

دریا اومد جلو خواست بزنه تو گوشم که مامان دستش و گرفت
و داد زد

مامان: چندوقت نبوده الانم که اومده میخوای باهاش بجنگی؟ واقعا
برای خودم متاسفم که تو دخترمی

دریا زل زد تو چشم مامان و گفت

دریا: من مامانی مثل تو و نمیخوام

مامان خواست بزنه تو صورتش که سریع دستش و گرفتم

مامان داد زد و گفت

مامان: دستم و ول کن بزنم تا بفهنه چی میگه از بچگی هیچی
بهت نگفتم اینطوری سر خود شدی واسه خودت

دریا: بابا بیاد تکلیفت و مشخص میکنم

مامان با پوزخند گفت

مامان: فقط صبر کن بابات بیاد تکلیفم و با دوتاتون مشخص
میکنم

بیصداشکستم#

#Part_233

دست مامان و گرفتم و گفتم

ترنم: بیا بریم قربونت بشم کارت دارم

مامان چشم غره ای به دریا رفت و با هم به سمت اتاقم رفتیم

روی تخت نشستیم

مامان اشک تو چشماش جمع شده بود

مامان: بی معرفت نمیگی یکی اینجا دلتنگته

ترنم: الهی قربونتون بشم منم دلم تنگتون بود مامان قشنگم فقط

یه چیزایی پیش او مده بود که حضمش واسم سخت بود باید با

خودم کنار میومدم

مامان: چیشده بود مگه؟ ترنم داری نگرانم میکنی

ترنم: اخی من چطوری میتونم شما و ول کنم

مامان: و او ترنم چی میگی مگه قراره ولم کنی؟

به سختی لب زدم

ترنم:میخوام برم

مامان رنگش پرید

مامان:کجا؟

بیصداشکستم#

#Part_234

ترنم:مامانم واقعا نمیدونم چطوری بگم پس بذارین هر وقت
آرمان اومد بهتون توضیح بده

مامان:ترنم سکتتم دادی حرف بزن ببینم چی میگی چه ربطی
به آرمان داره

پریدم وسط حرف مامان و گفتم

ترنم:هیس مامان قشنگم آروم باش باشه چشم میگم

فقط تو آروم باش حرص نخور
یکم که آروم شد شروع کردم به حرف زدن

ترنم: آرمان قراره بیاد خواستگاری
مامان خواست چیزی بگه گه گفتم

ترنم: لطفا بذار حرفم و کامل بزnm بعد هرچی خواستی بگو

ترنم: یکم مشکل واسه آرمان پیش اومده که میخواد من و
همراهه خودش ببره خارج شاید عقد و عروسی اینجا بگیریم
شاید نگیریم هیچیش معلوم نیست
مامان مات و مبهوت نگاه میکرد

مامان: تو و آشور مگه هم دیگه و دوس نداشتین؟ مگه قرار نبود
بیاد خواستگاری؟ ترنم من دارم دیوونه میشم قضیه چیه؟

بیصداشکستم#

#Part_235

ترنم: مامانی چرا بزرگش میکنی؟ یه چیزی بود تموم شد و رفت
الان مهمه که من و آرمان عاشق همیم

مامان: آرمان چه مشکلی داره؟

ترنم: لطفا بذارین الان نگم خواهش میکنم مامانی

مامان: آخه من چطوری دوریت و تحمل کنم؟
بعدشم من باید قبل رفتنت یه چیزایی و بهت بگم

ترنم: چیو؟

مامان: بذار بابات بیاد همه چیو متوجه میشی

باشه ای گفتم

مامان: یکم استراحت کن موقع شام صدات میکنم

ترنم: چشم مامان قشنگم

حصله نداشتم لباسام و عوض کنم فقط شالم و در

آوردم رو تخت دراز کشیدم در اتاق زده شد دریا اومد تو
تعجب کردم
دریا اومده تو اتاقم؟

دریا: اووم من اومدم یه چیزی بهت بگم

دستم و گذاشتم رو پیشونیم

ترنم: چی؟

دریا: من متاسفم

بلند شدم نشستم رو تخت

ببصداشکستم#

#Part_236

موضوع جالب شد

اومد جلوتر نشست روی تخت

دریا: من خیلی اذیتت کردم اخه مامان همیشه تورو دوست
داشت منم که میدونی حسودم ولی الان سر عقل اومدم میخوام
که من و ببخشی
میبخشی اجی؟

بغلش کردم و گفتم

ترنم: معلومه که میبخشم

دریا: پس بلند شو بریم یه دور بزنیم شام مهمون من به
مناسبت صلحمون

ترنم: حرفشم نزن حال ندارم خستم میخوام بخوابم

دریا: ترنم ناراحت میشما بلند شو بریم دیگه لباسم که تنته

ترنم: خیره خب بذار به آرمان زنگ بزنم بگم داریم میریم
بیرون

احساس کردم کمی هول شد

دریا: وایا چرا باید به آرمان بگی؟
خواهرتم نمیخورت که بلند شو بریم

ترنم: اما

دریا: هووف نخواستم نمیخواه بیای همه خواهر دارن منم
خواهر دارم

ترنم

ببصداشکستم#

#Part_237

ترنم: باشه ناراحت نشو برو منم الان میام

دریا رفت بیرون
هووف خدا یه روز خواستم استراحت کنم نمیذارن که بلند شدم
شالم و سرم کردم گوشیم و برداشتم خواستم زنگ بزنم به
آرمان اره زنگ بزنم بهتره
شمارش و پیدا کردم خواستم زنگ بزنم که دره اتاق باز

شد

دریا: ترنم داری زنگ میزنی؟

ترنم: نه بابا بریم

کیفم و برداشتم رفتم پایین

ترنم: من حاضرم

مامان: کجا ب سلامتی؟

ترنم: میخوام با اجیم برم بیرون

مامان: با دریا؟

ترنم: اجی دیگه هم داشتم و رو نکردی؟

بیصداشکستم#

#Part_238

دریا هم او مد

مامان نگاه مشکوکی به دریا انداخت و رو به من گفت

مامان: مواظب خودت باش عزیزم

ترنم: باشه مامانی فلن خدافظ

مامان: خدا به همراهات

از در زدیم بیرون

دریا: بیا با ماشین من بریم

ترنم: با کمال میل

نشستیم تو ماشین

دریا صدای ضبط و تا آخر زیاد کرد

با آهنگ ابخونی میکریدی و خودش و تکون میداد

ترنم: ابجی چرا امقدر شادی امروز خبریه؟

زیر لب چیزی گفت که متوجه نشدم
بلند گفت

دریا: چرا نباشم با ابجییم آشتی کردم

بیصداشکستم#

#Part_239

لبخندی زدم

گوشی دریا زنگ خورد گوشیش و برداشت با دیدن شماره
زیر لب چیزی گفت و جواب داد

دریا: الو سلام جیگر نه دارم با ابجی جووونم میرم بیروون
بلند خنده ای کرد و ادامه داد

دریا: نه قربونت بشم فعلا

ترنم: کجا میریم؟

دریا:یه جای خوب

ترنم:اون جای خوب اسم نداره؟درضمن ما خیلی از شهر دور شدیم اینجا کجاست

دریا:میفهمی ابجی جوووونم

ترنم:چرا انقدر کشیده حرف میزنی؟

دریا:همینجوری

دریا گوشیش و برداشت اخمی کرد

دریا:گندت بززن

ترنم:چیشد؟

دریا:شارژم تموم شد

بیصداشکستم#

#Part_240

ترنم: عهه

دریا: گوشیت و بده

ترنم: باش... بیا

دریا: چه گوشی خوبی چقدر نوعه

ترنم: چون همین امروز آرمان داد بهم

دریا: عه حیف شد

پوزخندی زد

ترنم: چرا حیف؟

دریا: چون الان میندازمش بیرون

ترنم: چی میگی؟

خواست چیزی بگه که در سمت من باز شد برگشتم با کسی که
دیدم ساکت شدم

آشور: خانومی نمیخوای پیاده بشی؟

ترنم: آشور ازم چی میخوای؟

آشور: خودت و خانومی

دریا: کار من تموم شد میخوام برم

آشور: کارت حرف نداشت

صدایش و بلند کرد داد زد

آشور: هادی سحراب بیاین

از ترس خودم و چسبوندم به دریا

ببصداشکستم#

ترنم: دریا اجی تروخدا نزار من و بیر
بخدا میکشتم

دریا: گمشو بیرون نترس نمیکشت فوق اخرش یکم باهات حال
میکنه بعد میفروشت به شیخای عرب

آشور: دریا کصشر نگو

اون دو نفر دستم و کشیدن که جیغ زدم و شروع کردم به اشک
ریختن

دستم و کشیدن به سمت ماشین آشور بردن

ترنم: دریا تروخدا التماست میکنم

بزور سوار ماشینم کردن آشور نشست عقب اون دونفر
خواستن دوتاشون بشینن جلو که آشور گفت

آشور: سحراب تو بشین عقب

من و نشوند تو ماشین سریع خواستم از اون طرف پیاده بشم
که اون یارو که اسمش سحراب بود نشست از این طرفم
آشور نشست

در و بستن و ماشین راه افتاد

ترنم: آشور ترو خدا

آشور: ببند دهنهت و عزیزم
بهتره بخوابی راه طولانیه

ترنم: داری من و کجا میبری؟

آشور: نمیدونم راننده یکی دیگس

ترنم: آشووور

آشور دستش و گذاشت لای پام و گفت

اگه نخوابی مجبورم خودم و سرگرم کنم

سریع دستش و از پام زدم کنار که پوزخندی زد

بیصداشکستم#

#Part_242

ترنم:من دختر عموتم

آشور:دوس دخترمم هستی

ترنم:نیستم

آشور:پس میخوای بگی دوس دختر اون داداش حرومزادمی

جیغ کشیدم:بهش فش نده

با پشت دست محکم کوبید توی دهنم

هقی زدم و گفتم

ترنم:خیلی نامردی آرمان پیدات کنه بد بلایی سرت

میاره

آشور پوزخندی زد و گفت

آشور: سحراب این چی میگه؟

سحراب: اقا جسارت نباشه ولی یه مشتی کصشر خبر نداره شما
میخوااین چیکار کنید

آشور: شنیدی هرزه کوچولو؟

ترنم: من هرزه نیستم

رو به سحراب گفت

آشور: دستمال و بده

دستمالی به سمت آشور گرفت آشور اون و رو بینیم گذاشت

آشور: نفس عمیق بکش توله سگ

نمیخواستم نفس بکشم چون میدونستم میخواد بیهوشم کنه ولی
بعد دو دقیقه نفس کم اوردم و نفس عمیقی کشیدم و چیزی
نفهمیدم

#بیصداشکستم

#Part_243

با حس دست کسی وسط پام چشمام و باز کردم

پاهام کاملا باز بود یکی از پاهام زیر پای سحراب بود اون
یکی زیر پای آشور بود دست آشورم وسط پام بود

جیغ کشیدم

ترنم:چیکار میکنی اشغال دستت و بردار لجن

آشور:خفه شو حرومزاده نذار همینجا بکنمت

هق هقی کردم

ترنم: ترو خدا نکن دستت و بردار آشور

آشور: باشه

سحراب یکم بلندش کن شلوارش و بکش پایین

ترسیده گفتم

ترنم: آشور نه ترو خدا نکن

آشور: خفه شو دیگه

شلوار و شرتم و کشیدن پایین
دوباره پام و گذاشتن زیر پاشون

آشور شروع کرد به مالیدن بهشتم

جیغ زدم... گریه... کردم... التماس کردم... هیچ کدوم فایده
نداشت

سحراب: آقا شق درد گرفتم میشه منم یکم بمالمش

آشور: تو چقدر حشری هستی

سحراب: اقا واسه خودتون و ندیدین؟

بلند خندیدن

بیصداشکستم#

#Part_244

هق زدم

شرتم در آوردن

آشور انگشت فاکش و گذاشت رو بهشتم

صدای گریم بلند تر شد

با دستم زدم تو صورت آشور محکم تر زد توی صورتم

از درد جیغی کشیدم

آشور: هادی بزن کنار از تو صندوق یه طناب بیار

هادی: چشم

ترنم: آشور... آشور میخوای چیکار کنی؟ تروخدا کاری بهم

نداشته باش... تو مگه دوسم نداشتی؟

آشور: هه دوس داشتن

هادی طناب و داد به آشور
آشور دستام و گرفت سحراب طناب و از رو پای آشور
برداشت و دستم و باهانش بست
جیغ کشیدم

ترنم: دستام و بازکن لنتی

ماشین شروع به حرکت کرد

دست اون سحراب لعنتی نشست رو سینم شروع کرد به مالیدن
شروع به باز کردن دکمه های مانتوم کرد

ترنم: آشور ترو خدا نکن خودم و میکشم

آشور تهدید وار گفت

آشور: خودت و میکشی!؟

نذار همینجا بکنمت بفهم چه گوهی میخوری

ترنم:هیچ گوهی نمیتونی بخوری آشغال

بیصداشکستم#

#Part_245

آشور پوزخندی زد و گفت

آشور:سحراب شلوارش و در بیار

ترنم:آشور میخوای چیکار کنی؟ غلط کردم ببخشید

آشور:دیگه گوهم بخوری فایده نداره

شلوارم و بزور در آورد

سحراب:آقا همه لباساش و در بیارم بهتره

آشور:چرا که نه

شروع کرد در آوردن بقیه لباسام

هقی زدم

ترنم:نکن...ترو خدا نکن...م...من...می...میمیرم

سحراب:نترس نیمیری

لبش و گذاشت رو لبم و بقیه دکمه هام و باز کرد
سرم و تکون دادم که ازم جدا بشه که آشور شالم و کند مو هام
و محکم کشید که نتونستم سرم و تکون بدم

با یه دستش سرم و نگه داشته بود با یه دستش بهشتم و میمالید
نفس که کم آورد ازم جدا شد

سحراب:اوووف چه چسبید

اشکام تمام صورتم و خیس کرده بود هرکی جای این دوتا بی
رحم بود دلشون به رحم میومد

بیصداشکستم#

#Part_246

تمام لباسام و در آوردن لخت توی ماشین بودم و دوتا حرومزاده داشتن بهم تجاوز میکردن و من هیچ کاری از دستم بر نمیومد زیر لب فقط اسم آرمان و صدا میزدم

آرمان#

هرچی به ترنم زنگ زده بود جواب نداده ساعت ۱۱ شبه الانم دیگه دیر وقته بخوام زنگ بزنم حتما خسته بوده خوابیده با همین فکر چشمام و گذاشتم رو هم خواب و بیدار بودم که با صدای گوشیم چشمام و باز کردم

خواستم حرف بزنم ولی با صدای هق هق زنی مکث کردم

آرمان:شما؟

زن عمون: آر... آرمان

آرمان: زن عمو شمایی چرا گریه میکنی چیشده
دوباره زد زیر گریه
داد زدم

آرمان: دِ بگو چیشده

زن عمو: تر... ترنم

آرمان: ترنم چی زن عمو دق مرگم کردی درست حرف بزن

زن عمو: ترنم نی هر جا و بگی دنبالش گشتیم بچم نیس آرمان

نفسم گرفت

میخواستم حرف بزنم لبام تکون میخورد ولی صدایی ازش

خارج نمیشد

سوئیچم و برداشتم و زدم بیرون

نمیدونم با چه سرعتی رفتم که ده دقیقه ای رسیدم

بیصداشکستم#

#Part_247

محکم با یه دستم مشت میکوبیدم به در با یه دستم زنگ میزدم
در که باز شد با سرعت رفتم تو
داد زدم

آرمان: ترنم کجاس؟

زن عمو: نمیدونم آرمان دارم دق میکنم تزو خدا بچم و پیدا کن

بابا: نگران نباشین حتما رفته پی هرزگی

صورتتم از عصبانیت سرخ شد

رفتم جلوش و ایسادم

آرمام: آگه الان مشتم و نمیکوبم تو صورتت فقط به خاطر

بابامه پس حواست و جمع کن من صبور نیستم

دریا: مگه دروغ میگه؟

زن: عمو جیغ کشید

زن: عمو: خفه شو ببند دهنت و معلوم نی با بچم چیکار کردی

نشست روی زمین به موهایش چنگ زد

چی؟ این الان گفت با بچم چیکار کردی؟

رفتم جلو دریا گفتم

آرمان: ترنم با تو بوده؟

دریا: ااره داشتیم میرفتم بگردیم ولی گفت با دوس پسر م فرار

دارم میخوام برم

تو صورتش غریدم

آرمان: دختره لجن دوس پسرش منم

بیصداشکستم#

#Part_248

بلندتر داد زدم

آرمان: میفهمی دوس پسرش منم قرار بود هر جا میره به من
بگه ولی نگفت دریا اگه بفهمم یه تار مو از سر ترنم کم شده
باشه به ولای علی میکشمت
فهمیدی؟

عمو: سر دختر من داد نزن

آرمان: داد میزنم میخوام ببینم میخوای چیکار کنی

عمو: درست حرف بزن

آرمان: درست؟ نذار به خاک سیاه بشونمت نذاااار

به سمت در رفتم تو گوشیم دنبال شماره آشور گشتم
زنگ زدم جواب نداد
دوباره زدم

دوباره و دوباره ولی جواب نداد
سوار ماشین شدم
بغض تو گلوم بود
کی گفته مرد گریه نمیکنه؟
ترنم کجایی
عشقم الان تو چه حالی هستی؟
بغضم و به سختی قورت دادم
دوباره زنگ زدم به آشور خاموش بود
داد زدم
لنت بهت آشور
بدون توجه به ساعت زنگ زدم به بابا

بابا:بله؟

آرمان:بابا

بابا:آرمان پسرم تویی

خیره این موقع شب

آرمان:چندتا از آدمات و بفرس بگردن دنبال ترنم

بابا:دنبال ترنم واسه چی؟

آرمان:اون پسر بی همه چیزت ترنم و برده

بابا:نگران نباش پسرم پیداش میکنیم خب؟

بیصداشکستم#

#Part_249

آرمان:خدافظ

گوشی و قطع کردم

ماشین و روشن کردم به سمت خونه آشور رفتم

بعد یک ربع رسیدم

میدونستم نیست ولی به خودم امیدواری میدادم که هست

رفتم محکم کوبیدم به در صدای سرایدار اومد

سرایدار:چخبرته مگه سر اوردی

در و که باز کرد بدون توجه به سر و صداش رفتم تو

خونه

با دو به سمت میومد و حرف میزد

سرایدار: آقا شما کی هستی؟ آقا آشور بفهمه اومدین تو خونس
من و میکشه

همه جای خونه و گشتم نبود ک نبود

گلدون و برداشتم کوبیدم به کف خونه
هوار کشیدم

آرمان: زنگ بزن به اون صاحب حرومزادت

...سرایدار: ولی

آرمان: هیچی نگو برو زنگ بزن

رفت بره گوشیش و بیاره منم دنبالص رفتم تو حیاط منتظرش
شدم

شمارش و گرفت

سرایدار: الو آقا... ببخشید خدافظ

تا خواستم گوشی و بگیرم قطع کرد

داد کشیدم

آرمان: چرا قطع کردی

سرایدار: روم همیشه بگم

#بیصداشکستم

#Part_250

آرمان: یا تو مرتیکه چرا قطع کردی؟

سرایدار: روم سیاه آقا گفتن که دارم کسی و میکنم بعدا زنگ

بزن

وای نه ترنم وای خدا

افتادم رو زمین

سرایدار: آقا... آقا چتون شد

آرمان: گوشیت و بده

سرایدار: واسه چی؟

آرمان: آقا ترو خدا اذیت نکن گوشیت و بده

سرایدار که حال بدم و دید گوشیش و داد

شماره آشور و گرفتم

بعد چندتا بوق جواب داد

صدا او مد... صدای ناله عشقم بود

صدای آشور و نمیشنیدم

آرمان: به ولای علی دستت به ترنم بخوره میکشمت حرومزاده

میکشمت

با صدای بلند خندید

آشور: صدای ناله عشقت و گوش کن ببین داره روم بالا و پایین
میشه و ناله میکنه ولی آرمان خاک تو سرت چرا نکردیش
تاحالا

نزدیک بود سرم بی کلاه بمونه ها

آرمان: گوشی و بده ترنم حرومزاده

ترنم: فعلا نمیتونه فقط اجازه ناله کردن و دادم بهش

صدای گریه و هق هق عشقم اومد

ترنم: آرمان

آشور: تروخدا بزار باهانش حرف بزنم

بیصداشکستم#

#Part_251

آشور: آههههه

اوه ببین داداش بزرگه داره التماس میکنه

آههه محکم تر

صدای جیغ و گریه ترنم اومد

ترنم: آر...هق...آرمان

آرمان: جانم نفسم جانم زندگیم
اذیتش نکن حرومزاده آشور پیدات کنم کونت میذارم
صدای جیغ ترنم اومد و گوشی قطع شد
گوشی و دادم و رفتم آروم قدم میردم
آروم اشک میریختم
آروم هق هق میکردم
کی گفته مرد گریه نمیکنه؟
کی گفته مرد کم نمیاره؟

#بیصداشکستم#

#Part_252

#ترنم#

ترنم: آشور تروخدا هرکاری بخوای میکنم فقط این کار و باهام
نکن

دست سحراب رفت وسط پام شروع کرد به مالیدن

بهشتم

بدنم بر خلاف ذهنم عمل میکرد

آهی کشیدم

سحراب: جوون بلاخره راه اومدی

آشور خنده بلندی کرد

آشور: تو که راضی هستی ناز کردنت واسه چیه جنده خانوم

هق هقم اوج گرفت

من چیکار کرده بودم که جنده خطابم میکرد!؟

آشور: فقط میتونم یه کاری در حقت بکنم

ترنم: چی هرچی بگی قبوله

آشور: اینکه دختر و نگیت و ازت نگیرم

ولی باید از پشت راضیم کنی نظرت؟

هرچی فکر کردم دیدم بهتره

ترنم:باشه

آشور مردونگیش و گرفت توی دستش و گفت

آشور:بدو بخورش

ترنم:نه اصلا

بیصداشکستم#

#Part_253

آشور:خیله خب پس جر خوردن و دوس داری

سحراب:آقا اگه بار اولش باشه که خشک جر میخوره

آشور:خودش خیس نمیکنه ب من مربوط نی

از حرفشون ترسیدم

خواستم از پا آشور پیام پایین که نداشت

آروم زمزمه کردم

ترنم: میخوام خیسش کنم

آشور پوزخندی زد و دستش و از دور کمرم باز کرد
خواستم بشینم روی صندلی که سحراب دوطرفم و گرفت و
گذاشتم روی پای خودش
وقتی باسنم روی مردونگیش نشست هینی کشیدم
آشور و سحراب خندیدن

هادی: آقا من بزرم بالا چیکار کنم؟

آشور: این خانوم خوشگله و نمیبینی میتونی بکنیش

هادی: جووون

ترنم: سرم و نزدیک مردونگی آشور گرفتم
سرش و کردم توی دهنم شروع به مک زدن کردم

سحراب: خودت و تکون بده جنده

آشور کمرش و بلند کرد شروع کرد توی دهنم کمر زدن

به سرفه هام توجهی نداشت

آب دهنم از کناره های لبم بیرون ریخته بود و وضعیت رقت انگیزی ایجاد کرده بود

آشور: آههه آگه همکاری نکنی از جلو کارت و میسازم

♡:بِیَیَصِّدَاَشْکَسْتَم#

#Part_254

یکم دیگه که کمر زد کشید بیرون

آشور:بدو بشین روش

اشکم ریخت و رفتم رو پای آشور

آشور مردونگیش و گرفت توی دستش و با سوراخم میزون کرد

آشور:بشین روش

آروم نشستم که سرش واردم شد جیغی کشیدم

آشور: سحراب خفش کن

سحرب: ای به چشم

سحراب او مد جلو لبش و گذاشت رو لبم همزمان آشور کل
مردونگیش و کرد توم

جیغ بلندی کشیدم که خودم دلم بحال خودم سوخت

اشکام رو گونه هام سرازیر شدن و نفسم از ی طرف بند او مده
بود

آشور خودش رو عمیق تر واردم کرد که پایین تنم از درد و
سوزش بی حس شد و لحظه ای نفسم رفت

پی در پی مردونگیشو واردم میکرد و محکم ضربه میزد، به
معنای واقعی کلمه جر خورده بودم

سحراب با حالت چندشی از لبام گاز میگرفت و با

دستای آزادش سینه هامو ماساژ میداد

از بی کسی و تنهایی گریهام شدت گرفت و صورتم و خیس کرد

از اینهمه وحشی بازی نفسم بند اومده بود و بریده بودم

!امیدی به نجات پیدا کردن نداشتم، میدونستم کارم یه سره میشه

یه سره میشه که دیگه حتی آرمانم که انقدر خاطرمو میخواد
تفم تو صورتم نمیندازه

بیصداشکستم#

#part255

هق هق هام اوج گرفت ولی تو گلو خفه شد، دیگه واقعا داشتم
خفه میشدم، با دستم سینه‌ی سحراب حرومزاده رو چنگ زدم
عقب نکشید که هیچ جری تر شد و با ولع بیشتری بوسید

موهاشو محکم کشیدم و مشت های پی در پی تو سینه اش زدم
تا بالاخره عقب کشید با چشمای خمار و لحن چندشی گفت

سحراب :چیه جنده کوچولو؟؟ چرا جفتک میندازی!؟

نفس های عمیق کشیدم و هق هقم رو آزاد کردم، تفی تو
صورتش انداختم با صدای بلندی حروم زاده خطابش کردم

آشور همینطور محکم ضربه میزد و با صدایی که ناقوس
مرگم و بختک روحم شده بود آه های عمیق میکشید، موهام رو
تو چنگش گرفت و سرم رو با عقب کشید

سحراب از فحشی که بهش گفته بودم عصبی جستی زد و
محکم کشیده ای به گونه ای سمت چپم زد

چشمم پر و خالی شد و شوری خون رو تو دهنم حس کردم، با
زجه اب دهنم رو همراه با خونی که تو دهنم

جاری بود رو جمع کردم و بیرون تف کردم

آشور با آه عمیقی ضربه آخرو زد و تمام آبشو داخل خالی کرد
و ازم بیرون کشید

با دستمالی مردونگیش رو تمیز کرد و شلوارشو کشید بالا

از حقارت و تجاوزی که بهم شده تند تند اشک ریختم و
هیستریک جیغ کشیدم بدنم خود به خود شروع به لرزیدن کرد
درکی از محیط اطراف نداشتم و نمیدونستم داره چه اتفاقی می
افته

فقط جیغ میزددم و میلرزیدم، سحراب بحت زده و نگران نگام
کرد و روبه آشور گفت

سحراب: آقا نمیره بیوفته رو دستمون؟؟

:آشور لبخندی زد و گفت

آشور: نه بابا این جنده صدتا جون داره، درضمن هنوز کارم
باهش تموم نشده

:روبه هادی کرد و گفت
یکم تند تر برو کارای زیادی داریم -

هادی چشمی گفت

آشور: سحراب لباساش و تنش کن نمیخوام مشکلی پیش بیاد

...سحراب: ولی اقا من

از زبان سوم شخص

ترنم حال خوبی نداشت

دلش برای معشوقش تنگ شده بودی

دلش برا جسم دست نخوردش تنگ شده بود

آن سو معشوقی که غیرتش اذیتش میکرد غیرتی که باعث

درده قلبش شده بود قلبی ک ناسازگاری میکرد

...اما آشور

جوری وانمود میکرد انگار که آسوده خوابیده اما چه کسی
میدانست که در دلش فوقایی بر پاست؟
غوقایی که دلش معشوقش و میخواست
... او میدانست که معشوق مقصره اما

بیصداشکستم#

#part256

سحراب با طناب او مد نردیک و دست و پاهامو بست

.لرزش بدنم هر لحظه بیشتر و بیشتر میشد

...چشمام تار شد و همه جا سیاه شد و چیزی نفهمیدم

با احساس کشیده شدن دست و پاهام و نفس تنگی چشمام رو
بی جون باز کردم و دور و اطراف رو از نظر گذروندم

،نگاهم به آشور که لخت مادرزاد بین پاهام نشسته بود افتاد
دستم رو تکون دادم که متوجه شدم بستن

روم رو به طرف دستم کردم و یکه خورده نگاهم به طناب
هایی که دست و ماهامو رو به میله های تخت بسته بودند
انداختم

تا خواستم حرفی بزنم و جیغ و داد کنم، صدام تو گلو خفه شد
و متوجه شدم که دهنم بستند

دوباره چشمه‌ی جوشان چشمم روون شد و اشکام همینجوری
راه خودشون رو پیدا کردند

نگاهم به دست آشور که یه چیزی دستش بود
تاحالا ندیدم بود
بزرگ بود شبیه به آلت مردونه
آشور او مد نزدیک تر

آشور: میدونی با این چیکار میکنن

ناباور و خیره به دستش سری به چپ و راست تکون دادم و
لبخندی زد و دستش رو روی بهشتم گذاشت

آشور: میخوام بیرمت اون بالا مالا ها، اون جاها که دوست
داری.

بیصداشکستم#

#Part_257

آرمان#

آشور: آههههه
اوه ببین داداش بزرگه داره التماس میکنه
آههه محکم تر
صدای جیغ و گریه ترنم اومد

ترنم: آر... هق... آرمان

آرمان: جانم نفسم جانم زندگیم
اذیتش نکن حرومزاده آشور پیدات کنم کونت میذارم
صدای جیغ ترنم اومد و گوشه قطع شد
گوشی و دادم و رفتم آروم قدم میردم

آروم اشک میریختم

آروم هق هق می‌کردم
کی گفته مرد گریه نمی‌کنه؟
کی گفته مرد کم نمیاره؟
کی گفته مرد تو خودش میریزه و دم نمیزنه؟

مگه ما احساس نداریم؟ مگه ما قلب نداریم؟
ماهم استانه‌ی صبر داریم، صبرمون لبریز میشه

خب بابا ماهم آدمیم، جنسمون لطیفه ولی روحیمون خشنه

هق هقم بیصدا اوج گرفت و اشکام از چشمم سرخوردند و
پایین اومدند

همونجا نزدیک پارک رو زمین نشستم و به درخت پشتم تکیه
دارم، زانومو بلند کردم و دستمو روش گذاشتم

دشت مشت شدمو مدام روش می‌کوبیومم و حرص می‌خوردم

رگ غیرتم باد کرده بود داشت گردنمو میترکوند
بسته‌ی سیگار برگمو از جییم بیرون کشیدم و نخ‌ی رو آتیش
زدم و بین لبهام گذاشتم

شروع کردم به گرفتن کام، کام‌های سنگینی که با هر فوتشون
به بیرون سلفه می‌کردم و تا مرز خفگی میرفتم

خاک بر سرم

خاک بر سر من که نتونستم از عشقم محافظت کنم
خاک تو سر من بخت برگسته کنند که بعد عمری رسیدن به
عشقم باید اینجوری بشه

به ولای علی، به جان خود ترنم که برام عزیزه اگه یه تار مو
از سر ترنم کم بشه آشور رو با هیمن دستام میکشم
خودم خونشو میریزم

حرص می‌خوردم و تو دلم با خودم قول و قرار می‌زاشتم
یک آخر رو به سیگار زدم و از جام بلند شدم

بی‌صداشکستم#

#Part_258

به سمت ماشین رفتم
سوار شدم و به سمت خونه حرکت کردم
رفتم توی خونه اما فکرم پیش عشقم بود عشقم از برگ گل
پاک تر بوداما حالا
نه نه نه

آرمان احمق باهانش کاری نکردم
ولی یکی مدام توی ذهنم تکرار میکرد
پس اون صدای چی بود صدای ناله کی بود
داد زدم

عربده کشیدم

گریه کردم

شکوندم

خالی نشدم

رفتم به سمت قفسه مشروبام شیشه ودکا و برداشتم با شیشه سر
کشیدم انقدر خوردم که هیچی نمیفهمیدم
گوشیم زنگ خورد
شاید ترنم باشه

به سمت گوشی رفتم به سختی پیداش کردم قطع شد
هرچی فکر کردم رمز گوشی و یادم نیومد لش کردم رو مبل
گوشی و داشتم بغلم
برای بار دوم گوشی زنگ خورد

آیکن سبز و لمس کردم
صدای ترنم بود

آرمان_

آرمان: ترنم تویی عشقم

آرمان ترنم کیه من عسلم_

آرمان: عسل!؟

عسل: ااره عسل

تو کجایی یه چیزایی شنیدم نگرانت شدم دادم میام پیشت

آرمان: باشه بیا ترنم

بیصداشکستم#

#Part_259

داشت خوابم میرفت که زنگ خونه زده شد بزور بلند

شدم تلو تلو خوران رفتم به سمت در در و باز کردم ترنم بود

دستش و کشیدم انداختمش تو بغلم

آرمان: اومدی عشقم؟ دلم واست تنگ شده بود اون حرومزاده که
کاریت نکرد؟

چرا ساکتی حرف بزن دیگه

عسل: نه عشقم کاریم نکرد

آرمان: بریم میخوام خودم مطمئن بشم

عسل: من از خدومه عزیزم

#عسل

وقتی به آرمان زنگ زدم من و با ترنم اون عشق هرزش
اشتباه گرفت و این یه پوئن مثبت واسه من بود
سکسی ترین لباس خوابم و پوشیدم یه مانتو جلو باز قرمب و
شلوار قد نود مشکی و شال قرمز مشکیم و

تنم کردم گوشیم و سوئیچ ماشینم و برداشتم و سوار ماشین
شدم

حرکت کردم به سمت خونه آرمان
آخ آرمان نمیدونی چه خوابی برات دیدیم
ماشین و پارک کردم پیادا شدم رفتم با سمت خونه آرمان زنگ
و زدم در باز شد آرمان دستم و کشید پرت شدم تو بغلش

آرمان: اومدی عشقم؟ دلم واست تنگ شده بود اون حرومزاده که
کاریت نکرد
عسل: نه عشقم کاریم نکرد

آرمان: بریم میخوام خودم مطمئن بشم

پوزخندی زدم و گفتم

عسل: من که از خدومه عزیزم

بیصداشکستم#

#Part_260

رفتیم توی اتاق من و انداخت رو تخت شروع کرد به

بوسیدن لبام دستم و انداختم دور گردنش و همراهیش کردم
برگشتم و برعکس شدیم حالا من روش بودم اون زیرم
از روش بلند شدم شروع کردم به در آوردن لباسام به لباس
زیرم که رسید
آرمان طاقت نیاورد و اومد جلو و حشیا نه لباسای زیرم و در
آورد

عسل: چخبرته عشقم همش واسه خودته

آرمان: هییس حرف نزن بذار حال کنیم

لبش و گذاشت رو گردنم

عسل: عشقممم

آرمان: جوونم

عسل: بذار یه عکس بندازم

آرمان: وقت گیر اوردی!؟

عسل:گیر نده دیگه اخه دوس دارم

آرمان:نه

عسل:اصن قهرمم

آرمان:باشه لوس خانوم

با باشه ای که گفت پوزخندی زدم و گوشی و برداشتم و چندتا
عکس انداختم

عسل:یه دستت و بذار رو سینم یکیشم رو بهشتم لبتم بچسبون
به گردنم

آرمان:ترنم داری کلافم میکنیا

عسل:باشه باشه این اخریه

عکس و که انداختم آرمان ازم جدا شد و به سمت تخت رفت
سریع عکسا و فرسادم برای آشور و گوشی

و خاموش کردم
رفتم به سمت آرمان
خواب بود همه معلوم نی چقدر خورده که وضعش این شده
چاقو کوچیکم و از کیفم در آوردم
رون پام و خط انداختم در حدی که کمی خون بیاد منتظر شدم
به حد کافی که رسید خون پام و با ملافه پاک کردم چسبه
کوچیکی به پام زدم و
رفتم توی بغلش دراز کشیدم

#آرمان

با سردرد بدی بیدار شدم چشمام و که باز کردم نگاهم به
دختری خورد که تو بغلم بود وحشت زده هولش دادم

#بیصداشکستم

#Part_261

وقتی برگشت دهنم از تعجب باز موند

زد زیر گریه

عسل: خیلی عوضی لاشی کثافت من اومده بودم کمکت کنم اما
تو چیکار کردی
وای خدا بدبختم کردی لعنتی خانوادم من و میکشن آرمان خیلی
بیشرفی

محکم دهنش و گرفتم

آرمان: تو از کجا پیدات شد!؟

من مست بود

عسل بهم بگو اینجا چه گوهی میخواستی بخوری

دستم و از دهنش برداشتم که با شدت بیشتری گریه کرد

بلند شدم لباسام و پوشیدم

کلافه دستی به موهام کشیدم

خدایا هیچی یادم نمیاد

خااک تو سرت آرمان

خااک تو سرت به ترنمت خیانت کردی احمق

آرمان:خفه شو خفه شو جنده حرومزاده
از روی میز گلدون و برداشتم به طرفش پرت کردم که اگه جا
خالی نداده بود حتما میمرد

رفتم نزدیکش موهاش و گرفتم توی دستم

آرمان:از من چی میخوای!؟

عسل:هیچی عوضی من او مدم پیشت کمکت کنم چون تو زنگ
زدی بهم و گفتی ترنم ولت کرده ولی توعه عوضی بهم
تجاوز کردی

بیصداشکستم#

#Part_262

آرمان:هیچ کدوم از حرفات و باور نمیکنم

موهاش و محکم تر کشیدم که جیغی کشید

عسل:ول کن موهام و عوضی

محکم کوبوندم توی دهنش که جیغ بلندی کشید
دنبال گوشیم گشتم روی کنسول پیداش کردم

شماره آیدین و گرفتم
بعد چندتا بوق جواب داد
صداش خواب آلود بود

آیدین: هوم

آرمان: بلند شو بیا اینجا

آیدین: تو کی هستی دیگه!؟

آرمان: آیدین عصاب من تخمی هست بدترش نکن آرمانم تا نیم
ساعت دیگه اینجا باش

بدون اینکه منتظر جوابش باشم گوشی و قطع کردم

عسل انگار که ترسیده بود

عسل: من میرم وقتی شکایت کردم بیا دادگاه

آرمان: اوکی میتونی گورت و گم کنی
سریع بلند شد لباساش و پوشید و از در زد بیرون

سریع شماره زیر دستم و گرفتم

محمد: جانم آقا؟

آرمان: کجایی؟

محمد: تو اتاقم اقا

آرمان: الان یه دختر از خونه میزنه بیرون میری دنبالش

بیصداشکستم#

#Part_263

آرمان: میری نبالش و تا نیاوردیش بر نمیگردی

فهمیدی!؟

میریش خونه خودت بهش کاری نداشته باش فقط ببندش که رم

نکنه

محمد: حله آقا دیگه امری ندارین؟

آرمان: ن فلن

لباسام و پوشیدم و رفتم به سمت اداره آگاهی که رفیقم توش
کار میکرد

توی راه بودم که یادم اومد شاید شیفتش نباشه

گوشیم و برداشتم شمارش و گرفتم

#ترنم

ناباور سرم و تکون دادم

خدایا تنها امیدم خودتی نذار بدبختم کنه میدونم شاید بنده خوبی

واست نبودم ولی تو خدای خوبی هستی تو کمکم کن

آشور اومد نزدیکم

آشور: این باید بره تو بهش تنگ و نابت ولی خب از اونجایی

ک دوس دارم خودم دختر و نگیبت و بگیرم پس

فعلا کاری نمیکنم ولی یکم حال کنی اشکال که نداره
اومد جلو یه چسبم دستش بود
اون چیزی ک دستش بود و نزدیک بهشتم گذاشت و چسب زد

پوزخندی زد و گوشیش و در آورد
با فکر به کاری که میخواد بکنه قلبم درد گرفت دعا کردم که
فکرم اشتباه باشه
...اما نه

آشور:خوش میگذرع بهت!؟
یکم آه و ناله کن عشقت بشینه باهات جق بزنه

اومد جلو چسب دهنم و باز کرد

جیغ کشیدم

ترنم:خدا ازت نگذرع اشغال
لعنت به تو لعنت به منی که بدنم بر خلاف عقلم به عشقم
خیانت میکنه لعنت به همتون

بیصداشکستم#

#Part_264

دیگه اختیار بدنم دست خودم نبود آه و ناله میکردم
گریه میکردم

آشور پوزخندی زد و گفت

آشور:خوش بگذرع بهت

نمیدونم چندیاعت گذشته بود ولی برای باز سوم بود که ارضا
میشدم

درسته دست و پام بسته بود اما اگه بازم بودم جون نداشتم بدنم
و تکون بدم

داشتم از حال میرفتم که صدای در و شنیدم
...سحراب بود

نمیدونم چی تو صورتم دید که پوزخندی زد و اومد جلوم

صدای باز شدن زیپ شلوارش و شنیدم

اونی که به بهشتم وصل بود و کند و بجاش مردونگی خودش
و چسبوند به بهشتم

سحرا ب: جووون میدونم توم دوس داری الان این کلفتم و بکنم
توت ولی حیف که آشور بفهمه جرم میده
ولی من به همین لاپایی هم قانع هستم

ترنم: هق... ترو خدا... هق

با من اینکار و نکن... هق... آرمان پیداتون کنه میکشتون ...

سحرا ب: هه

به کارش ادامه داد
انقدر ادامه داد که برای بار دوم ارضا شد
گوشیش زنگ خورد
سریع جواب داد

سحرا ب: الو آقا اومدم نه نه اومدم

بیصداشکستم#

#Part_265

دست و پام و باز کرد

دستم و گرفت من و کشوند با خودش به طرف بیرون برد
فقط به زمین نگاه میکرد

حسه اینکه بخوام سرم و بلند کنم نداشتم
اگه دستم و ول میکرد میخوردم زمین
من و برد تو یه اتاق دستم و ول کرد که افتادم بهم توجهی
نکرد که سالمم یا نه

همونجا کف زمین دراز کشیدم
چشمام داشت بسته میشد

...دعا کردم دیکه هیچوقت چشمام و باز نکنم
با دردی که تو دستم حس کردم چشمام و باز کردم

صدای عذاب الهیم اومد

آشور: هه فکر کردی به همین راحتی از دست من راحت
میشی؟

ترنم: به زودی از دستت راحت میشم

آشور: شب به حسابت میرسم فعلا کار دارم

آشور#

آشور: بلند شو برو دست و پا ترنم و باز کن بیرش تو اتاق
دومی

سحراب: چشم آقا

هادی: میگم که آقا میخواین باهاش چیکار کنین؟

پوزخندی زدم و گفتم

آشور: همون کاری که با عشق من کردن

نیم ساعت گذشت که زنگ زدم به سحراب

آشور: تو داری چه گوهی میخوری که نیم ساعته نیمدی

چندتا زرت و پرت کرد که قطع کردم

پنج دقیقه نگذشته بود که اومد

بیصداشکستم#

آشور: حواست به کارایی که میکنی باشه پرم ب پرت بگیره
پرپرت میکنم

سری تکون داد و رفت

یکم پنیر و نون برداشتم گذاشتم توی سینی و بردم به سمت
اتاقی که ترنم داخلش بود در و که باز کردم جسم بی جون
ترنم و دیدم که روی زمین افتاده
سینی و گذاشتم روی زمین و سریع بغلش کردم گذاشتمش
روی تخت

با تمام سرعتم رفتم پایین یه لیوان آب برداشتم و اومدم بالا و
شروع کردم به خیس کردن صورتش ولی انگار نه انگار

هادی: آقا فکر میکنم بر اثر شوک و ضعف بیهوش شده با سرم
خوب میشه

با صدای هادی برگشتم سمتش

آشور: پس معتل چی هستی برو بگیر دیگه

چشمی گفت و رفت

ترنم و بغل کردم گذاشتمش رو تخت
نشستم بغلش

آشور: تو قیافت مظلومه ولی باطنت خرابه

ترنم تو نباید بمیری هنوز کارم باهات تموم نشده

گوشیم و برداشتم و به عکسایی که عسل واسم فرساده بود نگاه
کردم

...این عشقه منه

عشقه منه که لخت تو دستای اون بیشرفه

میدونم کاری نکردن ولی لخت تو دستاشه

اون جنده شده

واسه خاطر کاری که اون آشغال لاشی باهانش کرد جنده شده و
من

آره من آشورِ کیانمهر همین کار و با عشقش میکنم

هادی با وسایل توی دستش اومد سمتم

آشور: من میرم پایین کارت تموم شد بیا پایین

سری تکون داد که رفتم

بیصداشکستم#

#Part_267

رفتم تو اتاقم

اومده بودم شمال جایی که یروز وقتی هیچی نداشتم پول قرض
کردم و به هزار بدبختی اینجا و خریدم که وقتی با عشقم
ازدواج کردم دستش و بگیرم و بیارمش اینجا ولی اون
حرومزاده ها نداشتن و من الان اومدم انتقام گذشتم و بگیرم
ازشون

ترنم#

چشمام و باز کردم

با نوری که به چشمم خورد دوباره چشمام و بستم و دوباره باز
کردم

سرم توی دستم بود

خدایا دمت گرم انقدر ازم بدت میاد که من و نبردی پیش
خودت؟ انقدر بنده بدی بودم؟

در باز شد نگاهم و به در دوختم آشور اومد تو ترسیدم خودم و
جمع کردم
که آشور پوزخندی زد و گفت

آشور: نترس فعلا کاری باهات ندارم

ترنم: تو که هرکاری میخواستی باهام کردی تروخدا ولم کن

آشور: من که هنوز کاری نکردم
اگه به اینا میگی کار به اون کاری که میخوام باهات بکنم چی
میگی!؟

ترنم: آشور تروخدا جون هرکی دوس داری این کار و باهام
نکن من میمیرم
آرمان ولم میکنه

آشور: اتفاقا منم همین و میخوام

ترنم: من بدون آرمان میمیرم

آشور داد زد

آشور: منم بدون عسل مردم
شما منو کشتین تو و اون حرومزاده
و منم میخوام همین بلا و سرتون بیارم تا بفهمین من چی
کشیدم

ترنم: عسل کیه؟

بیصداشکستم#

#Part_268

آشور: چیشد نمیشناسی!؟

ترنم: نه عسل کیه!؟

آشور: هه جالبه یکم صبر کن عکسش و نشونت بدم

سری تکون دادم که گوشیش و در آورد یکم باهش کار کرد
بعد گوشه و گرفت سمتم
با چیزی که دیدم حس کردم نفسم واسه لحظه ای بالا

نیومد

این عشق من بود!؟

عشقی که یکی دیگه بغلش بود

قیافه دختره خیلی واسم آشنا بود

این... این عسل دوستمه...ینی دوستم بود ولی الان این تو بغل

عشقم

آرمان تو نباید این کار و باهام میکردی

ولی حق داره...آره حق داره وقتی من زیر خواب داداشش

هستم اونم میره رو یکی دیگه

اولین قطره اشکم چکید

آشور:هه چیشد یادت اومد!؟

عشقم و شناختی؟

البته فعلا که با عشق تو ریخته رو هم

میبینی چطوری بغلش کرده

بین دستاش و کجا گذاشته

تاحالا با تو اینطوری عکس انداخته

دستم و گذاشتم رو گوشام و شروع کردم به جیغ کشیدن

ترنم:حق داره...حق داره وقتی میبینی من زیر داداش

هستم اون چرا حال نکنه ها!؟

ازتون متنفرم

صدای گوشیه آشور بلند شد

آشور: اوه اوه ببین کی زنگ میزنه

#بیصداشکستم

#Part_269

نگاهم و به سقف دوختم

صدای آرمان اومد

آرمان: حرومزاده ترنم و چیکار کردی

آشور به ولای علی میکشمت

آشور: هی هی آروم برو بذار برسم بهت

خب از احوال عشقت میپرسی!؟

بگم واست که عشقت عین یه مرده متحرک زل زده به سقف

میدونی چی بهش نشون دادم؟

آرمان: جاکش چیکارش کردی!؟

آشور: فوش نده البته اگه میخوای کاری به عشق نداشته باشم
کلمه عشقت و هی به تمسخر میگفت

آشور: عکسی که دیشب با عسل خانوم انداخته بودین و نشونش
دادم

ولی ژستی که گرفته بودین خوب بودا مگه نه ترنم؟

آرمان: عکس!؟ چه عکسی؟ چی میگی تو

آشور: پوزخندی زد و گفت

آشور: هه تلگرامت و چک کن

آرمان ساکت شد بعد دو دقیقه صدای دادش اومد

آرمان: وای خدا ترنم عشقم باور نکن

آشور: میخوای بگی عکس فیکه!؟

خونی که رو تختت هست چی؟
عسلی که دیگه دختر نیست چی؟
اینام فیک هستن!؟

#بیصداشکستم

#Part_270

آرمان ساکت شد

هق هقم بلند شد

سکوت آرمان تائیدی بود برای حرفای آشور

آشور تلفن و قطع کرد

...تنها شدم

دیگه هیچکس دوسم نداره

از هیچکس منظورم آرمان و مامانمه

آرمان که با یکی دیگس

مامانم که حتما دختر هرزه نمیخواه

#آشور

دارم انتقام میگیرم

ولی آروم نمیشم

باید کاره اصلی و بکنم تا آروم بشم

آره همینه

میدونم زوده ولی برای اینکه آروم بگیرم و آتش درونم
خاموش بشه لازمه که هرچی زودتر این کار و بکنم
بلند شدم از اتاق زدم بیرون
رفتم پایین سحراب و هادی لش کرده بودن رو مبل
رو بهشون گفتم

آشور: واسه شب خودتون و آماده کنید

سحراب: برای چه کاری آقا!؟

آشور: میخوام دختر و نگیش و بگیرم

سحراب: جو و ونز پایتم

آشور: ببند

نگاهی به ساعت انداختم هفت و نشون میداد

آشور: بلند شو برو یه چیزی واسه شب بگیر حداقل خودتون از
گشنگی نمیرین

سحراب: کباب بگیرم؟

آشور: فرق نداره

فقط زیاد بگیر به اندازه دو یا سه روز داشته باشیم انقدر بیرون نرین

#بیصداشکستم

#Part_271

سحراب: حله آقا

رفتم به سمت اتاقم خودم و انداختم رو تخت به شب فکر کردم
اینکه کاره نا تمومم و تموم کنم
چشمام و بستم و پا به دنیای بی خبری گذاشتم

#ترنم

صدای تیک تیک ساعت

صدای شر شره بارون

صدای حرف زدن از بیرون

صدای پرنده

به گوشم میرسید

زل زدم به ساعت روی دیوار ساعت ده شب بود

الان مامانم داره چیکار میکنه!؟

طبق معمول نشسته داره کتاب میخونه!؟

آرمان عشق نامردم چی داره با عشقش حال میکنه!؟

بابام چی اون حتما خوشحاله که شرم کم شده دیگه نون خور

اضافه توی خونش نیست!؟

دریا چی!؟ اون حتما نشسته و داره میخنده که دیگه نیستم

به ساعت زل زدم

به عقربه هایی که هر لحظه در حال گردش بود

ساعت یازده شد

...در باز شد

آشور اومد تو

شروع کرد به در آوردن لباساش

خدایا نه این یکی نه من فقط همین یکی و دارم بدبخت میشم

خدایا

آشور اومد جلو

پاهام و کشید که به حالت دراز کش در اومدم

شروع به التماس کردم

غرور هیچ معنایی نمیده

ترنم: آشور ترو خدا بدبختم نکن بیچاره میشم

لبش و گذاشت رو لبم که صدام تو گلوم خفه شد
هق زدم

خدا و صدا زدم ولی انگار خدا پشتش و بهم کرده بود
شروع کرد به در آوردن لباسام
دست و پام و تکون میدادم نمیداشتم کارش و بکنه محکم زد
توی گوشم

ببصداشکستم#

#Part_272

آشور: خواستم تنهایی بکنمت ولی انگار به گروپ بیشتر علاقه
داری

به دنبال حرفش با صدای بلندی هادی و سحراب و صدا زد

اومدن سمتم

جیغ کشیدم

با تو دهنی که خوردم ساکت شدم و هق هقم و آزاد کردم

اومدن روی تخت دستام و گرفتم

آشور و حشیانه لباسام و پاره کرد

لخت بودم میون سه تا گرگ

خدا و صدا زدم ولی جوابم و نداد

با فرو کردن مردونگیش توی بهشتم ساکت شدم

تنها چیزم و ازم گرفت

گریه نکردم

داد نردم

خدا و صدا نردم

درد داشتم

اما درده قلبم بیشتر بود

صداشون و میشنیدم اما نمیتونستم

عکس العملی نشون بدم

آشور تلمبه هاش و از سر گرفت

خودش و توم خالی کرد

از روم بلند شد

بعد دوساعت ولم کردن و رفتن

...من مُردم

جسمم مرد
من تموم شدم
با درد بلند شدم نشستم روی تخت
چشمم به تخت افتاد
زل زدم به خدنی که روی تخت بود
این خونِ خونِ پاکیه من بود
دیگه دختر نیستم

...خندیدم
نه خنده کم بود
قهقهه زدم
در باز شد آشور اومد تو
با بهت زل زد بهم

بیصداشکستم#
#Part_273

آشور: چته تو دیوونه شدی!؟

هیچی نگفتم و به خندم ادامه دادم

آشور اومد نزدیکم

جیغ کشیدم

میخواستم بگم نزدیک نشو ولی نمیتونستم
حس یه کودکی و داشتم که بلد نیست صحبت کنه
دلَم میخواست گریه کنم ولی نمیتونستم
بغض داشت خفم میکرد

آشور ترسید

اومد جلو زد تو گوشم

ازش ترسیدم رفتم عقب تو خودم جمع شدم

آشور: چت شده دختر داری میترسونیم

زل زدم تو چشماش نمیدونم چی توی چشمام دید که رفت عقب

آشور: فردا میبرمت پیش آرمان

هیچ عکس العملی نشون ندادم
تعجب و میشد از چشماش خوند

آشور: نمیخوای حرف بزنی!؟

سرم و انداختم پایین

چند دقیقه زل زد بهم وقتی دید حرفی نمی‌زنم رفت بیرون

گفت قراره برم پیش آرمان

هه حتما میاد استقبال می‌گه عشقم کجا بودی خیلی دنبالت بودم

نه ترنم خانوم اون الان با عشقش خوشه ترنم کیلویی چنده!؟

دیگه هیچکس من و نمی‌خواد

همه من و به چشم خراب می‌بینن

رِمَ اِنِ خِ اِنِ هَ:

#بیصداشکستم

#Part_274

خدایا واسه همه خدایی واسه من کجایی؟

وقتی داشتم التماس می‌کردم کجا بودی

#یک‌ماه‌بعد

دکتر اومد بالا سرم شروع کرد به حرف زدن

دکتر: دخترم هنو قصد حرف زدن نداری!؟ حداقل بگو

نمیتونی حرف بزنی یا نمیخوای

شوهرت خیلی نگرانتهداره دیوانه میشه نمیخوای یک کلمه حرف بزنی؟

نمیخوای بگی دلیل این همه ترست برای چیه؟

نمیخوای بگیلرزش دستات وقتی بابات یا شوهرت و میبینی چیه؟ دخترم تو حتی یک قطره اشکم نریختی مطمئن باش اگه گریه کنی بیا با من درد و دل کنی سبک میشی مثل این یک ماه زل زدم به دیوار رو به روم دکتر که ازم نا امید شد بلند شد بره بیرون نزدیک در که شد گفتم

ترنم: اگه همزمان سه نفر بهت تجاوز کنن بعدش میتونی حرف بزنی؟

اگه فرداش دوتا غریبه باهات بخوابن چی؟! میتونی گریه کنی؟! اینکه بفهمی دیگه هیچکس نمیخوادت چی؟! اینکه بفهمی عشقت که اون همه دم از عاشقی میزد رفته با یکی دیگه چی؟

خانوم دکتر جای من بودی چیکار میکردی

دیگه هیچکس من و نمیخواد

به چشم همه یه دختر بد کاره جنده هرزه میام
اینا دردای منه
بیصداشکستم#
#Part_275

دکتر:گریه کن عزیزم
به تجاوزی که بهت شده فکر کن گریه کن
به عشقت که ولت کرده فکر کن
انقدر ادامه داد که بغضم ترکید و شروع کردم به گریه کردن
دکتر رفت و با آرمان برگشت
با دیدنش دستم شروع به لرزیدن کرد
سریع اومد جلو بغلم کرد

آرمان:هیس قربونت بشم گریه نکن نفسم

جیغ کشیدم

ترنم :بهم نزدیک نشو ولم کن توم بخاطر هوست من و
میخوای

بفهمی دختر نیستم ولم میکنم
برو عشقت منتظرته برو تنهات نذار بفهمه پیش منی

ناراحت میشه
هق هق میکردم و حرف میزد

آرمان که از حرفام شوکه شده بود ساکت شده بود
پوزخندی زد و گفتم

ترنم: من دیگه اون دختره پاکی که دوسش داشتی نیستم یه دختر
هرزه هستم میفهمی!؟

سکوتش مهربی بود برای تائید حرفام
اشکام و از روی صورتم پاک کردم
آرمان از اتاق رف بیرون

ترنم: خانوم دکتر میخوام برم

دکتر: کجا عزیزم هنوز حالت خوب نشده

ترنم: بسه یکماهه که اینجام خسته شدم

دکتر: باشه عزیزم

ترنم: پیه خواهش دارم از تون

دکتر: جانم عزیزم

ترنم: نمیخوام خانوادم من و ببینن

سکوت کرد

ترنم: هیچکس نیست!؟

...دکتر: خبر

پریدم وسط حرفش

ببصداشکستم#

#Part_276

ترنم: ببخشید سوالم بیخود بود

دکتر لبخند تلخی زد و رفت بیرون

بلند شدم لباسای بیمارستان و در اوردم لباسای خودم و پوشیدم
رفتم بیرون دنبال دکتر گشتم
تا پیداش کردم یکم طول کشید
داشت با کسی حرف میزد
خجالت میکشیدم حرفم و بهش بگم

ترنم: ببخشید خانوم دکتر

دکتر: جانم عزیزم؟

ترنم: من... من

دکتر: عزیزم مشکلی نیست برو من هماهنگ میکنم

ترنم: ینی نیازی نیس

پرید وسط حرفم و گفت

دکتر: نه عزیزم برو فقط این شماره من اگه مشکلی پیش اومد
با من تماس بگیر

ترنم: تا آخر عمرم مدیونتونم

دکتر: این چه حرفیه عزیزم خدا به همراهات

خدافضی کردم و زدم بیرون

نمیخواستم الان که دختر نیستمم خونه ولی به لباس نیاز داشتم
میرم یکم لباس بر میدارم و میرم یجایی که هیچکس من و
نشناسه

پولی نداشتم بخاطر همین شروع کردم به پیاده رفتن به سمت
خونه

بعد نیم ساعت رسیدم به جلوی خونمون خسته بودم گشنه بودم
ولی هیچکدومش واسم مهم نی

بیصداشکستم#

#Part_277

زنگ و زدم در باز شد

رفتم تو

صدای مامان اومد

مامان: دریا

اوند بیرون با دیدن من خشکش زد

مامان: تر.. تر نم... وای خدا دختر اومده اومد جلو خودش و

انداخت تو بغلم شروع کرد به گریه کردن

از بغلم اومد بیرون

دستش و گذاشت رو صورتم

مامانم: دردت به جونم تا الان کجا بودی تو که من و دق دادی

ترنم: اومدم وسایلم و جمع کنم

مامان: خوش اوم... چی؟! وسایلت و جمع کنی؟ چی میگی؟

ترنم: میخوام برم

رفتم به سمت اتاقم

کوله پشتیم و در آوردم شروع کردم به جمع کردن لباسم
مامان اومد تو اتاق

مامان: ترنم داری چیکار میکنی

یک ماه نبودى الانم که اومدى داری وسایلت و جمع میکنی و
میری

جواب ندادم

ادامه لباسم و جمع کردم

کافی بود

رفتم سمت کمد اسناد و مدارکم

هرچی که لازم بود و جمع کردم

بیصداشکستم#

#Part_278

کولم و برداشتم و رفتم به سمت مامان که در حال اشک ریختن
بود

دستم و گذاشتم رو دو طرف صورت مامانم

ترنم: من شاید دختر خوبی و است نبودم ولی بدون اون چیزیم
که بابا میگه نیستم
مواظب خودت باش

مامان با حق حق گفت

مامان: حداقل بگو کجا میری

ترنم: بجایی که هیچکس نباشه

مامانم: میدونم نمیتونم جلوت و بگیرم ولی یه لحظه صبر کن

سری تکون دادم

آروم آروم به سمت حیاط رفتم کتونیم و پوشیدم رو پله نشستم
مامان اومد

مامان: بیا این و بگیر یه مقدار پول توشه خودم ماهیانه و است
پول میفرسم

ترنم: نیازی به پولای شوهرت ندارم

مامان؛ این پول اون نیس این پول واسه خودته

ترنم: یینی چی

مامان یه نامه گرفت سمتم

مامانم: تو این همه چیو نوشتم

سری تکون دادم نامه و کارت بانکی و گرفتم بغلش کردم و
گفتم

ترنم: خیلی دوست دارم

بیصداشکستم#

#Part_279

مامان: منم همینطور عزیزم

رفتم به سمت بیرون
در و بستم که ماشین آرمان و دیدم
سریع رفتم پشت ماشینی که بود خودم پنهان کردم که نبینم
بعد اینکه زنگ زد در باز شد رفت توی خونه که به سرعت
شروع کردم به دویدن انقدر رفتم که کامل دور از خونه بودم
رفتم به سمت ترمینال

ترنم: آقا ببخشید اتوبوس شمال کدوم یکیه

اون دومیه خواهرم: _

تشکری کردم و رفتم به سمت اتوبوسی که نشونم داده بود رفتم
رو اخرین صندلی نشستم سه خانوم هم نشست بغلم کولم و
گذاشتم رو پام
با صدای خانومی که بغلم بود بهش چشم دوختم

عزیزم برای چی گریه میکنی؟ _

ترنم: گریه نمیکنم

پس چرا صورتت خیس شده_

دستی به صورتم کشیدم متوجه خیس بودن صورتم شدم

ترنم: چیزی نیست

خانومه که دید حوصله صحبت کردن ندارم پیگیر نشد

بیصداشکستم#

#Part_280

چشمام و بستم ولی صحنه های تجاوز میومد جلو چشمم و
نمیداشت یکم راحت باشم ذهنم رفت به یکماه گذشته

یکماه قبل#

امروز قرار بود آشور من و بیره پیش خانوادم

هه گفتم خانواده!؟

چه خانواده ای!؟

خواه‌ری که خودش من و داد به آشور تا وضع بشه این!؟

بابایی که بود و نبودم و اسش فرق نداره

امامانی که معلوم نیست دنبالم می‌گرده یا نه

آرمانی که پی خوشگذرونیشه

در باز شد آشور اومد تو دستش یه پارچه بود

هیچی نگفتم

اومد جلو دستم و کشید که پرت شدم جلو پارچه و آورد جلو

چشمم و بست

دیگه هیچی واسم مهم نبود هرکاری می‌خواد بکنه

شروع کرد به در آوردن لباسم

نه دوباره تجاوز نه

ترنم: آشور ترو خدا دوباره نه آشور من می‌میرم

بدون توجه بهم کارش و کرد

خودم و تکون میدادم که یه دستم و گرفت بست به بالای تخت

جیغ کشیدم اون یکی دستم بست

دیگه نمیتونستم کاری بکنم

از بدبختیم زار زدم

صدای در اومد

آشور: من میرم بیرون

صدای پا اومد... کسی تو اتاق بود

ترنم: تو کی هستی؟ تر و خدا کاری بهم نداشته باش

صدای قدماش نزدیک تر شد

خواستم خودم و جمع کنم که زانوش و گذاشت رو پام فشار داد
...هق زدم

بیصداشکستم#

#Part_281

دلم میخواست حرف بزنم ولی نمیتوستم

جیغ کشیدم... میخواستم گریه کنم ولی نمیتونستم... نالیدم... ولی

اون عوضی به کار خودش ادامه داد

اومد وسط پام مردونگیش رو بهشتم حس میکردم

با فرو رفتن مردونگیش توی بهشتم جیغی از درد کشیدم
ساکت شدم

اینم چهارمین تجاوزم

تو دو روز چهار بار بهم تجاوز شد
خدایا دمت گرم

ساکت شدم دیگه گریه نکردم جیغ نکشیدم فقط از ضربه های
محکمی که میزد مجبور بودم گاهی ناله کم جونی کنم
لبش و گذاشت روی لبم و عمیق مک میزد
تُفی توی دهنم انداخت و سرش و جدا کرد عقی زدم که
مردونگیش و کرد توی دهنم

بی توجه به عق زدم کارش و ادامه داد نتونستم نفس بکشم و
دندونم خورد به مردنگیش که با ناله مردونگیش و کشید بیرون
و با تمام قدرتش کوبوند توی صورتم
متوجه خونی که از دماغم میریخت شدم
پام و بلند کرد و مردونگیش و توی سوراخ پشتم کرد جیغ
بلندی کشیدم

آهی کشید بعد چندبار تلمبه زدن خودش و با آهه بلندی توی
سوراخم خالی کرد

این رابطه ها هیچ لذتی برام نداشت فقط درد بود و
درد... صدای خش خش لباس پوشیدنش میومد
صدای بهم خوردن در نشون از رفتنش میداد
زیر دلم درد میکرد بهشتم میسوخت
میخواستم بلند بشم ولی دستای بستم اجازه نمیداد

بیصداشکستم#

#Part_282

درباز شد
میخواستم بپرسم کیه ولی نمیتوستم
حس اونایی و داشتم که لال هستن میخوان صحبت کنن ولی
نمیتونن یکی اومد تو شروع کرد به باز کردن دستم چشمام و
که باز کرد با دیدن هادی خودم و جمع کردم

هادی: نترس کاری ندارم باهات

چونم از بغض میلرزید
بلند شدم خودم و جمع کردم که بدنم زیاد مشخص نباشه

هادی:میخوای برات لباس بیارم!؟

سرم و تکون دادم

هادی:صبر کن الان برات میارم

هادی رفت و بعد چند دقیقه با لباس برگشت

لباسا و برداشتم

نگاهی بهشون انداختم

یه بلوز مردانه با یه شلوارک بهش نگاه کردم نمیدونم چی از

نگاهم خوند که گفت

هادی:من اونطرف و نگاه میکنم تو لباس بپوش بعدش کارت

دارم باشه؟

سری تکون دادم

برگشت

لباسا و پوشیدم زیر دلم تیر میکشید

نشستم رو تخت فهمید و برگشت سمتم

بیصداشکستم#

#Part_283

نشست روی تخت که سریع رفتم لبه تخت فهمیدم ترسیدم بلند
شد

نشست روی صندلی کنار تخت

هادی: نترس کاری بهت ندارم

آروم تکیه دادم

دستش و کشید رو لبش و گفت

هادی: ببین ترنم نمیدونم چطور بهت بگم ولی من... من واقعا مثل

سگ پشیمونم از کاری که باهات کردم

من خودم خواهر دارم اگه یکی این کار و باهات بکنه دیوونه

میشم اونوقت خودم خرم خودم بیشر فم همچین کاری و با یکی

دیگه کردم

نمیدونم چی بگم ولی امیدوارم ببخشیم

من مجبوره بودم این کار و بکنم

خواهرم چندوقت دیگه عروسیشه ولی هیچی جهیزیه نداره

مادرم تو یه خونه خرابه زندگی میکنه با پولی که

آشور داد هم میتونم جهیزیه بخرم واسه خواهرم هم یه خونه
خوب واسه مادرم ولی نمیتونم دست به اون پول بزنم
میدونی چرا!؟

چون به یه دختره پاک تجاوز کردم دست مالیش کردم
ترنم من خودم دارم از عذاب وجدان میمیرم دیگه نمیتونم چی
...باید بگم

با سکوت نگاهش کردم

هادی از روی صندلی بلند شد

هادی:میتونم کارم از صدتا نامرد بدتر بود ولی خانومی کن و
حلالم کن

لبخندی از جنس تلخی زدم
توقع داشت ببخشمش

بیصداشکستم#

#Part_284

وقتی تنها چیزی که داشتم و ازم گرفتن توقع داشت ببخشم؟!

نفس عمیقی کشیدم

...خسته بودم

...درمونده بودم

...بریده بودم

.زندگی بدون آرمان و نمیخوام

نگاهم به آینه رو به رو افتاد

لبخندی زدم...بلند شدم

به اطراف نگاهی انداختم

چشمم خورد به ساعت

ساعت و برداشتم کوبوندم به آینه که شکستم

ساعت و انداختم یه تیکه از آینه که لبه تیزی داشت و برداشتم

زیر لب شروع کردم به حرف زدن

خدایا من حاضرم اون دنیا مثل سگ پا سوخته باشم تا اینکه این

دنیا هر روز بهم تجاوز بشه

نمیخواستم مثل این رمانا انقدر و ایسم تا قهرمان داستان بیاد و

نذاره خودکشی کنم پس تیکه شکسته

...آینه و فرو کردم تو رگ دستم
یکم سوخت ولی بی توجه بهش ادامه دادم شیشه و در اوردم
خواستم دوباره فرو کنم که در با صدای بدی باز شد
نگاهی به در انداختم آشور و هادی بودن
آشور داد کشید

آشور: چه غلطی میکنی احمق

بیصداشکستم#

#part_285

قبل اینکه با سرعت به سمت بیادیه بار دیگه محکم شیشه
روی رگ دستم کشیدم که خون ازش جاری شد

آشور سریع مچ دستم و گرفت و شیشه رو پرت کرد کنار و
گفت

آشور: دختره‌ی احمق، چه گوهی خوردی روانی! اگه بمیری
چی؟

،پوزخندی زدم و بدون د نظر گرفتن سوزش دستم

:دستمو پس کشیدم و گفتم
:ترنم :هیچی، یه زن کمتر

:آشور :زر مفت نزن

:بازوم و گرفت و به سمت تخت کشیدم، روبه هادی گفت
:آشور :برو یه دکتری چیزی بردار بیار دستشو بخیه بزنی
!نفهم ببین چه بلایی سر خودش آورده

، با چندی نگاه ازش گرفتم و روی تخت خودمو مچاله کردم
سرم و روی زانوم گذاشتم و به دستم خیره شدم و تو دلم با
!خدای خودم گله کردم

حتی نمیزارم بمیرم !حق داری ها آخه اگه من بمیرم دنیا -
بدبختیاشو سر کی خالی کنه؟ کی دم به دیقه یاد مشکلاش
بیوفته و مثل خر عر بزنه؟ اصن بزا ببینم حالا که زنده موندم
کی یه زن نجس دست خورده رو میخواد؟ کی حاضره
باهاش ازدواج کنه؟ کی به عنوان خانوم خورش میپذیرش؟؟
آرمانی که دم از عاشقی میزد، با یه روز غیب شدنم رفت با
یکی دیگه

از بقیه چه توقعی هست؟؟

آشور نگاهه عمیقی بهم انداخت و گفت

آشور: تقصیر خودت بود کاریه که خودت مقصرشی

ترنم: لنتی مگه من چیکار کردم؟ که مستحق همچین روزیم

بیصداشکستم#

#Part_286

داد کشید طوری که از صداش لرزیدم

آشور: وقتی من و عشقم عاشق هم بودیم برای چی نداشتی به

هم دیگه برسیم! چی بهش گفتمی که حاضر شد جنده بشه ولی

خانوم خونه من نشه

هاااا؟

جوری داد میزد که احتمال میدادم هر لحظه هنجرش پاره بشه

زیر لب زمزمه کردم

ترنم: من چیزی بهش نگفتم فقط بهش گفتم اگه بخواد باهات
ازدواج کنه من بهش میگم دختر نیست

آشور انگار رفته بود تو شوک

آشور: چی زر میزنی؟
اگه دختر نیس پس پسره!؟

ترنم: اون بکارت نداشت

منم دوست داشتم ولی میگفتم از خوشبختی تو منم خوشحالم
ولی وقتی فهمیدم با دوس پسرش رابطه داشته بهش گفتم بهت
میگم

درسته دوس نداشتم اون زنت بشه ولی به خداوندی خدا من
چیز دیگه ای بهش نگفتم

آشور: هه اون آرمان حرومزاده بکارتش و گرفت زنش کرد

ترنم: نه نه اون با دوس پسرش رابطه داشت خودش

بهم گفت

حتی اسم پسره هم چیز بود

یکم فکر کردم

فرهاد نه فهان نه اها فرهوداره

ترنم: اسمش فرهود بود

هم دانشگاهیش بود

بیصداشکستم#

#Part_287

آشور: چرا کصشر میگی؟! فرهود چه خریه

ترنم: بخدا دروغ نمیگم باور کن از خود عسل پیرس البته
معلومه که بهت دروغ میگه بخاطر اینکه آرمان و بد نشون بده
ولی به خوده خدا قسم فرهود باهاش رابطه داشت
حتی من چیزایه دیگه هم میدونم

آشور: چی؟

ترنم: از خودش بپرسی بهتره شاید توضیح بده بهت

آشور: ترنم دهنتم و باز کن بگو چی میدونی

...ترنم: اما

آشور: ترنم

وقتی با تحکم اسمم و صدا زد راستش ترسیدم اره من از

عصبانیت آشور میترسم

هرکیم جای من بود حتما میترسید

بغص کردم

یه روز تو دانشگاه عسل بهم گفت عاشق شدم

تعجب کردم خب عسل دختر راحتی بود هرشب پارتی بود هر

هفته با یه پسر خب از اونجایی که قبلش بهم گفته بود رو تو و

آرمان کراش زده من زیاد باهانش راحت نبودم چون از نظرم

دختر خوبی نبود

بهش گفتم کی هست گفت فرهود کاویانی

میشناختمش ترم آخر بود ۲ سال ازم بزرگتر بود پسر

هوسبازی بود بهم پیشنهاد دوستی داده بود اما قبول نکردم
این موضوع و به عسل گفتم ولی اون گفت تو بخاطر اینکه
بهت محل نمیده پیش خودت رویا بافی کردی
منم چیزی دیگه بهش نگفتم
برای چی وقتی به حرفام توجه ای نشون نمیداد باید خودم و
خراب میکردم
...چندوقت گذشت

جوری شده بود عسلی که هر روز میدیدمش حالا دیگه ماهی
یک بارم میدیدمش سر کلاساش نمیومد

بیصداشکستم#

#Part_288

حتی دریغ از یه زنگ زنگم که بهش میزدم جواب نمیداد
یه روز اومد خونمون تعجب کردم
آخه بعد دو ماه دیدمش
انگار از چیزی ناراحت بود
ازش نپرسیدم ازش دلخور بودم
سکوت کرده بودم که خودش شروع کرد به صحبت

کردن

عسل: ترنم میدونم رفیق خوبی نبودم و است ولی باید این کار و
میکردم اگه نمیکردم عشقم و از دست میدادم
...اشکاش ریخت
...ادامه داد

عسل: من دوسش دارم اونم دوسم داره ها ولی نمیتونه دست از
...بقیه دخترا بکشه میگه که...میگه

انگار که سختش بود حرف بزنه

ترنم: عسل چی میگه؟

عسل: میگه که...باید..هوف خدا میگه که باید زنم بشی

ترنم: وای دیوانه این که خوبه

عسل: نه میاد خواستگاری نه عقده میکنه

ترنم:من گنج شدم نمیفهمم

عسل:مگيه که بايد دختر و ننگيت و بگيرم تا طرف کسی نرم

ترنم:هااااا

عسل خر نشی این کار و بکنیا

عسل:من دوسش دارم

خواستم چیزی بهش بگم ولی پشیمون شدم

ترنم:اوکی هر طور میلته

بیصداشکستم#

#Part_289

اونروز گذشت

چندوقت

خونه بودم گوشیم زنگ خورد عسل بود جواب دادم منتظر

بودم صدای عسل و بشنوم ولی آیدا خواهرش

بود

گفت که عسل دو روزه قبل با سر و وضع ناجور اومده خونه
حالش خوب نیس با هیچکس حرف نمیزنه
ازم خواست برم خونشون
رفتم... عسل هیچ حرفی نمیزد
تا اونجایی که میدونستم بخاطر هیچ چیزی خودش و ناراحت
...نمیکنه مگر یک چیز

ترنم: فرهود چیزیش شده؟

با این حرفم شروع کرد به گریه کردن و ناسزا گفتن به فرهود
گذاشتم یکم آروم بشه شاید خودش توضیح بده

عسل: رفتم پیشش گفتم دوست دارم عاشقتم هرکاری دوس
داری باهام بکن ولی با کسی نباش دوس ندارم دختر دیگه ای
طرفت باشه

گفت باشه من و برد خونشون شروع کرد به لخت کردنم
کارش و کرد تموم شد فکر میکردم دیگه خشبخت ترین دختر
دنیا میشم

ولی میدونی چی شد!؟

من و ول کرد از اتاق رفت بیرون چندتا پسر او مدن تو اتاق
دوستاش بودن دوتاشون و میشناختم
اونا وحشیانه بهم تجاوز کردن
ازم فیلم گرفتن گفتن اگه به کسی بگم فیلمم و پخش میکنن

بیصداشکستم#

#Part_290

آشور بلند شد

داد کشید

عربده زد

آشور: دروغ میگی... گوه مفت میخوری... با دروغ گفتن به کجا
میرسی ها!!!؟

ترنم: بخدا دروغ نمیگم به جون آرمان دروغ نمیگم به همون
خدایی که میپرستمش ولی پشت کرده بهم دروغ نمیگم
هق زدم

ترنم: بد کردی آشور

هم در حق خودت هم آرمان هم من

نامرد عشقت هرزه شده تقصیر منه؟ اون نتونست از جندگیش

دست بکشه تقصیر منه؟ من چرا!!؟

این وسط من جیکاره بودم که من شدم یه زن با شناسنامه

سفید؟

آشور هیچوقت نمیبخشمت

به همون خدایی که صداش کردم جوابم و نداد هیچوقت ازت

نمیگذرم

به عشقتم بگو ازش نمیگذرم چون مقصر همه ی این چیزا اونه

آشور ساکت بود نشسته بود گوشه دیوار زل زده بود به روبه

روش

ساکت شدم

آشور: برای اولین بار عاشق شدم عاشق یه دختری که

میدونستم هرز میپره ولی گفتم وقتی عاشقم بشه خوب میشه

نفس عمیقی کشید و ادامه داد

یک روز آیدا بهم گفت بریم بیرون منم قبول کردم گفت
خواهرشم میخواد بیاد گفتم باشه
وقتی اومد فهمیدم همونیه که نزدیک بود باهانش تصادف کنم
نمیدونم عشق در یک نگاه و قبول داری یا نه ولی من تو یه
نگاه عاشقش شدم

بیصداشکستم#

#Part_291

هر روز به یک بهانه بهش زنگ میزدم، پیام میدادم، دعوتش
میکردم.

یک روز که دعوتش کرده بودم آرمانم اومد خونم چشمای
عشقم هرز میرفت خودش و میچسبوند به داداشم میدیدم و
میسوختم

اون روزا به خودم میگفتم آشور بهش ابراز عشق کن درست
میشه

دلم و زدم به دریا و بهش گفتم

گفتم الان میزنه تو گوشم ولی قبول کرد ولی یکم سرد

بود گفتم درس میشه هی میگفتم درس میشه خوب میشه ولی
نشد

چندماه از رابطمون میگذشت

وقتی پیشش بودم خوشحال ترین آدم روی کره زمین بودم
دیگه خیلی کمتر آرمان و میدیدم
از داداشم دور شده بودم

چشمام و روی همه چیز بسته بودم

یک هفته گذشت... هرچی به عسل زنگ میزدم جواب
نمیداد... رفتم خونشون آبجیش گفتم نیست

بعد دو هفته پیداش شد

اومد شرکت

از دیدنش شوکه شدم

زیر چشماش گود رفته بود

چشماش ورم کرده بود

قلبم درد گرفت از دیدنش

ازش پرسیدم چرا اینطوری شدی چه به روزت اومده میدونی
چی گفت؟

گفت:

عسل: آرمان زنگ زد بهم گفت حاله آشور بده بیا پیشش

منم رفتم دیدم آرمان تنهاس بر دم تو اتاق گفت آشور اینجاس
ولی اتاق خالی بود
آرمان بهم تجاوز کرد بعدش دوستاش و فرستاد

#بیصداشکستم#

#Part_292

دوستاش و فرستاد بهم تجاوز کردن
ازم فیلم گرفت گفت اگه کسی بفهمه پخشش میکنه آشور
داداشت بدبختم کردم

هنگ کردم

!!چی میشنیدم

چرا باید دروغ بگه

جرقه ای تو ذهنم خورد

عسل:ترنم

ترنم:بله

عسل:احساس میکنم رو پسر عموهات کراش زدم

ترنم: و ااا

عسل: و الا

دوتاشون جیگرن یکی از یکی جذاب تر

ترنم: عسل آدم باش

عسل: و اا چه بهتم بر خورد نکنه چشمت گرفتشون! کلک
یکیشون واس تو یکیشون واسه من

ترنم: کم چرت و پرت بگو

زمان حال #

زل زدم به آشور

ترنم: عسل طمع پول داشت

همیشه چشمش دنبال پسرای پولدار بود همین طمع کار دستش
داد ولی اینکه چه دشمنی با آرمان داشته و نمیدونم

آشور: آرمان از من پولدار تر بود هر وقت میومد پیشم یه مدل ماشین دستش بود عسل چشمش دنبال ماشینا و خونه آرمان بود منه خر فکر میکردم آرمان بهش نخ میده نگو کرم از خود درخت بوده

آشور بلند شد به سمت در رفت ولی ایستاد

...آشور: ترنم شرمندتم

بیصداشکستم#

#Part_293

نگاهی با دستم که هنوز خونریزی داشت کردم
...تلخ خندیدم

ترنم: من اگه از این در سالم برم بیرون خودم و میکشم چون
من از نظر بقیه جنده ای بیش نیستم
خواستم ادامه بدم که در باز شد
نگاهی به در انداختم هادی و یه مرد غریبه بودن

اروم زمزمه کردم

ترنم: هادی

هادی: جانم

ترنم: همیشه یه چیزی بیاری سر کنم؟

هادی: بذار ببینم چیزی پیدا میکنم

نمیدونم چرا ولی از هادی کینه به دل نگرفتم

حس میکنم واسم آشناس انگار خیلی قبل پیش دیدمش

هوووف نه بابا حتما یکی شبیهش بوده اصلا دیده باشمش مگه

!شخص مهمیه

هادی با یه شال اومد تو اتاق خواستم ازش بگیرم که گفت

هادی: تو دستت و تکون نده

بی حرف شال و انداخت رو سرم دکتر که تا العان سرش
پایین بود سرش و بلند کرد اومد سمت
نگاهی به دستم انداخت

دکتر: زیاد عمیق نیس زخمش نیاز به بخیه نیست

آشور: بخیه بزن

دکتر: اخه

آشور: اخه نداره بخیت و بزن پولت و بگیر برو

بیصداشکستم#

#Part_294

دکتر: آشور من به اندازه خودم پول دارم پولت و نکوب تو سره
من العانم اگه اینجام اول بخاطره آقا علی هست بعد آرمان پس
با من درست صحبت کن

آشور اومد جلو گتتش و زد کنار اصلحش و در آورد جیغ
کشیدم رفتم سمتش

داد زدم

ترنم: احمق روانی من و گُشتی به اینم رحم نمیکنی! از کی انقدر
بی رحم شدی؟ از کی انقدر عوضی شدی؟
آشور بذار بره وگرنه بد برات تموم میشه خودت میدونی اگه
یه تار مو از سرم کم بشه آرمانت دارت میزنه
پوزخندی زدم و ادامه دادم

ترنم: پس اگه نمیخوای بلایی سر خودم بیارم بذار بره
آشور: بخیت و بزن زودتر گمشو

دکتر: بیا دخترم

نشستم رو تخت

ببصداشکستم#

#Part_295

نشستم روی تخت

زل زدم به دیوار جلوم چشمام و بستم

تا چشمام و میبستم چشمای یه پسر بچه که شباهته زیادی به
چشمای هادی داشت میومد جلوی چشم

ترنم: هووووف خدایا خودت دستم و بگیر

آشور: یکم استراحت کن شب میفرست خونه

پوز خند تلخی زدم

چشمام و بستم سعی کردم بخوابم

در عقب ماشین و باز کردم سوار شدم

حالا کجا میخوایم بریم؟+

یه جای خوب خوشگل خانوم_

برگشتم سمت صدا

... هادی بود

جیغی کشیدم و از خواب پریدم

والای خدا دارم دیوونه میشم ینی چی
به پهنای صورت اشک ریختم
در باز شد هادی اومد تو
باز چشمم خورد به چشماش
اون چشمای لعنتیش
جیغ زدم

ترنم: تو کی هستی؟ لعنتی تو کی هستی که چشمای لامصبت
خواب و از چشمم گرفته؟ تو کی هستی که هر وقت پلک رو
هم میذارم چشمت میاد جلو چشمم اصلا تو چرا باید چشمت
شبیہ من باشه هان؟

بیصداشکستم#

#Part_296

با سکوت نگاه میکرد
نالیدم

ترنم: دِلنتی نگاه نکن جوابم و بده بخدا حالم خوب نیست
داغون تر از اینم نکن

هادی: باور کن الان نمیتونم هیچی بگم نه که نخواهی نمیتونم
ولی بهت میگم
الانم بلند شو لباس گرفتم واست بپوش بریم

ترنم: من و کجا میخوای ببری؟

اومد جلو دستش و گذاشت دو طرف صورتم

هادی: از من نترس خب؟

نمیدونم چرا ولی دلم قرص شد از حرفش
سری به نشانه مثبت تکون دادم

هادی: پشت در منتظرتم

پلاستیکی که دستش بود و گذاشت روی تخت و بلند شد به
سمت در رفت

بلند شدم لباسایی که واسم آورده بود و پوشیدم سر تا پام مشکی
بود

پوزخندی زدم

...درست مثل دلم بود عذابدار

جدیدا پوزخند زیاد میزنم

رفتم بیرون
هادی طبق گفتش پشت در بود

هادی:بریم

رفتیم به سمت ماشین خواستم عقب بشینم که هادی گفت

هادی:بشین جلو

سری تکون دادم و نشستم جلو

ترنم:کجا میخوایم بریم؟

هادی:میفهمی خانوم خشکله

...سرم تیر کشید

این جمله دقیقا مثل جمله ای که تو خوابم دیدم بود

بیصداشکستم#

#Part_297

ترنم: آخخ
سرم و گرفتم توی دستم
سرم تیر میکشید
یه چیزایی توی ذهنم میومد

بدون من کجا میرین؟+
من و تنها نذارین
من میترسم
میریم که خوشبخت بشی_
تنهاتش نذارین از تنهایی میترسه/
جیغ کشیدم

ترنم: لعنتی تو کی هستی
تو کی هستی که هر وقت میبینمت حالم بد میشه
ترو خدا حرف بزن
این چیزایی که تو ذهنم مرور میشه چی هستن؟

هادی: بذار برسیم به یه جای امن باهم حرف میزنیم خب؟

سرم و تگون دادم

سرم و تکیه دادم به صندلی

تصویر مبهم یه زن و مرد کنار هم توی ذهنم بود
چشمای یه پسر که کپیه چیشمای خودمه
هوووف خدایا

چندساعت بعد

هادی ماشین و کنار دریا نگه داشت

هادی: لطفا تا حرفم تموم نشده چیزی نگو باشه؟

ترنم: باشه فقط زودتر بگو

بیصداشکستم#

#Part_298

هادی: یه خانواده شاد بودیم من و آبجیم و مامان و

بابام خانوادمون جوری گرم بود که همه به ما حسودی
میکردن

درسته زیاد پولدار نبودین ولی خب به همونی که داشتیم قانع
بودیم

تا اینکه بابام شروع کرد به قمار کردن
یک شب میبرد شاد و شنگول میومد خونه یک شب میباخت
عصبی میومد خونه تا میتونست من و مامان و میزد
هرچقدر مامان بهش گفت قمار نکن گوش نداد تا اینکه سر
خونه قمار کرد باخت

ظرف دوروز باید خونه و خالی میکردیم
اکه خالی میکرد جای دیگه و نداشتیم که بریم دوباره شرط
بست باهاشون

ایندفعه هیچی نداشت که بخواد باهاشون شرط ببند ولی اون
حرومزاده شرط بست سر خواهرم
...باخت

خواستن خواهرم و بیرن ولی غیرتم اجازه نمیداد بهش گفتم
میبرمت یه جای دور آبا که از آسیاب افتاد برت میگردنم
بردمش

تو راه بودیم ولی فهمیدم افتادن دنبالمون
با سرعت به طرف مقصد میرفتم

یه لحظه نفهمیدم چیشد که ماشین به سمت دره رفت فقط زمانی
به خودم اومدم که تک و تنها توی بیمارستان بودم بهم گفتن
یکی توی اون ماشین بود ولی سوخته بود گفتن خواهر من
سوخته ولی بعد چندسال فهمیدم دروغ بوده
تک و تنها بودم بعد قضیه تصادف مامانم سخته کرد و مرد
بابام معلوم نی از ترس بدهی کجا رفت
...افتادم دنبال آبجیم تا

بیصداشکستم#

#Part_299

افتادم دنبال آبجیم

پیداش نکردم

نه پولی داشتم نه کاری دنبال کار بودم تا یه پسر هم سن و

سال خودم بهم پیشنهاد کار داد

کارش سخت نبود این بود که بادیگاردش بشم و شدم

...رفتم کلاستی رزمی و

پولی که ماهانه بهم میداد و جمع میکردم

باهاش صحبت کردم بهم یه خونه داد دیگه سفت و سخت دنبال

پیدا کردن خواهرم بودم

...چندسال گذشت

آشور دستور داد یه دختر و بدزدیم

دزدیدیم

امان از چشماش

چشماش کپیه چشمای خواهرم بود . ولی تشابه دیگه ای نداشت

وقتی قرار شد بهش تجاوز کنم همون اول بیهوش شد و من

هزار بار خدارو شکر کردم که به خواهرم تجاوز نکردم

اره اونجا بود که فهمیدم خواهرم تویی

تویی که جلوی چشمم بهت تجاوز کردن و نتونستم حرف بزنم

نتونستم چون نداشتن

چشمم به ترنم افتاد

...بیهوش بود

هادی: ترنم! ترنم خواهری ترو خدا چشمت و باز کن

نشوندمش توی ماشین

اروم زدن تو صورتش یکم آب دادم خورد

چشماش و باز کرد

ترنم: چرا هیچی یادم نمیاد!؟
چرا فقط چشmates که واسم آشناس!؟
چرا هیچی از گذشته نمیونم!؟
چرا یه صحنه هایی تو ذهنم مرور میشه

هادی: تو دره سقوط کردیم احتمال اینکه حافظت و از دست داده باشی هست

ترنم: زنگ میزنی به آرمان؟

هادی: آرمان!؟

ترنم: ترو خدا سوال نیپرس فقط زنگ بزن

بیصداشکستم#

#Part_300

هادی: شمارش و داری؟

ترنم: ااره بده گوشیت و

شماره عشقم و گرفتم
الان فقط صدای اون بود که میتونست آرومم کنه
از هادی فاصله گرفتم
تا جایی که میتونستم دور شدم
بلاخره بعد چند بوق صدای خسته عشقم پیچید تو گوشی

آرمان:بله؟

سکوت کردم

آرمان:کری!گفتم بله؟

ترنم:یکم حرف بزن میخوام برای آخرین بار صدای عشق
نامردم و بشنوم

آرمان:تر...ترنم...ترنم عشقم تویی؟!
والای خدا ترنم خانومم تروخدا حرف بزن

ترنم:چی بگم عشقم!؟
از دنیا بگم؟از نامردیاش بگم

از عشق نامردم بگم؟
از خدا بگم که پشتش و کرده بهم!؟
از چی بگم که دلم پره!؟

آرمان: ترنم عشقم بگو کجایی

ترنم: میرم جایی که دست کسی بهم نرسه
دلم واست تنگ شده بود خواستم برای آخرین بار صدات و
بشنوم

دیگه به این شماره زنگ نزن چون واسه من نیست
مواظب خودت باش عشق نامردم
آرمان داشت حرف میزد اما توجهی نکردم و گوشه و قطع
کردم

رو به هادی گفتم

ترنم: میخوام یکم قدم بزنم

هادی: باشه عزیزم من اینجام

شروع کردم به راه رفتن

خاطراتم و با عشقم مرور کردم

آرماان_

بیصداشکستم#

#Part_301

جان دلم+

یکم میخونی واسم؟_

نه ترنم+

تروخدا جون من_

دفعه آخرت باشه جون خودت و قسم خوردی فهمیدی؟+

میخونی؟_

آره+

ایول_

چی بخونم؟+

اوووم دنیا با من ای تاب ندارد_

باش+

دنیاااا با من ای تاب ندارد سره سازگاری+

فریادا که از عشق ندارد قرار

ای عشق چرا با دلم می ستیزی

فریاد که از عاشقی میگریزی

سر مستم از جام دو چشمانت

گیر افتاده دلم در دام چشمانت

میرقصم با ساز نگاهه تو

آسمانه من شده صورتِ ماهه تو

دل ندارم که برم

شدی تو عشق آخرم

آه از افسونه نگاهت

حاله خوبه دله من

حرفی از عشق بزن
مانده ام چشم به راهت

صدای هق هق هام بیشتر و بلند تر شد

بیصداشکستم#

#Part_302

آرماان_

جونه دلم؟!+

اگه به هم نرسیم چیکار میکنی?_

مستقیم قبرستون+

عهه دیوونه شوخی نمیکنم_

شوخی نکردم+

من اگه به تو نرسم میمیرم

من زودتر میمیرم_

زیر لب شروع کردم به خوندن

اگه به تو نمیرسم
این دیگه قسمته منه
نخواستم اینجوری بشه
این از بخت بده منه
قد یه دنیا غم دارم
اگه نبینمت یه روز
چطور دلت اومد بری
عاشق چشمام هنوز
فکر نمیکردم که یه روز
اینطوری تحقیر بشم
به جرم دوس داشتن تو
اینجوری تنبیه بشم
قد یه دنیا غم دارم
اگه نبینمت یه روز
چطور دلت اومد بری
عاشق چشمام هنوز
دار و ندارم و میدم

ولی چشمت و نبند
دار و ندار من تویی
به گریه های من نخند
از همه دنیا من فقط
دلخوش تو بودم

ولی
دلخوشیه تو نبودم
...دوستم نداشتی یه کمی

نشستم روی زمین از تهه دلم زار زدم
داد زدم

ترنم:خدااایا میبینی؟!
حال و روز بندت و میبینی
لعنتی منم آدمم حقم این بوووود؟!
داری بهم میخندی
آر هه بخند تو نخندی کی بخنده؟
نمیتونستی دستم و بگیری نمیتونستی کمک کنی؟!
اگه خدا تویی نمیخوام بندت باشم
مگه نمیگی مرگ حقه؟! حقه من و بده حقم و بده لعنتی

بیصداشکستم#

#Part_303

دستی دورم حلقه شد

هادی: هیس بسه عزیزم

جیغ کشیدم

ب من دست نزن+

باشه باشه عزیزم عصبی نشو_

هق زدم

بهم تجاوز کردن داداشم بهم تجاوز کرد عشقم ولم کرد تو+

این وضعیت باید بفهمم مادر پدرم یکی دیگه هستن

والای خدا والای خدا من و بردار بذار راحت شم

مگه بود و نبود من فرقیم داره!؟

من بهت دست نزدم_

ز دما ینی میخواستم بزخم چون مجبور بودم ولی خداروشکر
بیهوش شدی

میدونی چقدر سخت بود جلو چشمم به خواهرم به یه تیکه از
وجودم تجاوز کنم بسوزم و هیچی نگم میفهمی چقدر سخته
شاهد پر پر شدن ناموست باشی و دم نرنی
با حرفی که زد شوکه شدم
نمیتونستم حرف بزخم

هادی: نمیخواستم بهت دست بزخم نمیتونستم ب ناموسم دست
درازی کنم
دستم و بردم سمت اصلح خواستم آشور و بزخم ولی بیهوش
شدی

ز مزمه کردم

ترنم: دروغ میگی

هادی: به خاک مامان قسم راست میگم

ز مزمه کردم

ترنم: مامانم مرده

بیصداشکستم#

#Part_304

ترنم: بابام فروختم

دیگه دختر نیستم

دیگه کسی و ندارم

دیگه عشقم و ندارم

جیغ کشیدم

دیگه عشقم نیست

هادی: هیس عشقم اروم باش ابجی دورت بگردم تروخدا اروم

باش سخته میکنی ها

میخواهی زنگ بزنی بیاد ببینت؟

خواستم بگم نه ولی میخواستم برای آخرین بار عشقم و ببینم

ترنم: ار...اره زنگ بزن...بزن نگو من انجام بگو تو...تو
میخوای ببینیش

هادی: باشه تو فقط آروم باش چشم الان زنگ میزنم
گوشیش و در آورد شماره ای گرفت و زنگ زد

هادی: الو سلام آقای کیانمهر بیاین اینجا باهاتون کار شخصی
دارم

نه واجه لطفا همین العان بیاین
فعلا

گوشی و قطع کرد

ترنم: میاد! مگه نه؟

هادی: اره فدات شم میاد اره عزیزم

نشستم رو زمین زانوم و بغل کردم زل زدم به درخت جلوم

بیصداشکستم#

اینبار بیصدا اشک هامو رها کردم و تو دل خودم با خودم ناله
کردم و از همه جا همه کس گله کردم

با فکر به ارمانی که الان میخواد بیاد و بعد این همع درد
عذاب بلاخره قراره ببینمش شدت اشک هام بیشتر شد و هق
هق های ریزی ما بینشون کردم

دست خودم نبود که اینجوری واکنش نشون میدادم
دلخیزی برای آرمانم تنگ شده
برای عشق نامردم

برای عشقی که عمیشه میگفت دوست دارم و تو واسم جای
همه رو میگیری
تا تو هستی کسی به چشم نمیاد و حرف های دیگه کع همیشه
باهاشون خر میشدم و کلی ذوق میکردم

:پوزخندی زدم و تو دلم نالیدم

آخ، آخ ترنم احمق، اون اگه تورو به تخمش حساب میکرد -
که با عسل نمیخوابید

اگه تورو میخواست ک موس موس عسلو نمیکرد

:انگشت اشار مو طرفش گرفتم و گفتم

دنبالم نمیای! نمیای. میخوام خودم باشم و بدبختیام! ارمان -
اومد خودم یمام که از دور ببینمش، چیزی نگو از من بهش
باشه؟

انقد باشه‌ی اخرشو با مظلومیت گفتم که پلکشو بست و سری
تکون داد

#بیصداشکستم#

#part_306

#ترنم#

بلند شدم با قدمای آروم بخ سمت درخت بزرگی که اونجا بود
رفتم

اشکام میریخت

رفتم پشت درخت خودم پنهان کردم که ارمان نبینم
ده مین گذشت

به رو به روم زل زدم

شروع کردم با خودم حرف زدن

ترنم خاک تو سر اون آگه میخواست بیاد تا الان اومده بود_

بلند شدم که برم ولی با صدای ماشینی سر جام وایسادم

خودشه. میدونستم میاد_

جوری که زیاد تابلو نباشه

عشقم از ماشین پیاده شد

با دیدن صورتش هنگ کردم

انگار ده سال پیر تر شده بود

زیر چشماش گود افتاده بود

تو چشماش غم بزرگی بود

لاغر شده بود

هق هقام بیشتر شد

الهی بمیرم برات عشقم تو چرا اینطوری شدی_

شروع کردم به زیر لب خواندن

تو همون عشق آریایی_

منم اون مجنون

میخواهمت دوست دارم من از دل و از جون

نکنه ی وقت بفروشی دلت و ارزون

بیا تا که دست ب دست هم

نا امیدی بدیم به دست غم

ما که دل بستیم به عشق هم

نگیر این عشق و دست کم

توی شعر و ترانه ها

میخونن از عشق پاک ما

عشقی نیسا مثل عشق ما

توی دنیا بین ادما

عشقی نیست مثل عشق ما

توی دنیا بین ادما

هق هقم بلند شد

نمیدونم چجوری اما نگاهه آرمان خورد بهم

وحشت زده نگاش کردم

دوید به طرفم

جیغ کشیدم و فرار کردم

زیاد نرفته بودم که سرم گیج رفت افتادم
آرمان خواست بیاد به طرفم که خودم و کشون کشون به سمت
پرتگاه کشوندم

بیای طرفم خودم و پرت میکنم پایین_

#بیصداشکستم#

#part_307

آرمان:شقم این کار و نکن جون من بگو چرا اینطوری شدی
بگو چیشده دردت به جونم

بی حس لب زدم

ترنم:تو من و کشتی

اون تجاوزی که بهم شد من و نکشت ولی تو با کارت من و
کشتی

مگه من مرده بودم که واسم جایگزین آوردی
نامرد حداقل میداشتی یک ماه بگذرع بعد میرفتی با اون جنده
که باعث حاله من شده

بلند شدم و ایسادم

آرمان: نمخواستم این کار و بکنم

میخواستما اما الان نه

ولی الان که دلبر بی معرفتم و دیدم دیگه هیچی واسم مهم نی

.به مردمی که پایین پرتگاه جمع شده بودند نگاه کردم

.بعضی ها باهم پچپچ میکردن و بعضی ها فیلم میگرفتن

دوباره بهش نگاه کردم، من دوست داشتم لعنتی اما تو چیکار کردی با احساساتم رفتی با دوستم مگه من چیم ازش کمتر بود

.هادی: ترنم عزیزم.... بیا این ور

:با صدای بلند داد زدم

ترنم: برو با همونی که یک ماه نبودم رفتی باهش برو..

عشقم برو باهات خوش باش

آرمان: ترنم عشقم من نفهمی کردم نمیخواستم اون کار و بکنم
بخدا میخوان من و پیشت خراب کنن من مست بودم

آرمان: عشقم بخدا درسش میکنم همه چیو درست میکنم فقط تو
یکم بیا عقب

لبخند تلخی زدم

ترنم: هیچی درست نمیشه

هادی: خواهری بیا کنم ترو خدا بیا کنار دارم سخته میکنم

ترنم: بیست و یک سال توی زندگیت نبودم الانم نباشم هیچ
فرقی واست نداره

ببصداشکستم#

#part_308

هادی :ترنم خواهری ترو خدا نکن

آرمان :عشقم یکم بیا جلوتر قول میدم هرچی تو میخوای بشه

ترنم :هرچی که من بخوام؟

ارمان :اره زندگیم هرچی که تو میخوای

ترنم :من میخوام بمیرم

...یک قدم رفتم عقب که

سوم شخص #

با پرت شدن ترنم، آرمان و هادی نیز سقوط کردند

...آرمان اشک ریخت

بخاطر عشقی که دیگه نداشتش

...هادی اشک ریخت

بخاطر خواهری که به تازگی پیداش کرده بود

اما در این میان کسی بود که از کارش پشیمون شده بود
میخواست ازش حلالیت بطلبه
صدای جیغ
صدای آژیر آمبولانس
صدای هق هق دو مرد
...کی از آینده خبر داره؟

آشور #

اصلحه و گذاشتم رو پیشونیم
خواستم ماشه و فشار بدم که گوشیم زنگ خورد
هه آخه کی با منه لجن کار داره؟
خواستم بی تفاوت باشم ولی با دیدن صفحه که اسم آرمان
روش خود نمایی میکرد مات شدم
نگران شدم
نگرانه ترنم
هوووف چی دارم میگم
گوشی و جواب دادم

آشور :هان؟

آرمان: میکشمت به ولای علی میکشمت حرومزاده دعا کن
ترنم چیزیش نشه

خواستم چیزی بگم که صدای هق هقش و شنیدم لال شدم

آشور: چی...چیشده؟

ارمان: دارم میام اون خراب شده ای که هستی هیچ گورستونی
نمیری

...آب بشی بری زیر سنگ هم پیدات میکنم حرومزاده

#بیصداشکستم#

#part_309

بدون هیچ حرف دیگه‌ای تلفن رو قطع کرد
!هنگ کرده بودم

ترنم چیزیش نشه؟ مگه چی شده بود؟
اصلا ارمان برای چی داشت هق هق میکرد؟
نکنه این دختره‌ی احمق کار دست خودش بده

وای دارم دیوونه میشم! همش تقصیر منه
اگه من این بلارو سرش نیاورده بودم اینجوری نمیشد
اگه من بهش تجاوز نمیکردم وضع هیچ کدوممون این نبود

قطره اشک سمجی از گوشه‌ی پلکم پایین ریخت
نمیخواستم زنده باشم، فرق من با یه قاتل ادم کش چی بود؟
حالا چه به عمد و چه غیر عمد؟

اصلحه رو روی شقیقه‌ام گذاشتم
اصلا دلم نمیخواست زنده باشم
من باعث همه این چیزا هستم

چشمام رو بستم و تو دلم با همه‌ی دنیا خدافظی کردم، انگشتم
..... روی ماشه گذاشتم و

آرمان #

عشق من، دلبر پاک و معصوم من روی برانکار د آمبولانس
خوابیده بود

کل صورتش رو خش های ریز بود
گوشه‌ی پیشونیش خونی شده بود
موهایش تو صورتش پریشون ریخته بود

اشکم اصلا بند نمیومد، دستش رو محکم تو دستم گرفتم و زیر
لب همش ازش گله میکردم

اون حق نداشت به این زودیا منو تنها بزاره
اصلا نباید به این زودیا منو ول کنه بره

با کف دست اشک هامو پاک کردم و خطاب بهش گفتم

آرمان: حق نداری منو ول کنی بری، ما باهم دیگه کلی ارزو
داشتیم

قرار بود باهم عروسی کنیم، یادت میاد؟؟

د اخه عشقم ما که اسم بچه هامونم انتخاب کرده بودیم پس چرا
الان رو این تخت خوابیدی ها؟؟

اصلا حواست هس که میخواستیم از ایران بریم؟

بیصداشکستم#

#part_310

شماره بادیگاردم و گرفتم

علی:جانم آقا؟

آرمان:سه تا ماشین بشین بیاین جلو بیمارستان تا یک ربع دیگه
اینجا نبودی دیگه نمیخوام بیای

علی:چشم آقا امر دیگه ای؟

آرمان

بدون حرفی گوشی و قطع کردم

شماره رفیقم ک پلیسه و گرفتم

سعید:چیشد داداشم؟

آرمان:شمارش و گیر آوردم میخوام زنگ بزنم بهش

سعید:حلع حواسم هست

گوشی و قطع کردم و شماره اون حرومزاده و گرفتم

بعد یک ربع ک سعی می‌کردم حرفم و طولانی کنم قطع کردم
بلافاصله گوشیم زنگ خورد

سعید: داداش پیداش کردم تا تو راه بیفتی لوکیشن و فرسام
واست

آرمان: حلع داداش باشه جبران کنم واست

سعید: جبران شده هست داداشم

علی: آقا بچه ها جلو بیمارستان منتظر شما هستن

آرمان: کدومشون قابل اعتماد؟

علی: داداشم هست آقا

آرمان: خب پس خوبه بگو بیاد سریع

سری تکون داد و رفت

بیصداشکستم#

#part_311

علی رفت و با داداشش اومد

سلامی کرد که سرم و تکون دادم

علی: آقا امر کنید

رو به داداشش لب زدم

آرمان: از همین العان میری پشت در اون اتاق تکون نمیخوری

تا موقع ای که خودم پیام

اگه یه تار مو دارم تکرار میکنم یه تار مو از سرش کم بشه

کاری میکنم تا عمر داری از سایه خودت بترسی

مفهومه؟

سری تکون داد

امیر: بله آقا تکون نمیخورم

آرمان: خوبه علی بریم

به سمت ماشینم رفتم

علی هم کنارم نشست

ماشین و روشن کردم راه افتادم

در همون حال گوشیم و برداشتم نگاهی بهش انداختم که دیدم

لوکیشن و واسم فرستاده

لوکیشن و که دیدم پوزخندی زدم و با سرعت حرکت کردم

بعد نیم ساعت رسیدم

پیاده شدم در ماشین و کوبوندم به هم اصلح و از پست کمرم

برداشتم دیدم پره

بدو سر و صدا علی از در رفت بالا در و باز کرد رفتیم تو

باغ بزرگی بود

صدای کسی نمیومد سکوت بود و سکوت

اشاره ای به یکی از بادیگاردام کردم که با چند نفر به سمت
دیگه باغ برن خودمم به سمت دیگه ای رفتم

#بیصداشکستم#

#part_312

به سمت در اصلی رفتم

در و که باز کردم آشور و دیدم که اصلحه گذاشته رو شقیقش

سریع نشونه گرفتم تو پاش

فریادی از درد کشید

رفتم به سمتش اصله و گرفتم پرت کردم به طرفی دیگه

ضربه ای به جایی که تیر اصابت کرده بود زدم

آرمان:مردن واست کمه آشووور خان

تو باید عین سگ جون بدی

میکشمت طلافی تک تک کارایی که با ترنم کردی و سرت

میارم

پشیمونت میکنم عوضی لاشی

با درد نالید

آشور:من پشیمونم

بادیگاردام اومدن تو خواستن بیان نزدیک که نداشتم
خنده بلندی کردم

آرمان:واای خدا ببینن چی میگه
میگه پشیمونم

اصلح و فشار دادم تو گردنش

آرمان:دوس داری بمیری؟
دوس داری همینجا کارت و تموم کنم؟

سری تکون داد که پوزخندی زدم

آرمان:کور خوندی که به همین راحتی بکشمت
بلایی به سرت میارم که مرغای آسمون به حالت عرررر

بزنن گریه و است کمه

از تهدیدم لرزی به تنش نشست که پوزخندی زدم

آرمان: علی

علی: جانم آقا؟

با دست اشاره کردم دنبالم بیاد
رفتم تو حیاط که علی هم اومد

آرمان: خودت پاش و کاری کن خون ریزیش قطع بشه

علی: آقا دکتر خبر کنم؟

آرمان: عهه چرا به ذهن خودم نرسید؟
عقل کل نمیخوام دکتر بیرم بالا سرش فکر کنه و اسم مهمه

علی: شرمنده ولی من چطوری خون ریزیش و قطع کنم؟

بیصداشکستم#

#Part_313

داد کشیدم

آرمان:من نمیدونم هر غلطی که میتونی بکن

سرش و انداخت پایین

علی:چشم با اجازه

طبق عادت دستم و بردم تو موهام به سمت ماشینم رفتم سوار
شدم و حرکت کردم سمت بیمارستان

...فکر کردم

به همه چیز

همس گس

آینده

گذشته

کی بودم و کی شدم

با صدای گوشیم به خودم اومدم

هاکان بود

با صدای بی حالی جواب دادم

آرمان:بله؟

هاکان:الو کجایی تو پسر؟

آرمان:درگیرم چطور؟

هاکان:رو به راهی؟

آرمانم:اوکیم

هاکان:چت شده تو؟

چندروز که جوازنگم و نمیدادی الانم که دادی به زوره
میگی چت شده یا ن؟

آرمان:ترنم خودکشی کرده

هاکان:اخه چرا؟

آرمان: بهش... بهش

بیصداشکستم#

#Part_314

سختم بود بگم

هاکان: نمیخواه خودت و اذیت کنی متوجه شدم
میدونی کار چه بیناموسی بوده ??

آرمان: اره آشور کسکش

هاکان: تو مطمئنی؟

هاکان: جانم پسرم؟ دارم با گوشی صحبت میکنم صبر
کن... حامد صبر کن گفتم

با دادی که زد گوشی و از خودم فاصله دادم

هاکان: شرمنده داداش داشتی میگفتی
حالا حال ترنم چطوره؟

آرمان: دشمنت
بده داداش تو کماس

هاکان: کدوم بیمارستانی؟

....: آرمان

هاکان: جلع تا یک ساعت دیگه اونجام

آرمان: نیا ها کام میدونی که جندنفر دنبالتن

هاکان: تخمم نمیتونن بخورن

خنده تلخی کردم

هاکان: من برم تا این بچه دست و پاش و نشکونده بخاطر نوتلا

آرمان: فعلا داداش

رسیدم جلو بیمارستان
بدون پارک کردن ماشین و ول کردم و رفتم
سوئیچ و دادم ب داداش علی که اسمش امیر بود

آرمان: ماشین و پارک کن و برو پیش بقیه

امیر: جلع آقا فعلا

سری تکون دادم و رفتم تو اتاق ترنم

نشستم رو صندلی دست زخمی عشقم و گرفتم تو دستم

آرمان: عشق دلم، خانومم، خوشلم نمیخوای چشمت و باز کنی؟
خودت راحت خوابیدی به فکر من نیستی؟ عشقم چشمت و باز
کن قول میدم نذارم کسی اذیتت کنه
خودم مواظبتم تو فقط چشمت و باز کن

نفهمیدم کی و چطوری صورتم خیس از اشک شد
دستی به صورتم کشیدم

پرستار اومد داخل

پرستار: آقای به ظاهر محترم هتل نیست که هر وقت میخواید
میاین تو اتاق

اخم وحشتناکی کردم و گفتم

آرمان: من بخوام اینجا و بیمارستانم میکنم پس زر مفتم نزن
و گمشو بیرون

با صدای بیخودش جیغ زد

...پرستار: مرتیکه گوه

خواست ادامه بده که زدم تو صورتش

مات مونده بود

خودمم ماتم برده بود

من کسی نیستم که دست رو دختر بلند کنم ولی خب

بیصداشکستم#

#Part_316

...ولی خب حرف دهنش و نفهمید

مونده بود چی بگه

پرستار: تو به چه حقی به من سیلی زدی

خواستم جواب دندون شکنی بهش دادم که رییس بیمارستان که
میشد بهترین رفیقم اومد تو

سهیل: چیشده آرمان؟

به صورت سرخم اشاره کرد که تا خواایتم جواب بدم گوشیم
زنگ خورد

سهیل: خانوم افخمی چیشده؟

شماره ناشناس بود جواب دادم

ناشناس: الو آقا آرمان حال ترنم چطوره؟

آرمان: شما؟

ناشناس: هادیم

آرمان: به جا نمیارم

هادی: داداش ترنم

با پوز خند گفتم

آرمان: اگه حالش واست مهم بود اینجا بودی

هادی: من داشتم میومدم ولی نشد

آرمان: چه کاری مهم تر از جون خواهرت؟

هادی: تو بازداشتگاه ام

آرمان: تو بازداشتگاه جیکار میکنی؟

هادی: داشتم میومدم دعوام شد آوردنم اینجا

آرمان: کدوم بازداشتگاهی

...: هادی

آرمان: خپله خب یکی و میفرسم بیاد اونجا درت بیاره

هادی: لازم نی

بدون اینکه جوابش و بدم قطع کردم

نگاهی به سهیل و اون دختره کردم

ببصداشکستم#

#Part_317

سحیل: شرمنده داداش

آرمان: دشمنت شرمنده

افخمی: من معذرت میخوام

سری بر اش تکون دادم

گوشی و برداشتم زنگ زدم به وکیل

احمدی: الو سلام

آرمان: سلام

... احمدی همین الان میری بازداشگاه

یکی به نام هادی

هوووف لنتی فامیلیش چیه

نمیدونم فامیلیش چیه تا تو بری اونجا فامیلیش و بهت میگم

احمدی: جلع آقا من برم حاضر بشم

آرمان: خدافظ

احمدی: خدانگهدار

گوشی و قطع کردم

رو به سحیل گفتم

آرمان: داداش وضعیت ترنم چطوره؟

سحیل: والا داداش تغییری نکرده

آرمان: از این که تغییری نکرده خوشحال باشم یا ناراحت؟

سحیل: ناامید نباش داداشم

اون ارمانی که من میشناختم با این آرمان خیلی فرق داره

بیصداشکستم#

آرمان:اون آرمان طعم عشق و نچشیده بود

سحیل:امیدت به خدا باشه ایشالا زودتر بهتر بشه

زیر لب ایشالا ای گفتم

ادامه داد

سهیل:توم خودت و ادیت نکن چشمتا قرمزه اینطوری از پا
در میای قوی باش بذار ترنم به وجودت افتخار کنه که به مرد
محکمی تکیه داده

نشستم.رو صندلی کنار تخت

چشمم و بستم

به حرفای سهیل فکر کردم

درست میگفت

اگه ضعیف بشم همه دشمنام فکر میکنن خبریه ولی من آره من

آرمان کیانمهر باید قوی تر بشم

گوشیم زنگ خورد
نگاهی بهش انداختم
بابا بود

آرمان: جانم بابا

بابا: جونت بی بلا، کجایی پسر

نمیخوایتم بگم بیمارستانم ولی با صدای بلندی که اومد نفسم و
کلافه بیرون دادم

بابا: آرمان آرمان تو بیمارستانی؟ چت شده؟ کجایی؟

آرمان: آروم بابا من طوریم نشده نگران من نباشین

بابا: پس کی اونجاس که تو بخاطرش نرفتی دبی؟

آرمان: ترنم

بابا: چه اتفاقی افتاده؟

آرمان:بابا

بابا:آرمان جواب من و بده

بیصداشکستم#

#Part_319

آرمان:خودش و از بلندی پرت کرد پایین

صدای یا خدا گفتن بابا تو گوشی پیچید

صدای جیغ زنی اومد

صدا...صدای مامان ترنم بود

والای لنت به این شانس

گوه تو اون شانس

آرمان:الو بابا چیشدا!؟

بابا:زن عموت از حال رفت بهت زنگ میزنم

خدایا خودت بهم صبر بده

گوشیم زنگ خورد

احمد: اقا آرمان کارش و درست کردم

آرمان: ایولا داداش

در اتاق باز شد و هادی اومد تو

هادی: سلام

سری تکون دادم

هادی: دکترا چی گفتن؟

نگاه عمیقی بهش انداختم

هادی: چرا جواب نمیدی؟

آرمان: قیافت واسم آشنا میزنه

هادی: نه... حتم.. حتما اشتباه میکنی

آرمان: چرا هول کردی؟

هادی: نکردم

سری تکون دادم

پیش خودم گفتم

اگه من آرمانم که میفهمم قضیه چیه و تو کی هستی

هادی: ممنون از کمکت رفتم سمت ترنم دست بزنه بهش که

سریع رفتم طرفش و دستش و پیچوندم به پشتش

آرمان: به چه حقی میخوای دست بزنی بهش؟

هادی: چی میگی تو داداشتم

پوزخندی زدمو گفتم

بیصداشکستم#
#Part_320

داداش!؟

پوزخندی زدم و گفتم

آرمان:تا الان کدوم گورستونی بودی آقای داداش؟

هادی:هرچی که لازم به گفتن بود و به ترنم گفتم لطفا دخالت
نکن

آرمان:یا خودت بگو کی هستی
یا اگه خودم بفهمم چیزی تو سرت داشتی و نگفتی بدبختت
میکنم آقای داداش از زندگی نیست و نابودت میکنم خرفهم
شدی؟

هادی:ول کن دستم و شکستی

زیر لب به تخم گفتم و ازش فاصله گرفتم

یک‌ماه‌بعد#

...تو این یک ماه خیلی اتفاق افتاد

از تیر خوردن آشور و فلج شدنش گرفته تا مُردن بابای ترنم و
...گم و گور شدن دریا و به هوش اومدن ترنم

هادی:سلام

با صدای هادی به خودم اومدم

آرمان:چی میخوای؟

هادی:ترنم کارت داره

آرمان:باش

بلند شدم و به سمت اتاقی که ترنم بود رفتم

آرمان:جونم عشقم؟

ترنم: ده بار گفتم به من نگو عشقم

آرمان: باشه عشقم

ترنم: اینی که همش میاد تو اتاق و ادعا بخشش میکنه کیه؟

آرمان: کی هر روز میاد تو اتاق تو!؟

ترنم: نمیدونم همین فلجه

بیصداشکستم#

#Part_321

کی میومد تو اتاقت که من نمیفهمیدم؟ اصن چرا الان باید به
من بگی هاااان؟

با دادی که زدم بغض کرد

نفس عمیقی کشیدم که اروم تر بشم

رفتم رو تخت و بغلش کردم

آرمان: ببخشید نفسم یه لحظه عصبانی شدم نفهمیدم چی شد

ترنم: سرم درد میکنه... همش که میخوابم صحنه های مبهمی
میاد تو ذهنم

آرمان: هر چیزی که یادت میاد و به من بگو قشنگم

ترنم: چهره یه زن شبیه خودمه
چشمای این پسره کل ادعا میکنه داداشمه
و...و

آرمان: چرا ادامه نمیدی؟

ترنم: زیاد مهم نی

احساس کردم مهمه که نگفت

آرمان: ترنم ادامه بده

ترنم: اون پسره داداشت آشور میاد تو خوابم
تو بغلشم... همدیگه و میبوسیم... نمیدونم... نمیدونم سرم درد
میکنه

دستش و گرفتم و درازش کردم
سرش و گذاشتم رو پام موهاش و نوازش کردم

آرمان: بخواب عشقم

ترنم: خیلی بده یه روز چشمت و باز کنی ببینی هیچکس و
یادت نیست

ندونی سمت چیه

...اینکه ندونی که کی بهت راست میگه کی دروغ

آرمان: میخوام و است یه داستان بگم... یه داستان واقعی
چشمات و ببند و گوش کن

ببصداشکستم#

#Part_322

تو یه محله خیلی دور یه خانواده زندگی میکردن
نه پولدار بودن نه گدا
دستشون به دهنشون میرسید
این خانواده چهار نفر بودن

مرد خانواده هر روز قمار میکرد و میبرد
یه روز با یکی شرط بست شرط پنج میلیارد پول
مطمئن بود میبره ولی دست بد قضا نشد و باخت
نداد...ینی نداشت که بده

اون مردم که دید هیچی نداره به زور دخترش و ازش گرفت
منتظر شدن اون دختر بزرگ بشه...تا بتونن نهایت لذت و
ازش ببرن

دخترک هر روز بزرگ تر میشد و خوشگلتر

...حسین جذب لوندی و هاتی دخترک شده بود اما
از اون طرف برادر زاده حسین یه دل نه و صد دل عاشق
دخترک قصمون شده بود

از اونجایی که امیر بابای پسر قصمون جونش به جون پسرک
وصل بود حسین و تهدید کرده بود که اگه بلایی سر دختر
بیاری باید قید همه چیه بزنی
...ماه ها گذشت

پسر خواست به عشقش بگه که دوشش داره اما دست بد قضا
دید دخترک عاشق داداشش شده
بخاطر عشقی که به دخترک داشت چیزی نگفت همین که
...خوش بود و اسش کافی بود
گذشت و گذشت تا پسرک خیلی چیزها فهمید
فهمید داداشش دنبال انتقامه
انتقام گرفتن از عشقش
پسرک خواست بره اما دیر شد
...عشقش و بردن
گلش و پر پر کردن

راوی #

پسرک به اینجای حرف که رسید ساکت شد

بیصداشکستم #

#Part_323

ترنم: چرا ادامه نمیدی!؟

دخترک نمیدونست این داستان خودشه... نمیدونست غیرت
...پسرک اجازه نمیده که ادامه بده

...آرمان: دخترک پاک و پر پر کردن بهش تجاوز کردن
خیلی چیزها و اشتباه بهش گفتن

...دخترک طاقت نداشت دخترک اشتباه فکر کرد

...رفت بالای بلندی

...خودش و پرت کرد پایین

...چندوقت تو کما بود

...وقتی بهوش اومد هیچی یادش نبود

...پسرک سکوت کرد

...ادامه داد

آرمان: ااره عشقم ااره فدای چشمای قشنگت بشم این داستان
خودمون بود

ترنم: ینی... ینی چی ینی من... من دخ... دختر نیستم!؟

آرمان: اروم باش عزیزم اروم باش

#آرمان

عشقم نمیتونست نفس بکشه

داد زدم

آرمان: خداااااااااا عشقم و ازم نگیر

محکم زدم تو گوشش که نفس عمیقی کشید و هق هق کرد

گرفتمش تو بغلم

آروم: گریه کن فداتشم

خودت و خالی کن

ترنم: ازشون... هق... ازشون متنفرم

آرمان: خودم به حسابشون رسیدم عشقم

ترنم: اون... اون فلجه ای که میاد تو اتاقم کیه؟

نفس عمیقی کشیدم

آرمان: آشور

ترنم: همونی که بهم تجاوز کرد؟

بیصداشکستم#

#Part_324

...به سختی سری تگون دادم

((سه سال بعد))

سه سال گذشت

با تمام خوبیا و بدیا

تلخی و شیرینیش

تو این سه سال اتفاقای خیلی زیادی افتاده

...دست به قلم شدن من

...نوشتن رمانه زندگیم

رمانی که موقع شادباش خندیدم

موقع ناراحتیاش اشک ریختم

و تک تک کلمات و با وجودم احساس کردم

از دیوانه شدن دریا گرفته تا سخته کردن آشور

اره دریا دیوانه شد

الان توی تیمارستانه

یادمه وقتی بچه بودم میگفتن خدا چوب و بر نمیداره بکنه تو

چشمت ولی همچین میزنت که ندونی از کجا خوردی

(:پایان

با صدای آیلین ۶ سالم برگشتم لبخندی زدم

آیلین: مامانی

ترنم: جانم دختر قشنگم؟

آیلین: بابایی بام قهر کرده

ترنم: چرا عشق من؟

آیلین: میگه برو بگو مامانت بیاد بوجم کنه

ترنم: دقت کردی بابات پرو شده؟

آیلین: ااره خیلی بریم قلقلش بدیم؟

ترنم: بریم عزیز دلم

باهم به سمت آرمان رفتیم ولی تا چشمش با داداش دوقلوش

خورد رفت سمتش

رفتم بغل عشقم نشستم که دستش و دورم حلقه کرد و گفت

آرمان: رمانت تموم شد؟

ترنم: اره عزیزم

... پایان